

د. بابا خېل
د الم حرمزبان

زندون

شماره فوق العاد سال نو

۱۳۵۲

قیمت يك شماره - ۱۳ - افغانی

Ketabton.com



بهار پر شکوه امسال، که شکوهش
از پیروزی بزرگ ملت، افتخار
(نظام جمہوری)
بارور گردید، بتمام هموطنان
گرامی مبارک باشد

پیام رئیس دولت و صدراعظم بمناسبت سال نو تصمیم قاطع، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

خواهران و برادران گرامی !

اولین نوپهار جمهوری افغانستان
ونخستین روز سال نورابشماخواهران
وبرا دوان عزیز در هر گوشه وکنار
مملکت ودر هر نقطه ای از نقاط جهان
که هستید ازطرف خود ورفقای همکار
خود صمیمانه تبریک میگویم وتوفیق
افراد ملت وکارکنان دولت جمهوری
رابرای رسیدن به هدف های مشترک
ملی که سربلندی وطن وسعادت مردم
ما را تضمین وتأمین میکند، از خدای
بی نیاز مسئلت مینمایم.

سالیکه گذشت یکی از سالهای
تاریخی بود که سرزمین کهنسال ما در
طول تاریخ چندین هزار ساله خود
بارها، شاهد آن بوده است. در ۲۶۰۰
سرمطان سال گذشته انقلاب بسزدرگ
تاریخی ما که فقط و فقط از اراده ملت
افغانستان سرچشمه گرفته بود
به نیروی همت وسر بازی اردوی-

فداکار وطن رویکار آمد و با چنان
یک استقبال گرم واحسانات
پر شور وبشتیانی صمیمانه از طرف
تمام طبقات مردم بخصوص جوانان
منور ووطن پرست روپرو شد که
بذات خود در تاریخ کشور مابین نظیر
بود وخاطره آن برای هر فرد افغان
افتخار آمیز وفراموش ناشدنی باقی
خواهد ماند.

سوال مهم برای زندگی شرافتمندانه

در پرتو این انقلاب ملی نظاممردمی
جمهوری در کشور برقرار شد ودر
روشنی این نظام جدید تا آنجا که
در چند ماه گذشته امکان داشت از
یکسو در راه حل مشکلات گوناگون و
متعددی که از رژیم سابق بیاد گسار
مانده بود قدم های نسبتا مؤثری،
برداشته شد وازسوی دیگر بمنظور
اعمار یک افغانستان نوین که بتواند

حیثیت ملی خود را که شایسته آن است
حفظ کند، یک سلسله تحولاتی در
حیات اقتصادی، اجتماعی وسپاسی
جامعه در طرف همین چندماه مختصر
آغاز شد که البته به لطف وبشتیانی
بیشایه هموطنان عزیز دوا خواهد
داشت. سوال مهم، این است که یک
ملت در شرایط کنونی جهان و مواضع
باصر ماجطور میتواند شرافتمندانه
وآبرومندانه زیست کند وبرای رسیدن
به آن هدف عالی، چه وظایف ومکلفیت
هارا انجام دهد.

طبعاً نمیتوان این سوال مهم را به
چند سطر مختصر به تفصیل جواب
گفت. اما یقین است که با داشتن شعور
ملی، تحلیل وتشخیص درست منافع
ملی، تأمین وحدت نظر وعمل واز همه
مهمتر تصمیم قاطع، خلل ناپذیر
ودوامدار یک ملت میتواند اورا به هدف
عالی اش بالاخره برساند و با کم
از کم نزدیک سازد.

لطفاً ورق بزنید

اولین شرط وصول بمقصد

پس از تجارب تلخ تاریخ امیدوارم تصمیم قاطع ملت افغانستان همین باشد.

برای ملتی که تازه در راه تکامل قدم نهاده و هنوز مشکلات و مسئولیت های بزرگی در پیش دارد، اولین شرط وصول به مقصد درک و تشخیص نقایص و نقاط ضعیف خود، سپس تلاش و

کوشش برای تکمیل نقایص و اصلاح آن نقاط ضعیف است.

ملتی که نخواهد و یا نتواند نسل رسایی های خود را درک و یا در صورت درک کردن با ایمان کامل و عزم قوی در اصلاح آن نکوشد هر سعی و تلاشی که برای رسیدن بکمال مطلوب خود میکند ممکن بی ثمر باشد، بنا براین

هر یک از ما در هر جای، هر وظیفه و مقامی که هستیم، باید قبل از هر-

چیز این شهادت را داشته باشیم که در پی درک نقایص شخصی و ملی خود برایم و به اصلاح آن از صمیم قلب بپردازیم.

در این صورت میتوانیم به لطف خدا مطمئن باشیم که به زودترین فرصت به اهداف عالی خود خواهیم رسید.

هموطنان عزیز!

همانطوریکه استقرار نظام جمهوری ما محصول فداکاری جمعی از فرزندان جانباز و شجاع وطن است رشد و تکامل

این نظام نیز مستلزم فداکاری و زحمت کشی نه تنها آنها بلکه هر فرد افغان است. که امیدوارم با رعایت مصالح اجتماعی مملکت و منافع اساسی جامعه ما را به سر منزل مقصود نزدیک تر سازد.

وقتی پای مصالح کشور و منافع مردم در میان می آید، مسئولیتی بس بزرگ و مهم متوجه تمام افراد میشود که به موجب آن هر کدام به نوبه خود به اندازه توان خود و به تناسب مقام اجتماعی خود باید در رعایت مصالح مملکت بکوشند و منافع جامعه خود را حفظ نمایند تا از این راه خدمت شایسته ای به مردم و وطن خود نموده باشند.

وطنپرست واقعی فداکار است

در بعضی از موارد امکان دارد که مصالح ملی با منافع شخصی بر خورد کند و در این مورد است که شخص وطن پرست واقعی از فداکاری کار میگیرد

و برای مصلحت و نفع عامه از نفع شخصی و خصوصی چشم می پوشد. تاریخ نشان میدهد مللیکه عزم کرده اند متکی بخود شوند، منابع شایسته را بپردازند و برای خود یک زندگی ملی بسازند و در این راه از هیچ نوع جدوجهد دریغ نکرده اند، حتما موفق گردیده اند. چرا ملت افغانستان از این روش پیروی نکند؟

چرا حالا که فصل جدیدی در زندگی ما باز شده، بایک تصمیم خلل ناپذیر مانند ملل دیگری که مثل ما و هم دوش ما آغاز کردند، بسوی ترقی پیش برویم؟

خدمت به اکثریت از وظایف عمده:

بجاست تادر این طلیعه فصل دل انگیز بهار از دهقانان و زارعان نجیب، این خدمتگاران جامعه که هم در پیشرفت و استواری بنیان اقتصادی مملکت نقش بارز و برجسته دارند و هم سرسبزی و شادابی هر گوشه و کنار مملکت را به عرق دیزی و تلاش های خستگی ناپذیر ایشان است، با حق شناسی یاد کنیم و اهمیت وجود این عناصر مفید و مهم

اجتماع را بیشتر و بیشتر درک نماییم. بخصوص که اکثریت نفوس کشور ما را که تاحال در حقیقت یک کشور زراعتیست همین طبقه زحمتکش تشکیل میدهد لذا دولت جمهوری همانطوریکه بارها گفته است خدمت به اکثریت مردم افغانستان را که این طبقه زحمتکش جزو مهم آن محسوب میشود یکی از وظایف عمده خود می شمارد. امیدواریم تلاش های مداوم دولت در راه بهبود وضع حیاتی و اجتماعی دهقانان به نتیجه برسد و یک تحول مثبت و سالم در زندگی ایشان وارد شود تا حق شناسی جامعه از این خادمان حقیقی وطن واقعا تحقق پیدا کند.

فرزندان افغانستان!

وطن و نظام نوین جمهوری ما از همه ما انتظار دارد همانقدر که وظایف و مسئولیت های آینده ما دشوار و سنگین است به همان تناسب جدوجهد ما باید بیشتر عزم ما خلل ناپذیر تر و همت ما عالی تر باشد. فراموش نکنید آنچه را که گذشته گان ما انجام داده اند و امروز ما آنرا قضاوت میکنیم آنچه را امروز ما انجام میدهیم فردا در معرض قضاوت تاریخ و نسل های آینده قرار خواهد گرفت. خدا نکند که بعضی از خدا و در پیشگاه قضاوت تاریخ شرمند و سرفاکنده باشیم.

در خاتمه یکبار دیگر حلول سال نو را به همه شما و به همه آن برادران پشتون و بلوچ که مشغول پیکار ملی خود میباشند و همه مردمان گیتی از صمیم قلب تبریک میگویم.

تما دارم این سال نو برای همه مردمان جهان، سال صلح و نیکیبختی باشد.

سر بلند باد افغانستان، پاینده باد جمهوری.

الستخیر نظم نو

نوبهار آمد طبیعت تازه ساز و روزگار
سبزه روید. لاله خندد. از غولپوشد قبا
انقلاب افت میان لاله رویا چشم
نوبهار اسرار زبک تازه دارد در دهن
دوره ظلمت سر آمد. نوبت عشرت رسید
سرمه سر زبک شست لکن زمان یکوست
روزگار تلخ نماز کرد دیگر که شست
سیر کله شست چهار کله بعد از این فرحت افتاد
بعد از این نغمه محبت عشق دست بر روی
قامت ما خم نکرد دیگر از افرد کرد
سبز کرد و بخت ما چمن مخملین نجیب
رخت بند بعد از این بخت سید سبز مزدوم
دست همت برزند برنا و میر لیس طرخ
اغنیایار مستمند لکن ناز نفرودند
بعد از این زبک بهار از تیرمه باشد جدا
نازم کله همت بلند راه با غم متین
کله جله نمرود با آشیان و شک مردمی
کار مردم بعد از این در دست لیس خیریت
اختلاف زبک و تبعیض از طرخ کرد و برون
روشنی پرتو افکند دست طلسم کردی

مر جبار زبک بهار خرمافصل بهار
لاله لکن کله صحار مخملین کوه دکن
خرمی جوشد ز باغ داشت کله لاله زار
از سر و برگ چمن فرخت فراید اسرار
بعد از این پیر و جله کرد به عشرت کامکار
ملت انقلاب است آورد جام افتخار
خند رویان کله شست را سر آمد انتظار
چشم نمان روشن و طمنه از کله بهر خرم بهار
کام جان شست شست شست صوت شیرین
بعد از این بر بنیویان نیست رنج بهار
سرخ کرد و روز ما در نزد افراست و تبار
پار در زنجیر کرد طالم مردم شکار
تا بر سبز کرد لایه خارده این خارزار
بعد از این داد و مردت طرخ کرد و شعار
بعد از این کله نمان بهر شست شست شست
سرخ در خدمت میهن بیایه مرد و لار
رستخیز نظم نو آورد در افغان دیار
خدمت مردم لوتیف آمد در اعتبار
جدا بستان طرخ باشد با هم دوست
بعد از این سرشار باید زبک با غرور

سرشار روشنی

با فراشتن علم روضه شاه ولا یتما آب

میلہ گل سرخ مزار شریف آغاز گردید

میلہ عنعنوی و باستانی اول
حمل ضمن مرا سم با شکوہی
افتتاح گردید .

میلہ عنعنوی و باستانی اول حمل پس از
تلاوت چند آیه از قرآن عظیم الشان ساعت
دہ قبل از ظہر اول حمل ضمن مراسم باشکوهی
در خیرخانہ مینہ برگزار شد .

همچنان بعد از انجام مراسم این روز
نہالستانی با غرس نہال های زینتی در ساحہ
خیرخانہ مینہ آغاز گردید .

در محفل روز دھقان بدعوت وزارت زراعت
و آبیاری بعضی از اعضای کا مینہ، مستوفی
ولایت کابل، کابل بشاروال بعضی از مامورین
عالیترتہ و برخی از خارجی های مقیم کابل
استراک ورزیدہ بودند .

بنامی چیلانی باختری وزیر زراعت در
بیانہ افتتاحیہ خود ضمن اشارہ بہ پیروزی
کشور مبینہ بر تاجیک رژیم جمہوریت از فعالیت
های ہشت ماہہ وزارت زراعت و آبیاری بطور
مفصل یاد آور شد .

پیرامون میلہ گل سرخ مزار شریف ارانہ
نمود و شمارہ فوق العادہ روز نامہ بیدار بہ
حاضرین توزیع گردید .

دولت جمہوری در جہت اعتلای کشور عزیز
خواستار گردید .
بعدا تودن جنرال گل محمد غریبیار

با فراشتن علم روضہ مطہر شاہ ولا یتما آب
و بدعای پیروزی نظام نوین و ترقی و سعادت
افغانستان صحت و سلامت زعیم بزرگ ما
بنا علی محمد داؤد میلہ باستانی گل سرخ
مزار شریف صبح روز اول حمل آغاز گردید .
علم روضہ شاہ اولیا ساعت ہشت و بیست
دقیقہ صبح در حالیکہ موزیک سرود ملی را
نواخت توام باشلیک های توپ در میان اوج
احساسات و شادمانی ہزار ہا نفر از مردمان
نقاط مختلف کشور وسیلہ سیاحت ممالک
چہان افراشتہ شد .

در آغاز مراسم آیاتی چند از قرآن عظیم الشان
قرائت گردید و متعاقبا بنا علی محمد عالم
نوابی والی بلخ بیانہ ای مبنی بر استقبال
سال نو و افتتاح میلہ باستانی گل سرخ ایراد
نمود و طی آن ہمکاری مردم را در تطبیق
پروگرام های نافع و فلاحیت های عام المنفعہ



علم مبارک در حال افراشتن

نتایج بررسی دو سہ ہای ۹۴۵
محبوس ولایت کابل بہ مرا جمع
مربوطہ خبر دادہ شد

بررسی دوسہ ہای مربوط بہ ۹۴۵ نفر
محبوسین و توقیف شدگان ولایت کابل توسط
ہیات های مختلط وزارت های عدلیہ و داخلہ
انجام یافتہ و نتیجہ آن بہ مراجع مربوط خبر
دادہ شدہ است .

بنامی عنایت اللہ ابلاغ عضو شورای
عالی قضا و رئیس کمیٹہ بررسی احوال
محبوسین گفت نظر بایجابات نظام نوین و
توجہ بہ تسریع در عمل و جلوگیری از تراکم
دوسہ ہا و بی سر نوشت ماندن متہمین قبلا
از مقام دولت جمہوری فرمانی در بارہ بررسی
احوال محبوسین صادر گردیدہ بود کہ بہ
موجب آن ہیات مختلط وزارت های عدلیہ و
داخلہ بہ تمام ولایات کشور اعزام گردید و
بعد از غور و بررسی در زمینہ تصامیم شان
را بہ مراجع مربوط خبر دادہ اند .

موصوف گفت یک تعداد زیاد دوسہ ہای
مربوط ولایت کابل نظریہ کثرت آن کہ از مدتی
لایحل ماندہ بود تحت بررسی ہیات قرار
گرفته و نتایج بہ مراجع مربوط خبر دادہ شد .
بنا علی ابلاغ علاوہ کرد برای جلوگیری
از تراکم دوسہ ہا و معلوم شدن سر نوشت
متہمین بعد از این راپور اجرا آت محاکم
وقتا فوقتا از طرف مستو لین ادارہ قضای
وزارت عدلیہ ارزیابی میشود تا عدالت بہ شکل
واقعی آن تامین شدہ باشد و این ارزیابی در
تنظیم بہتر رویہ قضایی تأثیر مہمی خواہد
داشت .

در طول سال جاری محکمہ
ابتدائی چار دہ ی ۳۴۵۷۳۲۶ -
افغانی عاید خالص بدست آورده
است

محکمہ ابتدایہ چار دہی مبلغ سہ ملیون
و چارصد و پنجاہ و ہفت ہزار و سہ صد و بیست و
شش افغانی از فروش محصول و تاقیطی
سال ۱۳۵۲ عواید خالص نمودہ و در طول این
سال ۱۵۷ دوسہ جزایی راحل و فصل نمودہ
است .

بنا علی عبداللہ قاضی محکمہ ابتدایہ
چہاردہی ضمن توضیح این مطلب گفت عواید
امسال بہ مقایسہ سال گذشتہ در حدود سہشت
ہزار افغانی بیشتر میباشد کہ این عواید
از مدرک فروش و تاقیط مانند قبائلہ جات رسمی
ابراء خط، نکاح خط، رسید خط، و امثال اینہا
بودہ کہ پول آن بحساب دولت تحویل شدہ
است .

قاضی محکمہ ابتدایہ چہاردہی علاوہ
نمود همچنان ۱۵۷ فقرہ جزایی در طی سال
جاری در این محکمہ فیصلہ شدہ کہ بہ مقایسہ
سال ۱۳۵۱ یکصد و بیست و سہ دوسہ
اضافہ تر بودہ است .

از ماہ اسد تاکنون

شش دستگاه اکسریز و جنرا تور
در شفا خانہ های کشور بہ کار
انداختہ شدہ است .

زماہ اسد تاکنون شش دستگاه جدید
اکسریز و جنراتور در شفا خانہ های کشور
بکار انداختہ شدہ است .

یک منبع وزارت صحتہ گفت دستگاه های
جدید اکسریز کہ قیمت مجموعی آن بہ بیش
از ۹۳۱ ہزار افغانی بالغ میگردد در سناتوریم
نسوان، مرکز اکسریز و شفاخانہ های ولایات
بادغیس، بلخ، فراء و ولسوالی کشم نصب
شدہ است .

منبع گفت : وزارت صحتہ در پہلوی فعالیت
های مرکز و ولایات بیش از سی و شش مرکز
اکسریز از نظر تغذیگی ترمیم گردیدہ و آمادہ
فعالیت بیشتر شدہ است .

منبع گفت وزارت صحتہ در پہلوی فعالیت
های کہ بمنظور گسترش بیشتر ساحات طب
و قایومی بعمل می آید برای افزایش خدمات
معالجہ ی اکسریز های مرکز و ولایات را
مجهز تر میسازد .

نامہ نگار باختر علاوہ میکند روضہ شاہ
ولا یتما آب جانہ های شہر مزار شریف
بالاحصار ، پارکها و تاقظر جمہوریت کہ
ضمن مراسم خاصی افتتاح شدہ بود بایبرق
ہاوچراغها تزئین شدہ بود .

نامہ نگار باختر از قول یک منبع ترافیک
اطلاع میدہد کہ از ہفتہ گذشتہ تا صبح روز
اول حمل بیش از دوازدہ ہزار بس تیز رفتار
و واگون از نقاط مختلف کشور مسافران را
بمزار شریف انتقال دادہ اند .

وی گفت با وجود کثرت ترافیک تا قبل
از ظہر روز اول حمل اطلاع کدام حادثہ ترافیکی
دادہ نشدہ است .

قوماندان قوای نمبر ۱۸ درباره شخصیت
بزرگ و مقام والای حضرت علی کرم اللہ وجہہ
سپہسالار عالیقدر اسلام بیاناتی ایراد نمودہ
ضمن اظہار تبریک سال نو و نو بہار جمہوریت
ترقی مملکت و آسایش مزید مردم را از بارگاہ
ایزد متعال استدعا کرد .

در ختم مراسم دعایہ ای توسط مولوی
عبدالقدیر شہاب معاون مسلکی ادارہ عالی
اوقاف وزارت عدلیہ خواندہ شد و حاضرین
اعتلای کشور را در بر تو نظام نوین تحت
رہنمایی زعیم بزرگ ما از خداوند پیشیاز
تمنا کردند .

بنامی رؤسوانقل تمنا مدیر عمومی اطلاعات
و کلتور ولایت بلخ در شروع مراسم شرحی

جواب پیام رئیس دولت از طرف شاهنشاه ایران مواصلت نمود

اخیراً به تعقیب پیام جوابیه اعلیحضرت شاهنشاه ایران که خبر آن چندی قبل نشر شده بنا علی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق نیز پیامی فرستاده اند که مفاد آن چنین است:

تیلگرام برادرانه شمارا بانهایت احترام تسلیم شدم ازین اهتمام بزرگ شما اظهار شکران مینمایم.

بنا علی احمد حسن البکر علاوه داشته اند که برای حل مشکلات ازراه مسالمت آمیز مطابق قانون ویمان های بین المللی بارعایت جلوگیری ازخون ریزی بین مسلمانان و خدمت برای برقراری روابط حسن همجواری بین دوکشور عراق و ایران حاضر و آماده میباشیم. در خاتمه مراتب تقدیر و احترامات خالصانه ام را به آن برادر گرامی تقدیم میدارم.

مسلمان متائیم. امید داریم که آتش بیس فعلی سر آغاز فصل نوین در روابط بین دوکشور باشد.

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پایان پیام جوابیه خویش آرزوی تند دستی را برای بنا علی رئیس دولت، پیشرفت ملت افغانستان ازخداوند مسألت نموده و علاوه داشتند که مسأله خیر خواهانه بنا علی رئیس دولت و همچنان گوشتی که برای اعتلای کشور افغانستان میزول میدارند درین موفقیت باشد. خبر دیگر حاکی است که:

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد درجواب پیام بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به سران کشور های دوست عراق و ایران راجع به تصادمات نظامی که در سرحدات آن دوکشور چندی قبل رخ داده بود

و همواره معتقد بوده هستیم که حل اختلافات بین کشور ها جز درمحیط آرام و به مسالمت ممکن نیست.

آن حضرت با مسئولیت خطیر و تجربه دیرینی که دارند بهتر ازهر شخصیت دیگر باین امر وقوف حاصل نموده اند که سیاست دولت شاهنشاهی ایران پیوسته براین اصل استوار بوده که باکشور های همسایه نه تنها در صلح و مسالمت بسر برد بلکه بادرستی و با همکاری نزدیک و سود مند به تلاش مردم ایران و مردم کشور های منطقه برای رسیدن به زندگی بهتر و شایسته تر کماک کند.

اعتقاد ما بر اینست که وجود اختلافات بین کشور های همسایه بسود آنان نیست چون ما قلباً و عقیلاً از خو نریزی بین برادران

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داده است که درجواب پیام بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به سران کشورهای دوست ما ایران و عراق راجع به تصادمات نظامی که در سرحدات آن دوکشور رخ داده بود و خبر آن چند روز قبل نشر گردید اخیراً پیام جوابیه از طرف اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران مواصلت نموده که مفاد آن چنین است:

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پیام خویش نوشته اند که تیلگراف آن برادر گرامی که حاکی از احساسات اخوت اسلامی و درعین حال دال بر دور اندیشی و جهان بینی آن حضرت است با امتنان دریافت گردید. مانیز بان برادر ارجمند دردود مذکور توافق داریم

پیامهای تبریکه تعاطی گردیده است

باجو و پنیوستان آزاد شمالی، صافی، شینوار و خانزادگان، سور کمر، البریدی، شینوار تیرا و خیبر، بزرگان و رگزی و پروچکنی تمام قبایل مومند همچنان مشران مناطق پیتی، وزیر، مسید و داور پنیوستان آزاد وسطی، تمام بزرگان منطقه کورم و به همین قسم تمام مشران قبایل پنیوستان و بلوچ

ایالت بلوچستان پنیوستان محکوم جنوبی و مشران چترال طی پیام ها بی که عنوانی حکومت ارسال نموده اند به مناسبت حلول با سعادت سال نو ۱۳۵۳ مراتب تبریکات شانرا به بنا علی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری و صدر اعظم حکومت و تمام مردم افغانستان صمیمانه تبریک گفته و اعتلای مزید افغانستان و آسایش بیشتر ملت افغان را تحت قیادت مدبرانه بنا علی محمد داؤد در پرتو نظام نوین و مسعود کشور آرزو نموده اند.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که پیام های تبریکه به مناسبت حلول سال نو از طرف سران و صدر اعظمان کشور های دوست عنوانی بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم مواصلت نموده است.

همچنان تیلگرام های تبریکه به همین مناسبت از طرف بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم عنوانی اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران و بنا علی امیر عباس هویدا صدر اعظم آنکشور به تهران مخابره شده است.

طبق یک خبر دیگر: بزرگان قبایل مختلف پنیوستان و بلوچ طی پیام هایی حلول سال نو را به بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، اعضای حکومت و تمام مردم افغانستان تبریک گفته اند. یک منبع وزارت امور سرحدات گفت که اقوام سالارزی، ماموند، اتمانخیل، چارمک

پخته کاران ولایات از تصویب ترئید

قیمت پخته استقبال کردند

پخته کاران ولایات کشور از تصویب ترئید قیمت پخته دانه دار در کمپاین سال آینده که بمقصد حمایت و تقو به بنیه مالی زارعان صورت گرفته استقبال کرده آنرا مقهر اراده دولت جمهوری ما خوانده اند.

نامه نگاران باختر از ولایاتیکه زرع پخته در آنجا صورت میگیرد ضمن مصاحبه با پخته کاران اطلاع داده اند زارعان این اقدام دولت را که بمقصد تشویق، حمایت، تقویه بنیه مالی پخته کاران و انکشاف زرع پخته بعمل آمده مفید و ارزنده خوانده اند.

همچنان زارعان توزیع کود وادویه ضدآفات پخته و بنیه دانه را برای انکشاف زرع پخته عامل بزرگ خوانده اند. ولایاتیکه از نگاه زرع پخته مساعد شناخته شده عبارت است از کندز، تغار، بغلان، بلخ، سمنگان، جوزجان، هرات، بادغیس، فراه، هلمند و کندهار.

بودجه تصویب شوه

دولت در رئیس او صدراعظم بنا علی محمد داؤد به مشری دوزیرانو عالی مجلس افغانستان دجمهوری دولت ۱۳۵۳ سال مالی و انکشافی بودجه تصویب او منظوره گره. نمایی وزیر بنا علی سید عبدالاله وویل: چه د ۱۳۵۳ د کال بودجه کی ۱۳۵۲ کال به مقایسه به عایداتو کی به سلوکی ۱۲ به شاوخوا کی او به انکشافی بودجه کی به سلوکی که د پاسه لس زیاتوالی راغلی دی.

دوزیرانو عالی غونئی:

دانه لرونکی پومبی دبی زیاتوالی تصویب کر

گرامه کیری ۱۷۰ افغانی زیاتوالی راغلی دی. همدغه شان د دوزیرانو عالی غونئی په هیواد کی دپومبی د کرنو دسیمو داستفادی دپاره دحاصلاتو دلوولو په مقصد د۲۱۰ زرو تنو کیمیاپی سری او دپومبی دناروغیو او آفتونو سره دمجادلی په مقصد یوسل او پنخلس تنه د «بی، اچ، سی» درملو تخصیص او ویش په آسانو شرطونو دپور په دول تصویب کر. بدغه تصویب کی چه د کرنی او او بو لگولو دوزارت په پیشنهاد شویدی یادونه شویده چه دپومبی د کرنی دپر بنیه تخم دی هم دپومبی دشرکتونو له لاری دپومبی کروند گروته وړیا ورکړی شی.

د دولت درئیس او صدراعظم دپسو نظریو او دجمهوری دولت د لوړو هدفونو په اساس دوزیرانو عالی غونئی دراتلونکی کال دتلی دمیاشتی دکمپاین دپاره ددانه لرونکی پومبی دبی زیاتوالی تصویب کر. بدغه تصویب له مخی چه په هیواد کی د کروندگرو دتشویق حمایتی او دمالی بنسټ دپیاوړی کولو او دپومبی د کرنی دپراختیا په مقصد شویدی لوړی سورت پومبه پومنه چه ۷۰۰ کیلو او ۶۰۰ گرامه کیری بیه بی یوسل اواته افغانی ددویم سورت دیوه من بیه ۱۰۰۰ افغانی او ددریم سورت دیومن بیه ۱۹۶ افغانی تثبیت شویده چه په دغه صورت په منځنی دول په بوه من کی چه ۷۰۰ کیلو او ۶۰۰



راه روشن است و مخاطب راه را خطاب و عنون * چیز دیگری باقی نمانده فقط همینکه
یکبار از خود و خود نگری و خود اندیشیدن برای به انجام و جایب و وظائف ملی و اجتماعی خویش
بپردازیم.





ترجمه و تتبع ع. هبا

ممیزات مساوات اسلامی

پیوسته گذشته

دانشمندان حقیقت پسند و واقع بین، هیچگاه تحت تأثیر وانگیزهای تعصب آمیز قومی، نژادی، مذهبی و غیره قرار نگرفته حقایق را به نحوی شایسته و روشنی بیان کرده اند چنانچه خانم (ج.ب) هالندی یکی از این نوع انسانهای حقیقت گو و حقیقت بین بشمار می آید، آنجا که میگوید:

(پس از آنکه اسلام را شناختم و به آن گرویدم، دیگر وجبیه عقلی و وجدانی من است اعتراف نمایم که اسلام بهترین قدرت و نیروی است که میتواند با بخش و تطبیق برنامه های عملی عدالت اجتماعی که در خود دارد مشکلات زندگی مادی و معنوی انسانهای امروز را مرفوع و حل نماید، زیرا اسلام تنها جنبه های روحی و معنوی را در نظر نداشته بلکه پهلوهایی مادی زندگی را نیز بوجه نیکو و کافی تحت نظر قرار میدهد و راه زندگانی سعادت مند را در جلوی پیشرفت انسانها می گشاید. من معتقدم که اگر انسانها اصل عدالت اجتماعی و فلسفه مساوات اسلامی را آنطوریکه هست درک کنند و دستورات عالی و حیاتی آنرا مورد عمل قرار بدهند، نتیجه چنان خواهد شد که حقوق همگان مصون مانده دست تجاوز زستمرگران و جور پیشگان از سر مردم کوتاه گردد.)

اسلام از همان روزگار یکه چون نوری در شامگاه زندگی انسانها تابید، با مسئله امتیازات طبقاتی و مسئله نژاد پرستی در مبارزه و پیکار است، پیکاری خلل ناپذیر و جاویدان و پیکاری که برای تثبیت کرامت انسانی و برابری نمایانند ملاک حقیقی و واقعی برتری و ارزشمندی، ایستگاهی است و نمی شناسد و تا جایی نیست و

صفحه ۱۰

ندارد.

اسلام درین مرحله، یک مسئولیت عمومی و همگانی می خواهد، تمام افراد ملت و اجتماع را اعم از عمال حکومت و افراد ملت، درین مسئولیت شریک و سهیم می شمارد و رهبران صدیق اسلام در هر مرحله از مراحل قیادت و رهبری خویش، برای تثبیت اساسات این نوع مسئولیت در میان مردم، مساعی پیکار و خستگی ناپذیری بخرج داده اند.

دانشمندان و فقهای نامی اسلام از قبیل (امام ابن حزم) و غیره چنین تثبیت کرده اند که وقتی شخصی در محله ای در اثر گر سنگی هلاک شود، تمام ساکنین آن محل، مساویانه مسئول این حادثه بوده و باید محله تحصیل گردد و درین موقع نیز امتیازی میان مسلمان موجود نبوده و اگر هم این فرد هلاک شده، منسوب به افراد غیر اسلام باشد، دیت وی نیز بر ذمت اهل محل، حتی است.

این نظر و طرز دید فقهای اسلام ناشی ازین فرمود پیامبر بزرگوار اسلام است که:

«آن ساکنین محلی که شب را آرام بسر برند و در میان شبان شخصی دیگر بحالت گر سنگی ورنج بماند و ایشان از حال وی نیز آگاه باشند، خداوند و رسولش، دیگر معامله ای با ایشان نخواهند داشت.»

عبدالله ابن عباس، شخصیت نامی اسلام که ازین روحیه اجتماعی اسلام سیراب بود، بار بار ملازمش را توصیه اکید می فرمود که: «مسیایه یهودی مارا فراموش مکن».

ب: قانون مساوات اسلامی امر میکند که تمام مردم در طریق تکالیف

بقیه در صفحه ۶۴

ژوندون

زیادت و ام بقیت. عمومیت و همگانی بودن... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانهای دیگر... تو ا میت قانون و تطبیق...

دسته اروپائیان واقعیت های اسلام را بخوبی درک میکردند و میدانستند که پیام صدیق اسلام بخاطر تطبیق و گسترش عدالت اجتماعی و تعمیم مساوات همگانی، در راه برانداختن کاخ توحشی و بربریت و جهل و نادانی، چه مشقتها بی را متحمل گردیده و چه فعالیت ها و کار نامه هایی، انجام داده، بطور قطع و یقین طرز تفکر خویش را عوض میکردند و بدین اسلام معتقد و پیرو میشدند، ولی مبلغین مسیحی که از دیرگاهی با ینسو کمر بسته و در کمین اند، این فرصت را مساعد نمی سازند و بخش این نحوه عقیده را اجازه نمیدهند و همواره اینگونه حقایق را از نظر مسیحیان بدو ر نکمیدارند بلکه مساعی بسخرچ میدهند تا حقایق تحریف شده ای را عنوان اسلام بدهند و بچشم مسیحیان بکشند، ولی غافل ازینکه چهره واقعی اسلام بالاخره آشکارا و روشن خواهد شد و مشت تحریف کننده گان و دروغ بافان، بازو تقلب های شان بر ملا خواهد گردید.

... و اما مساوات اجتماعی اسلام:

الف: مساوات در میان تمام مردم در حقوق و منافع اجتماعی و برخورد و ساختن کلیه افراد بدون جزئی ترین استثناء، یکی از مظاهر فلسفه عمومی و انسانی مساوات اسلامی بشمار میرود و بطور خاص، تامین این مساوات در حق غذا، حق لباس، حق مسکن، حق علم و آنچه در ردیف اینها می آید، در اسلام تأکید گردیده است. و درین نوع مساوات حتی فرقی میان افراد مسلمان و غیر مسلمان وجود

بشریتی هست این مبارزه همان طور بصورت نا منقطع، به پیش می رود.

در آغاز اسلام، مادیت و نژاد پرستی، دو صفت و یا دو خصالت بارز مردم در شبه جزیره عرب بود و بهترین افراد آنها، زورگو ترین آنان بشمار می آمد و پیاپی بزرگوار اسلام چون میدانست که موضوع نژاد پرستی و تفاخر به قومیت و بطور خاص، افتخار به عرب بودن در میان ایشان از مسایل مهم و قابل ارزش شمرده میشد و نیز عربها تفاخر به ملیت و قومیت عرب را بالا تر از هر چیز دیگر می پندارند، از یرو بمنظور تقبیح و رد این طرز تفکر آنها، خطاب بمردم، فرمود:

«... قومیت ملاک برتری و کرامت نبوده و عربیت جز زبانی گویا نیست بلکه ملاک امتیاز و برتری و یگانه ر ا رسیدن به سعادت و خوشبختی، پیروی از قوانین آسمانی و تلاش در طریق برقرار شدن صلح و سلام همگانی و تقوا و پرهیز گاری است.»

درینجا نظر و طرز تفکر دانشمندان دیگری را که البته بموضوع بحث ما ارتباط میگیرد، نقل قول مینمایم، این دانشمندان (لورد هیدلی) رئیس جمعیت اسلامی انگلستان است، او ابراز میدارد که انسانهای اروپایی اینگونه پنداشته اند که اسلام آئین گروهی وحشی و کم خرد است ازینرو قسمت اعظم آنها قبول موقف از جندی را برای اسلام از سویه خویش پائین قومی پندارند و من معتقدم که هرگاه این

سالیکه گذشت و سالیکه پیش رو داریم

بلان های مطروحه، روشنیتر خواهم یا فت ووضوحا خواهیم دانست که عرق ریزی وایثار از خود گذری و فداکاری در پیشرفت امور مملکت چه نتیجه سودمندی داشته و سطح حیات جامعه را تا چه اندازه اوج میدهد. همانطوریکه در بالا اظهار کردیم که تاریخ مکتبی است که بایست همه عنا صر جامعه ازان درس پیشستازی و جلو روی راباموزند. اظهار بی ار تباط نبود و چنین محصول را در آغوش داشت. جهانی که خود را از منجلا ب زندگی نجات داده و از پیش فراوان کساروان تمدن بشری محسوب میشود. این موفقی را از عطلات و بیکاری، سسپل انگاری و تغافل نصیب نشده اند، بلکه جدیت و تلاش رادر زمینه های مختلف سرمشق خود قرار داده و پیشتازی را شعار خود کردند. همان بود که به سر منزل مقصود نایل آمدند.

سالیکه گذشت ما را در ردیف مردمی قرار داد که يك زمان در مسیر زندگی اجتماعی نسبت به ماسبق کرده بودند و بدون شك ماد و شاد و ش همان سبقت کرده حاضر داریم. اما ادا مه این هرویشی ارتباط به همت و توان ما دارد. مائیکه سال های متعددی حداقل حرکت را به پیش نکرده بودیم و از مزایای زندگی برخوردار نبودیم و حوادث طبیعی و اجتماعی رو حیه را تهدید میکرد و توان دفاع رادر خود سرا غ نداشتیم. و اکنون که (آن قدح بشکست و آن ساقی نماند) باید برخورد حرکتی داده و پنبه غفلت را از گوش خود بدور اندازیم. با هبستگی تام و پیوند بلا فصلی گره اعمار و پیشرفت کشور خود گام برداریم.

کشور مادر قلب آسیا موفعت دارد. از داشتن مناظر زیبا طبیعی، رودخانه های خروشان و کف آلود، گوه های شامخ و بر برف مبادین هوار و مساعد، جلگه های وسیع و سرسبز، آبشار های لوزان، چشمه سارهای شفاف جبال سرشار از ذخایر معدنی و نیروی فعال انسانی در جهان یکتا می د ان خود است. که این همه ثروت های متذکره بیا به عدم تسویق و مساعد نبودن زمینه را که و ناسودمند باقی ماند. لیکن ایجابات نظام جوان جمهوری روی پرنسپ های میجر خد که روی بلان های وسیع فعالیت دامنه داری رادر موارد متعدد ایجاد کند، درین صورت بر ماست که با وفاداری به نظام - عشق بوطن و علاقه به پیشرفت، در سالیکه پیش رو داریم خود را وقف پیشبرد و تطبیق بلان های پرمفعت جمهوری نموده و با نهایت ایثار و فداکاری در پرتوی مناعت و شپامت متا نیت و نیات و سرانجام پیگیری و مداومت درین راه جسورانه ورشیدانه به پیشروی تا از يك طرف آرمان های خود را برآورده سازیم و از جانب دیگر به آرزو های نظام جوان جمهوری تحقق بخشیم.

در سالیکه پیش رو داریم باید مودت و برادری رارشد داده تبعیض و موانع را از جلوی خود یک قلم به خاک مذلالت بشناییم. پیوند و هبستگی خود را استوار نموده در اثر عرق ریزی اساس مبتنی را برای بهبود آینده پیروزی نماییم که سرمشق دیگران گردد. این است خواست نظام ما، که بکرات از منابع مختلف آنرا شنیده ایم و در اوراق تاریخ دیده ایم. و در واپسین تحلیل باید بگویم آنچه که ما میتوانیم بیشتر از همه ازان دوسالیکه پیش رو داریم مستفید و مستفیض گردیم فقط کار و فعالیت بمنظور پیشرفت امور فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کشور مادر پرتوی نظام جوان جمهوری است و بس.

عمده ترین سالی بود که در تاریخ کشور د ماب حساب میرود. سالی بود که در آن فصل نوین در تاریخ ماب وجود آمد، زندگی سیاسی اجتماعی و اقتصادی ما را با یک قلم تغییر داد و جامعه ای ما را از نظر جنبش تاریخی در تاسیس نظام سیاسی سال هاجلو برد. و نظلسا م افتخار آمیز جمهوری به همت راد مردان وطن پرست در سالیکه گذشت نصیب ما گردید و بر مقدرات سرزمین باستانی افغانستان تسلط خود را استحکام بخشیده و از جانب قاطبیه مردم نجیب افغانستان با حرارت زایدالوصفی استقبال شاندار شد. اینجاست که این سال را نباید در فطر سال های که بار ها گذشته اند و آغاز و انجام شان اثری در بر آورده شدن آرمان های جامعه ما نداشته است. به حساب آریم این سال در تاریخ کشور ما از سال های ارزشمند و پر اهمیتی با یست محسوب گردد. که در تاریخ ملل دیگر همچنین سال ه محسوب شده است. تقدیر از بزرگداشت و تجلیل چنین سالی ازو جایب عمده و مهم تاریخی مردم ماست که همه ساله ازان به نیکی یاد کرده و آنرا سر آغاز حیات پر افتخار خود بشمارند.

من خود این سنگ بجان می طلبیدم همه عمر گاین فقس بشکنم و مرغ به پرواز آید اکنون که ملت نجیب و شریف افغانستان به آرزوی در بر نه خود نایل آمده و آن هدفی که بار ها در راه رسیدن به آن تلاش نمود، و مساعی بخر ج دادند، بایک جنبش تاریخی رسیدند، جهت تحکیم بنیه و اساسات آن وجایب شان سنگین تر گردیده و فعالیت شان بیشتر باشد سالیکه هم اکنون سپری گردید. ده آورد برای ما آورد که مشکل است معیاری برای ارزش آن تعیین نمود. و آنچه که میتواند یاد آس این کار بزرگ به حساب آید بدون تردید تلاش پیگیر و فعالیت بلا فصل مادر پیشبرد امور اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی این ارغمان

ارجمند است تا طبق ایجابات عصر و مقتضات زمان آنرا رنگین تر، خوش آیند تر، نیرومند تر و پرازنده تر ساخته به نسل های آینده این کشور تقدیم کنیم و بهتر آنست که این عمل رادر سالیکه پیش رو داریم وجبه اولیه و مهم خود قرار دهیم و با وجود بلیغ هاجلو رویم و با ذوق و شوق تمام وظایف محوله آنرا متقبل شویم و در ایفای آن جدی و ساعی باشیم.

سالیکه پیش رو داریم فعالیت زیاد تر ی راسبت به سال های گذشته از مادر زمینه های مختلف حیاتی تقاضا مینماید. درین سال مسوولیت های ما بزرگتر و تابناک تر خود نمای می کند. و بایست که بصدق عواطف و احساسات پرحرارت در منعکس ساختن کسار عای سودمند انه و مفید، آینه تمام نمای محیه خود باشیم.

هرگاه موری در تاریخ کشور های جهان بعد از انقلاب گیر فرانسه (۱۷۸۹م) بنماییم، به تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در اکثر ممالکی که سیر قهقاری را از نظر حیات اجتماعی در ظلمت کدنه مطلق انسانی می نمودند، مواجه میشویم لیکن جان مطلب درین جاست که بایست خود را از ما عیت و کیفیت این تحولات آگاه ساخته و عوا میل آنرا در خلال وقایع و حوادث همان زمان تحلیل کنیم. اگر واقعیت امر را بنگریم، خواهیم دید که این بررسی و زرفنگری ها نه پیوده است و نه بی معنی، زیرا در خلال این تحقیق ارزش تلاش و فعالیت را در پیشبرد

اوراق زمان یکی پی دیگر میگردد. خاطره و آثاری ازین گذشت متوالی در جبین ما د هاجلوه بدیده ها مختلف باقی مینماید، آنچه که ما را آگاه می سازد فراورد و باز فراورد زمان در خلال تجارب انباشته شده ای است که خوب و زشت رویداد ها و حوادث در اثر فعل و انفعالات خود اندوخته ایم. این اندوخته عادر واقع کتاب های قطوری آمو زشی اند که میتوانند در اگان صاحب نظران و آگاهان رادر ژرفای خود راه بدهند. نادر اثر سر تعمق و تحقیق و بررسی علت و معلول زمانی نتیجه آموزنده و سود مندیکه در بر او رده شدن نیازهای آینده اجتماعی مفید و پراورش واقع گردند. و بدست آرند.

انسان در پرتوی قریحه کا و شکرانه خود این درس را از مکتب تاریخ بارها و نسل به نسل فرا گرفته است این موجود بیدار دل و بیشتا زبدون شك در گذشت قرون متعادی از تلامیز تاریخ بوده و ازان چیز های فرا گرفته است که در تعیین سرنوشت و مقدرات آینه اوت نقش قاطع و تعیین کننده داشته است. و ارزش علمی تاریخ از همین حقایق با زتاب میگردد. زیرا زندگی دستخوش تحول و تغییر است، این جریان با صیغه آن طبیعی و فطری که دارد تسلسل دنباله دار خود را از سینه دم حیات انسانی تا عصریکه بشریت به نیروی فکر و بال های اندیشه به کره ماه پرواز کرده و در ذره آن نشیمن ساخت. بصورت ثابت و یکسان حراست کرده است که انکار این حقیقت تابناک از خصوصت های علمی زمان ما محسوب میشود. بنابراین بایست ما هم تا بع این قانون زوال ناپذیر جامعه و طبیعت انسانی باشیم، زیرا انسان که عنصر اصلی و مو تر طبیعت است، بیشتر تحقیق پذیر نا موس تکامل در عمليه تحول و تغییر به حساب میرود.

درین شکی نیست که ساختمان جسمی، روحی و بنای اندیشه و تفکر مابینی بر عوا میل گوناگون اقتصادی و اجتماعی محیط ماست و محیط مابین خالی از تاثیرات زمان نمیتواند باشد. از آنرو چگونگی زمان را مشکل است که در تحول مکان انما ض کنیم و آنچه که از گذشت زمان اندوخته ایم نقد میکنیم. تا

سره و ناسره آنرا تمیز دهیم سپس عنا صر خوب و مفید آنرا تقریه کرده در گزارشات حیات اجتماعی خویش وفق میدهیم و مواد زشت و ناسود مند آنرا از خود میراث و کنار میزنیم این است درس تاریخ و این است انبیا ه زمان و همین جاست که ارزش هستی رادر میبایم و سود و زیان را می شناسیم خوب و زشت را تمیز میدهیم و معاضی و حال را برای بهبود آینده از نظر میگردانیم و عوا مل گوناگون آنرا سر ا تشخیص میدهیم.

سالیکه گذشت، از نظر فزیک سالی بود که تفاوتی با سال های دیگر تاریخ ما نداشت درست در همین سال هم زمین یکبار گردش انتقالی خود را بدور آفتاب پایان بخشید و چهار فصل سپری شد و عوا مل و مظا هری خود را از کرما و سرما تاثیر انداخت گشت و واگشت خود را بر ما ظاهر کرد و انعکاساتی از ما در برابر حوادث فزیک آن صورت گرفت. نباتات سبز شدند و باز به زردی و بیستسی گرا لیدند. مهتاب دوازده بار ادوار هلال و محاق را سپری کرد. شب ها و روز ها کوتاهی و درازی خود را یافتند و سر انجام رو شنا ن فلکی عرشب بجانب ما چشمک زنان نظا ره کردند. خلا صه اینکه از نظر فر م تغییر محسوس در طبیعت سال گذشته مارو نما نه گردید، لیکن از لحاظ محتوی و ارزش حیاتی شمارة اول



شاخه هایی که روی آن نشسته بودم ، به شدت تکان خورد . برگشتم که ببینم چه غیر است . ناگهان خودم را با اشتی رویه رو یافتیم که دندانهایش رابه من نشان میداد . دالتم که بر سر خوراك جانور بیچاره نشسته ام و او میخواهد این خوراك را از زیر پایم بیرون کشد . با اینهم از دندانهای دراز و زرد رنگ شتر ترسیدم .

جانور دهشتن راپر چین ساخت و کف دهشتن به اطراف پرید . من خودم را چمك کردم . کودکانی که از دور مرا هینگریستند قهقهه را سر دادند .

برخودم خشمگین شدم ، زیرا ده سال است که در گوشه های دور دست آسیای مرکزی سفر میکنم و با هزارها شتر رویه روده ام اما هیچ کدام مرا نترسانیده بوده است .

باسرو صدا شتر را تهدید کردم نشان دادم که او را خواهم زد . شتر دور شد و من به کار خود مشغول گشتم .

کار من مطالعه و عکسبرداری میان ترکمنان افغانستان است من تنها نیستم . شوهر و همکارم «رولاند» نیز با من است همچنان پسر چار ساله ام «رومین» را نیز با خود آورده ام .

من و «رولاند» پیش ازین نیز در میان ترکمنان زندگی کرده ایم ، اما پسرمان این نخستین مسافرتش به بیرون از پاریس است .

چند هفته را در میان قشلاکها و خرگاههای کرانه های دریای آمو و سرزمینهای جنوب آن به سر بردیم .

ترکمنان از باشندگان آسیای مرکزی هستند . این جادر نشینان که سوار کاران چیره دستی هستند ، صاحبان زمینهای هموار این منطقه به شمار میروند .

تا یک قرن پیش ترکمنان بالای جان کار و آسپا بودند . این سواران دلیران ایران تاخت میکردند ، در آنجا اسیرانی به دست میآوردند تادر بازار های «خیوه» و «بخارا» بفروشتند از آنجا که قدرت تحرک این اقوام زیاد بود حکومتها به اداره آنان توانایی نداشتند اینان محصول و مالیهایی نمیبرداختند و برعکس از روستاهای دور افتاده باج میگرفتند .

این مردمان صاف و بیغش باقی مانده از مسلمانان متدین به شمار میروند . آنان از کمره خیلی بدشانماید و در برابر بیگانگان بسیار محتاط هستند .

حمام رفتن

زمستان بود و دلهای آب را در هونل کوچکی که دران زندگی میکنیم ، یخ زده بود . ما ناگزیر بودیم برای شست و شو به حمامهای عمومی برویم که خوشبختانه درین شهر کوچک چندین دانه وجود داشت .

یکروز شوهرم به حمام رفت . هنگام بازگشت ، برایم قصه یی از ملا نصرالدین را گفت که در حمام شنیده بود . ملا نصرالدین در سده سیزدهم در ترکیه زندگی میکرد و اکنون داستانیهای او همه جا از بالکان تا ترکستان افغانی سر زبانهاست .

داستانی را که شوهرم شنیده بود ، اینطور برایم قصه کرد : بچه های دهکده که ملا نصرالدین را دوست داشتند ، یکروز تصمیم گرفتند که همراه ملا به حمام بروند . آنروز همه بچه ها ، بدون آنکه ملا آگاه شود ، یک یک دانه تخم با خود شان گرفته بودند .

در حمام یکی از بچه ها گفت :

« بیایید هر کدام مایک یک دانه تخم بدهیم هرکس تخم داده نتواند باید پول حمام همگی را بپردازد .

همه موافقت کردند و هر کس نتوانست تخم بدهد . ملا نصرالدین که دریافت او را فریب داده اند ، ناگهان پر خاست ، بازو هایش رابه حرکت در آورد و بنای اذان دادن را گذاشت .

بچه ها با تعجب از او پرسیدند :

صفحه ۱۲

در سرزمین سوارکاران دلیبر

و بدنهایشان را با کیسه های درشت می مالیدند .

«رومین» از گرمای زیاد حمام شکایت کرد . مابه اتاق دیگری رفتیم . «رومین» در آنجا به زودی دوستی یافت که (کلیم) نام داشت ، هر دو کودک به خنده و بازی پرداختند .

فکر کردم زن جوانی که (کلیم) را آورده است ، مادر اوست ، ولی زن جوان گفت که کودک پسر خواهر وی است .

سپس با اندکی عصبانیت افزود : من ازدواج نکرده ام و هرگز هم نمیخواهم از دواج کنم .

در اینجا دختران به میل خود شوهر انتخاب نمیکنند و مجبور هستند با هرکسی که پدر شان موافقت کند ، از دواج کنند . و ناگهان از من پرسید :

« تا حالا عروسی ترکمنان را دیده ای ؟ »

چه کار میکنی ؟

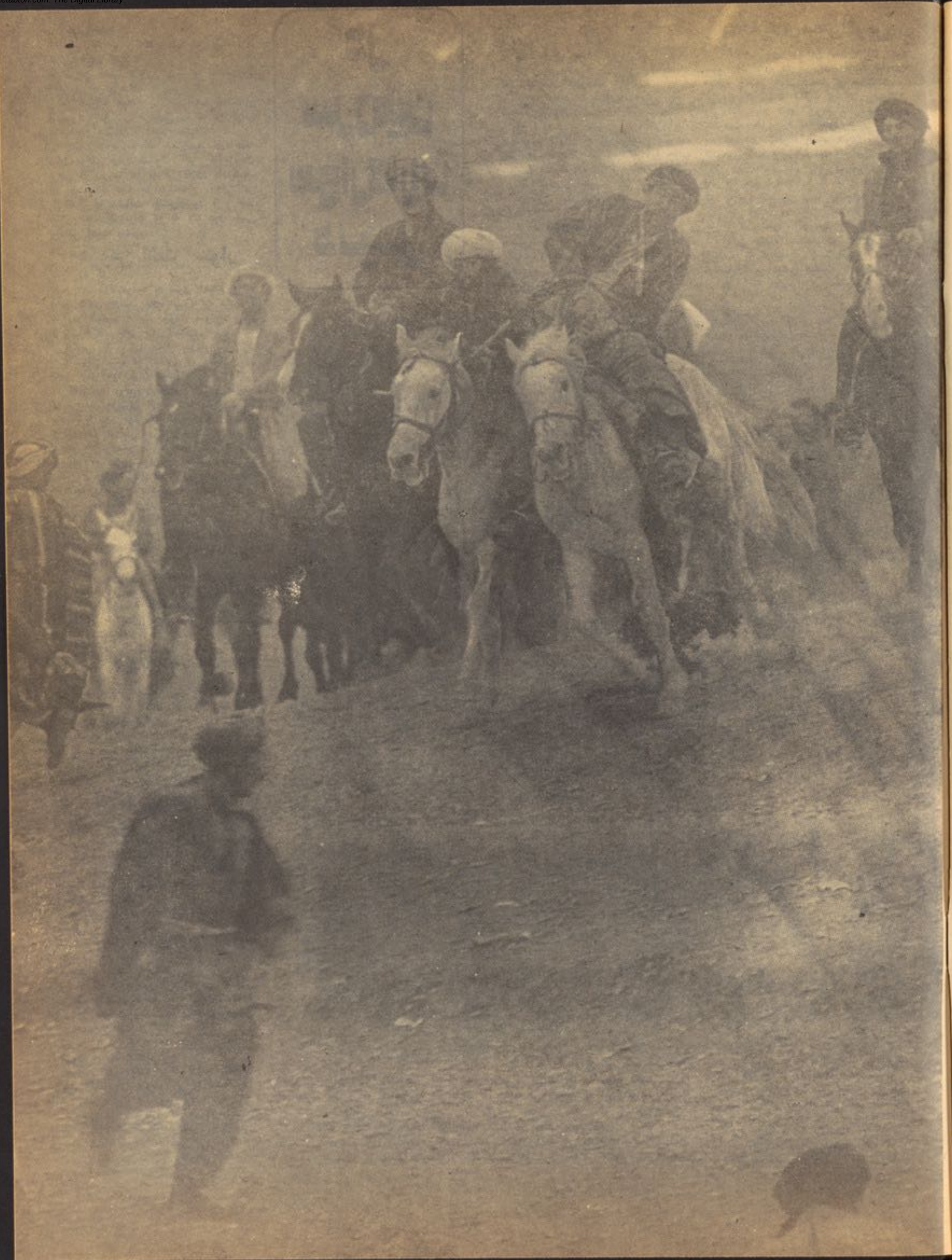
ملا جواب داد :

« در میان اینهمه ماکیان یک خروس هم ضرورت است و به حیث یک خروس سسی لازم نمی بینم که پول همه را بپردازم .

روز سه شنبه که حمامها مخصوص زنان و کودکان بودمن به (رومین) گفتم :

« خوب ، دیگر بازیچه ها را کنار بگذار که حمام میرویم در حمام لباسهای خود مان را کشیدیم و نعلین به پا کردیم در غسلخانه زنان روی زمین نشسته بودند

در غسلخانه زنان روی زمین نشسته بودند



پنججه های سحر آفرین

گاهی شوهر این زن ، زن دوم و سوم وزن چارم را نیز به خانه میاورد! اینهمه زندگی همان است که هست . زنان کم تبسم میکنند و کم میخندند ، ولی انگشتهای سحر آفرین شان پارچه های شکوهند هنری را به وجود میاورد . این پارچه های شکوهند هنری ، همانا قالیتهای زیبا و رنگینست که می بینیم . این بافتن گان باصرف نیروی حیات قالین میبافتند واندوه و شادمانی شان را در تار و پود قالیتهای زیبا میکنند . گاهی چنان در کار بافت غرق میشوند که کودکان شیر خوار خود را در گهواره فراموش میکنند بدینصورت ، این زنان زیبا ، با آرامش و شکیانی بار سسر نوشت را بر دوش میگذرانند . در بافته های اینان سمبولیزم زیبایی

- آیا این زن جوان را به همسری قبول داری ؟
و داماد جواب میدهد :
- بلی قبول دارم !
ملاز شاهدان میپرسد :
- جواب داماد را شنیدید ؟
شاهدان میگویند :
- بلی ، شنیدیم !
بعد همین سوال را از عروس میپرسد و وقتی از شاهدان میپرسد که آیا جواب عروس را شنیده اند یا نه ، رسم این است که شاهدان بگویند (نی شنیده ایم) آنگاه عروس باید خیلی بلند تر جواب بدهد :
- بلی ، قبول دارم .
سپس ملا برای عروس و داماد دعای خیر میکند و به آنان تبریک میگوید . آن وقت عروس و داماد برای نخستین بار با همدیگر تنها میشوند .

در سرزمین سوارکاران دلیر

جواب دادم :
- سنی ، ندیدیم . امکان دارد که ببینیم ؟
زن جوان گفت :
- من دختر کاکایی دارم که تا چند روز دیگر از دواج میکند .
من میتوانم همه چیز را برایتان نشان بدهم . شما تنها مراسمی را که در برابر ملا انجام میشود ، دیده نمیتوانید . هفته ها میشد که میخواستیم در حلقه زنان ترکمن وارد شوم . اگر چه بزرگان برخی از روستا ها به من اجازه داده بودند به بعضی از خانه ها یا گذارم ، ولی این باز دید ها رضایت بخش نبود . و حالا خیلی خوشحال بودم که به یک عروسی ترکمنی دعوت میشوم .

عروس اشتر سوار

در روز موعود به سوی دهکده یکی از دختر کاکای دوست تازه ام زندگی میکرد ، به راه افتادیم . باد سردی میوزید و ما از کنار خرگاه های چند گذشتیم . ترکمنانی که حیات خانه بدوشی را ترک گفته ساکن شده اند ، باز هم غالباً خرگاه هایی برای خود شان میسازند . کاملاً به موقع رسیدیم . کوز کانی که رخسار هایشان از سرما سرخ شده بود ، به دور موتر ما حلقه زدند . پدر و نزدیکان عروس سرگرم آراستن کاروانی بودند که عروس را به خانه تازه اشس برسانند . آنان اشتران را با مهره های رنگین و زنگوله های نقره یی مزین ساخته بودند . به دوپهلوی اشتران جایگاههایی قرار داده بودند که عروس و همراهانش بر آنها بنشینند . برای اینکه عروس و همراهانش از نظر بیگانگان پنهان بمانند اطراف این جایگاه ها را با قالیتهای پوشیده بودند .

بعد تر عروس را که رویش پوشیده بود ، به سوی یکی از مزین ترین اشتران بردند . زنان که جامه های دراز به تن داشتند ، خواستار سعادت و خوشبختی عروس شدند .

مردان دستهایشان را به سوی آسمان بلند کردند و برای عروس دعای خیر نمودند .

اشتر عروس پیشا پیش به راه افتاده اشتران دیگر به دنبال او روان شدند بدینصورت دختر ترکمنی خانه پدر و اترک میگوید . او بر همان قالین می نشیند که به دست خود بافته است شاید قالیتهای جادویی شرقی شاه ختن را به همین ترتیب به سوی زن گمبای نوبشان میبرد .

خانه شوهر

کاروان حرکت کرد و زنگهای نقره یی اشتران به صدا درآمد . دختران جوان با لباسهای رنگارنگ و زیبا روی اشتران دیده میشدند . گروهی از این دختران تنبوره هایی را بدست داشتند . میتوانستند و میخواندند :

- کلین الچک ... کلین الچک ..

یعنی :

- ما عروس را میبریم ... ما عروس

را میبریم ..

درینحال با خودم میگفتم :

- آن عروس رو پوشیده یی که بر اشتر سوار است ، به چه فکر میکنند ؟ شاید در فکر این است که ببینند شوهرش چه قیافه یی دارد .

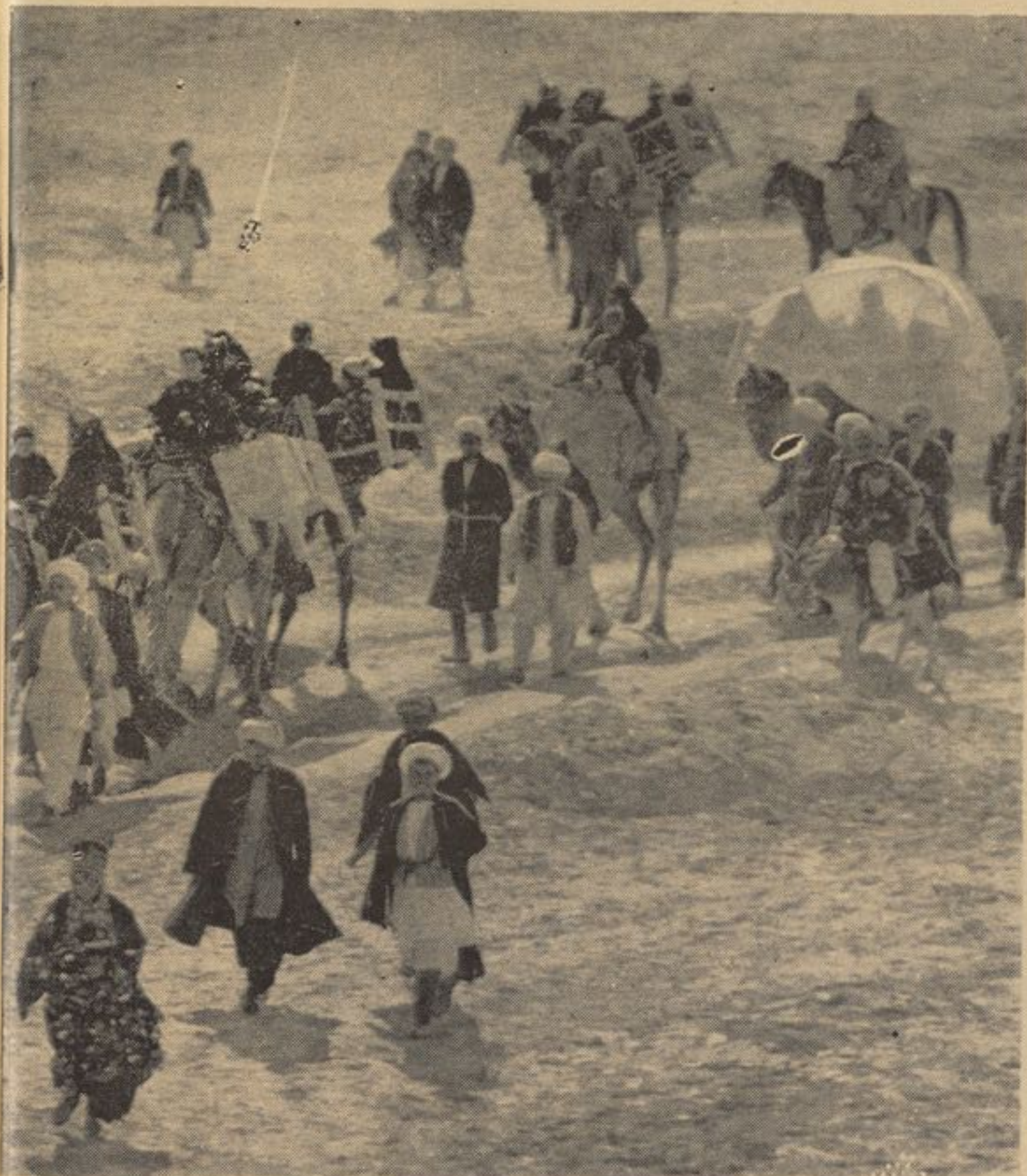
آخرین اشتر به حرکت درآمد و ما به دنبالشان به راه افتادیم .

مراسم در دهکده داماد ادامه یافت خرگاهی که برای عروس بر پا شده بود ، مانند برف پاکیزه و سپید بود .

عروس را دخترانی که همراهش بودند ، به درون خرگاه بردند . او بایستی تا شام درین خرگاه به سر برد .

پس از صرف شام ، دخترانی که همراه

صفحه ۱۴



به چشم میخورد.

صبح روز دیگر ، دو پیر زنی که وظیفه دارند در یابند آیا از دواج تکمیل شده است یا نه ، باید به این سوال پاسخ بگویند :

- آیا داماد شاه شده :

نقشه ها و طرح های قالین ها ، که از قبیله ای تا قبیله ای فرق میکند ، گاهی بیاتر دگرگون

عروس بودند ، خرگاه را ترک گفتند ، داماد همراه ملا و دو شاهد به خرگاه رفتند تا مراسم رابه جا آرند .

به ما اجازه ندادند این مراسم را تماشا کنیم . ولی دوست تازه ام به من گفت که درین مراسم ملا از داماد میپرسد :

دوم

ژونون

اینجا ، حتی اوزانترین پیاله هم اگر بشکند ، باید پترة شود تا باز هم کار بدهد .

من و (رومین) به سوی سمت بوتدوز ها رفتیم ، زیرا او بوت تازه بی ضرورت داشت . موزه های ترکمنی برای پسران یا پوشهای بسیار مطلوب و دو سست داشتند .

برای اینکه پای چپ و راست آن یکست و کودک هیچ وقت اشتباه نمیکند .

در بازار فلسهای پوند گان و هزار های عجیب موسیقی را دیدم . توده های نمک که از اندخوی آمده بود ، اینجا و آنجا انبار شده بود ، مالت های جلال آباد هم دیده میشد .

(رومین) مسجور کلمه هایی شد گسه پیر مردی بر زبان می آورد این پیرمرد یک درویش بود ، او نظری پر از آشورا به دست داشت که روی آن اسپند میریخت مردم عقیده دارند دو اسپند نیرو های شریر را دور میکند . من هم برای آنکه (رومین) داز نیرو های شریر حفظ کنم ، به پیر مرد دو تا مالت دادم و او پسر مرا اسپند کرد .

آواز موزن از فراز مناری بلند شد این آواز مردم را به نماز فرا میخواند ما هم برای خوردن چاشت به خانه برگشتیم و شوهرم را دیدیم که سلمانی بر گشته بود .

(رومین) صدا زد :
سمادر ، پدرم را ببین ریش دارد !
براستی هم که سلمانی ریش «دولاند» را چنان شکلی داده بود که آدم خیال می کرد او یک افغان است .

در رستوران کوچکی جگر و پیاز بانان خوردیم . این رستوران توسط مرد فریبی اداره میشد . بعد تر يك بشقاب پلو برای هر سه مان خواستیم . پلو خیلی چرب بود . صاحب رستوران فقر گنا ن گفت :

من به تنهایی دو بشقاب پلو می خورم !

بعد سوی من دید و از شوهرم پرسید :

این زن لاغر یگانه زن تان است من دو تا زن جاق دارم .

(دولاند) گفت :
حالا میدانم که چرا دو بشقاب پلو میخورد . دو زن دو بشقاب ، يك زن يك بشقاب .

بعد به جایخانه بی رفتیم ، بوتهای مان را کشیدیم و بر کف اتاق که با قالین فرش شده بود ، نشستیم .

هیچ زن محل به جایخانه نمیاید ، ولی برای من پروا نداشت ، زیرا من خارجی بودم . وقتی به جایخانه میرفتیم ، بهترین جا را که کنار سماوار بود ، به مانعارف میکردند .

دیوار های جایخانه ها غالباً با تصویر های ساده بی آرایش یافته است . این تصویر ها عبارت اند از گلها ، پرندگان ، گربه ها ، انار و تربوز .

برنده سخنگو :

نور خورشید بر سما وار ها و ظرفهای رنگا رنگ افتاده بود و انعکاس آن بر چشهای رنگا رنگ مشتریان زیبا به نظر می آمد .

رنگهای گونا گون چشها میرساند که صاحب آن از گجآمده است . غالباً کسانی که چش های سبز وینش به تن دارند ، از مزار شریف هستند . مردم سر پسل

بقیه در صفحه ۱۵

روز دیگر ، روز بازار بود . من برای جای «رومین» بوره میخریدم . ترکمنان جای رابدون بوره میخورند ، ولی «رومین» از جای تلخ خوشش نمی آید .

«بازار» محل پر صدایست . اینجا و آنجا خر ها ، شتر ها و اسبها دیده میشود مردم از دهکده های دور دست برای خرید و فروش به بازار می آیند .

فروشنده گان ، مانند اروپای قرون وسطی ، به دسته ها تقسیم شده اند و هر دسته محل خاصی برای خودش دارد .

من ساعتها را در بازار سپری کردم میگران را دیدم که چگونه فلز را حرارت میدهند و با حرکتهای زیبا چکش کاری میکنند . زر گران را دیدم که به کمک شاکردان شان سکه های نقره یس را ذوب میکنند تا از آنها دستبند گلوله و گوشواره بسازند .

آنان همانند پادشاهان گذشته لنگی های ابریشمی زیبا به سر داشتند و به نظر میاید که از لابلای نقاشیهای قلمی بیرون آمده اند .

برخی از آنان خوش سیما و جوان بود و بعضی دیگر چهره هایشان آژنگ آورده بود . یکی شان سیهای سلطان شریزی را در نظرم مجسم ساخت .

ما کیک داشتیم و روی آن چار دانه شمعی که از فرانسه آورده بودیم ، قرار داشت . بعد ما خواندیم :

ساکره ات مبارک ! ساکره ات مبارک .

(رومین) با یکی شمعی را خاموش ساخت . حاضران خبر تزد این مراسم را نگریستند . سپس همه با خوشحالی لبسم کردند و کف زدند و پارچه های کیک را که (رومین) به آنان میداد ، با مهربانی و سرور میگرفتند .

آنان به همه پرسشهایم پاسخ داده اند حتی گاهی به سراغ مادران و همایگان سالخورده شان رفته اند تا نام طرح و نقشه یی را که من میخواستم ام بدانم ، برسان کنند .

در مقابل من بغیر از تابلوهای اسپرین چیزی به آنان داده نتوانسته ام . ولی حضور (رومین) پسرم هدیه خوبی بود . است . این زنان مهربان خیلی از پسران خوش شان میاید . وقتی (رومین) با کود گان آنان همبازی میشد ، از خوشحالی سر از پا نمیشناختند .

بدبختانه ، برخی از زنان قالیباف طرحهای عنقه یی خود شان را به خاطر ذوق بازار های خارجی ، رها کرده اند .

کیک ساکره

روز ساکره پسر (رومین) بود و مادر



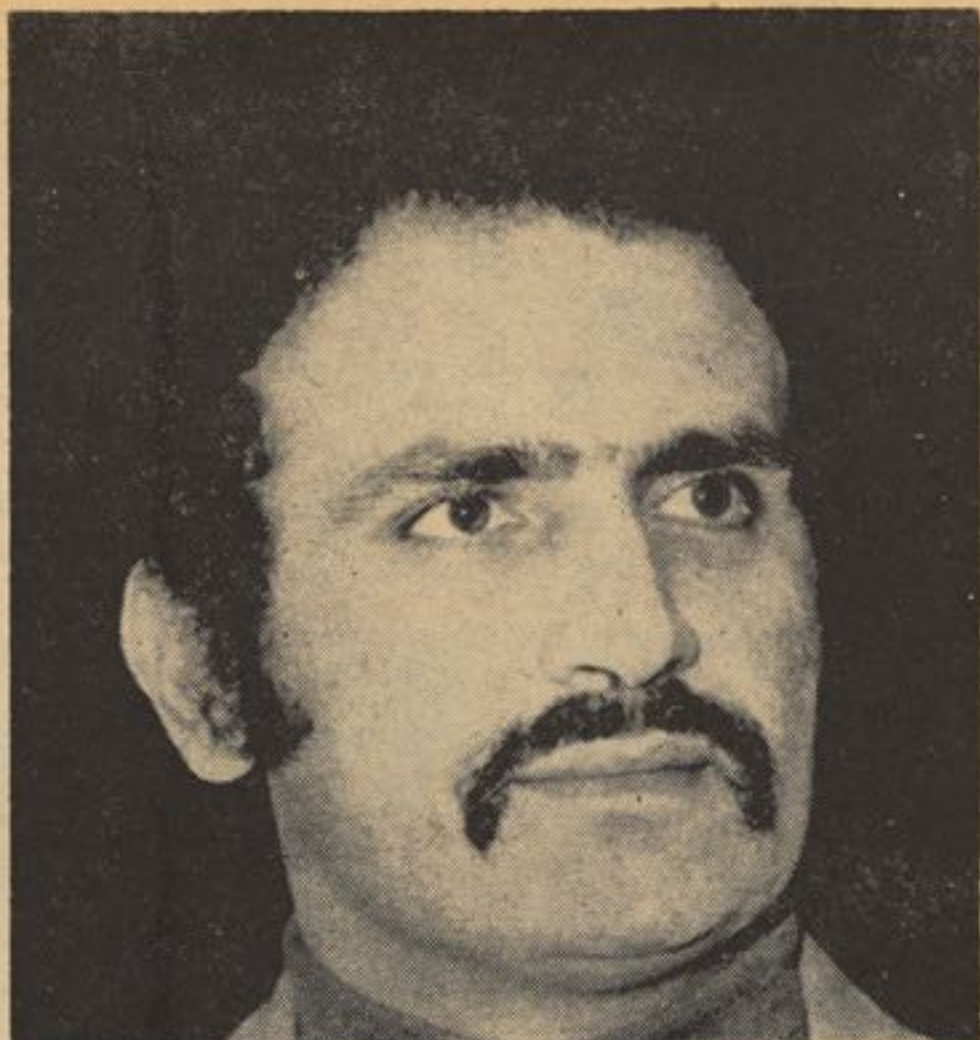
در بیرون بان ز مستانی میوزید ، ولی ما در میان دوستان خود مان گرم و راحت بودیم .

روز بازار

خانه یکی از مامورین دولتی ، در دهکده (کلند) که در کرانه آمو دریا واقع است مهمان بودیم . اتاق را يك بغاری گرم میکرد و همه جا قالیهای زیبا فرش شده بود .

گروهی از آدمهای شیرشناس دهکده نیز حاضر بودند .

الیم هزمدان



ستار جفایی - هنر پیشه تیاتر و دایرکتر



ظاهر هویدا خواننده



مشعل هنریار هنر پیشه تیاتر و رادیو



فضلی هنر پیشه تیاتر و رادیو



بیقله سلما خواننده



احمد ظاهر : آواز خوان



جلیل احمد مسجور جمال : آواز خوان



محمد نذیر هنر پیشہ سینما



نرگس گلچین : هنر پیشہ تیاتر



قمر گل : خوانندہ رادیو



سوما : خوانندہ رادیو



شماغلی صادق «ناشناس»
آواز خوان معروف .



زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر



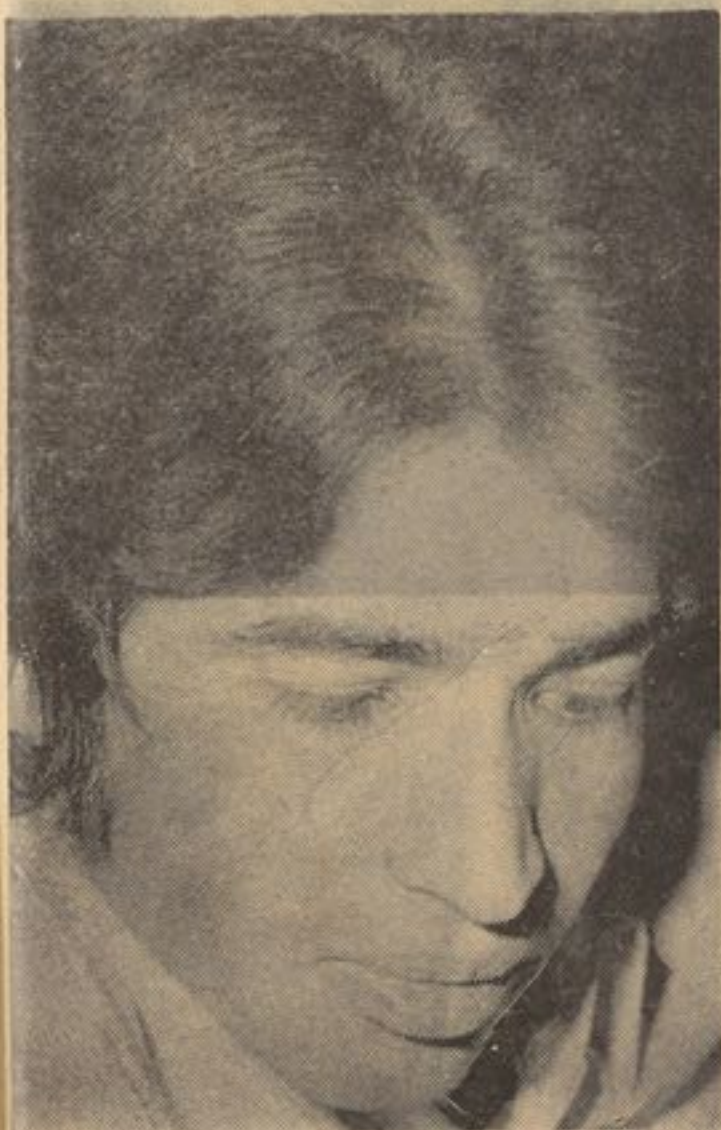
سید مقدس نگاه : نقاش و هنرمند تیاتر



انیسه وهاب : هنر پیشه تیاتر



وحید خلاند
آواز خوان



محمد اسرا ئیل رو یا : نقاش



حبیبه عسکر : هنر پیشه تیاتر



میرهن مېوش : آواز خوان



نواز مشهور
بنماغلی فقیر محمد ننگیالی ترمیت



بنماغلی جلیل احمد خلا ند



استاذ محمد عمر



شمس الدین مسرور خواننده
میرمن مزیدہ سرور هنر پیشہ
تیاتر



محبوبہ جباری هنر پیشہ سینما



میرمن ناهید آواز خوان





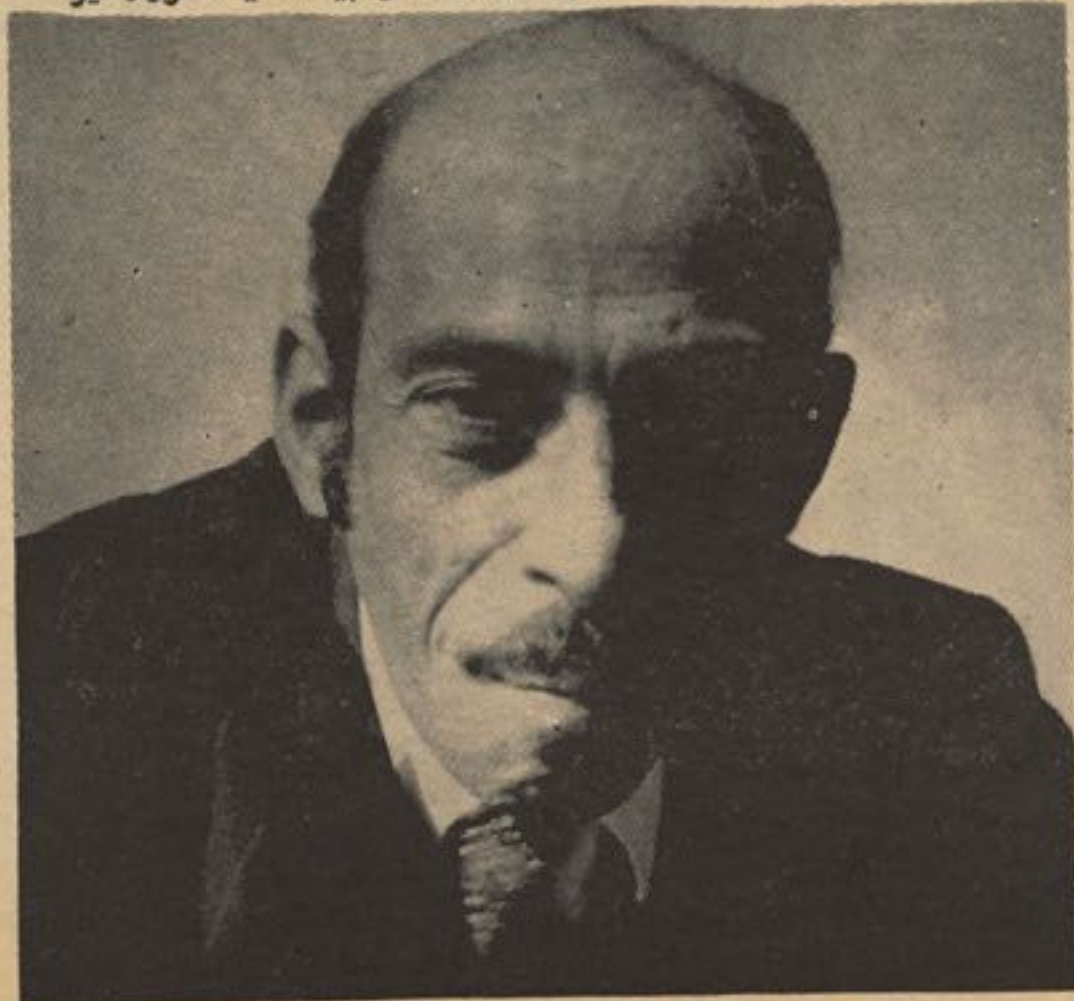
استاد محمد حسین سرآهنگ استاد رحیم بخش سر آینه استاد دری لوگری سر آینه استاد رفیق صادق هنر پیشه
تئاتر و رادیو

سر آینه



اکبر روشن هنر پیشه تیاتر و رادیو میرمن رخشانه آواز خوان

میرمن ژبلا آواز خوان



عزیز الله هدف هنر پیشه تیاتر و رادیو

اسداله آرام هنر پیشه تیاتر و سینما



نخستین روز سال نود در کشور ما





از گل احمد زهاب نوری

● در مراسم برافراشتن چند دهه سخی شاه و لا یتما ب؛ هزاران نفر در دامنه شرقی کوه جمال مینه گرد آمده بودند.

● روز دهقان و نمایشات خاصش؛

امسال جالب و تماشایی بود.

● توغ مندونی؛ از عنعنات دیرین کابل است؛ که صبحگاه نوروز برافراشته می شود.

جالب این بود که از نولك يك انگشت جوان خون می ریخت و پیرمرد می گفت، در لحظه که می خواسته جیب او را بزند، در عوض کلک خود را بریده است.

ساحه شاه شپید (رح) در روز نوروز محل تجمع زنان و دختران است، هزاران زن و دختر در آنجا گرد آمده و گرم شادی و سرور بودند...

به این ترتیب روز اول سال، در شهر ما، سیری شد و سالی دیگر آغاز گردید...

برمی داشت، که از اطمینان و قدرت دهقان زادگان نمایندگی میکرد.

حیوانات که برای اخذ جایزه تعیین شد بودند، نیز تماشایی بود و صحنه فج جنگی امسال برای صد ها خارجی که تماشاگر مراسم روز دهقان بود، عجب عجب می نمود.

نمایش کودکان خردسال و رکتون های میمنه توله، نیزه بازی، ضرب میل و کنسرت، شامل پروگرام تجلیل روز دهقان امسال بود.

مراسم غرس نهال امسال شکل دیگری داشت، بنام هر ولسوالی منطقه کو چکی تعیین شده بود، که حاضرین به غرس نهال در آن جایز داشتند.

در این گپرو دار، هنگامیکه این راپور را از ساحه خیر خانه تهیه می کردم، کشمکش دوفکر توجه ام را جلب کرد، مردی که نسبتا

مسن به نظر می رسید جوانی را محکم گرفته بود و ادعا میکرد که جوان می خواسته محتویات جیبش را بریزد.



نخستین روز سال نو در کشور ما

می‌شد، که هر یک مرد، زن یا کودکی بود، که در آنجا اخذ موقع کرده بودند.
جالب تراز همه این بود، که یک عدد باشندگان دامنه کوه بام و صحن منازل شان را برای چند ساعت گرایه داده بودند و بر بام و در هراتاق ده هانفر، جای گرفته بودند.
در هر گوشه فروشندگان سیار بساط های شان را پهن کرده و از دحام به حدی بود، که به مشکل در بین جمعیت راه رفتن می‌شد.
در حوالی نه صبح، زمانیکه آفتاب او لسن روز سال، تازه گرم و گرمتر بود و بام کابل می‌تابید، چند سخی شاه ولایت‌ناب در پیرن کف زن های هزاران نفر بسر افراشته شد.

قبل از بر افراشتن (چند) چندن از علما، اهمیت آمدن بهار را، مخصوصا بهار سال نو را در پرتو رژیم جمهوری تو ضیح کردند و برای بقای رژیم مترقی جمهوری در کشور، طول عمر بی‌ناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم و سعادت کافه ملت دعا نمودند.
ازین لحظه به بعد، هجوم مردم به سوی خیرخانه مینه بود.
جاده های شهر، که در روز های عادی از عراده جات و مردم، پر بود در روز نوروز، کمتر عابری داشت و تک‌تک موتوری بر آن می‌گذشت.

در بین بعضی سرویس های شهری که در روز های دیگر جای نبود، در روز نوروز راکب کمتری دیده می‌شد. و نگران ها، این معما را و زبانه آدم‌چین، به چوکی سرویس نشسته جرت می‌زدند.

امادر سرویس های خیرخانه مینه وضع دیگری بود، هنوز سرویس در ایستگاه توقف نمی‌کرد که مردم هجوم می‌بردند و لحظه ای بعد از شیشه های آن نیز، خود را آویخته بودند...

خیرخانه مینه که از کارته های دور شهر بشمار می‌رود، در روز نو روز، جمع و جوش خاصی داشت.

مردان پیرو جوان، زنان و دختران بالاس های رنگا رنگ منظره دیدنی را به خیرخانه بخشیده بودند.

در هر گوشه فامیل ها، گرم گفتگو و بغض و بیز شده میله بر پا کرده بودند.
بعد از آغاز مراسم روز دهقان وزیر زراعت و آبیاری، بناروال کابل و رئیس جنگلات زراعت و آبیاری بیاناتی ایراد نموده و اهمیت کشت و زراعت و نقش دهقان یاد آور شده، تحولات بنیادی رژیم جمهوری را در پی بود وضع دهقانان کشور تذکر دادند.

نمایش ماشین آلات زراعتی، حیوانات و سیورت های ملی در مراسم روز دهقان بسیار دیدنی بود.

این نمایشات که در میدان صدمتری صورت می‌گرفت، آنقدر بیننده داشت، که حلقه تماشاچیان لحظه به لحظه میدان را تنگ و تنگتر می‌ساخت.

هیجان دهقانان در هنگام رسم گذشت با بیل های شان حکایتگر غرور خاصه این طبقه زحمت کش بود.

کودک خردسالی در برابر دهقانان یکی از ولسوالی های کابل به همراهی موزیک محلی، مشغول آتن ملی بود و بی توجه به هزاران چشم کنجکاو ی که او را می‌نگریستند، گام

وقتی آفتاب، در صبح اول حمل نور زریختن را، بوقله های بلند کوه های شیر دروازه و اسمایی پاشید، روزی نو، از سالی نو آغاز گردید.
درین صبحگاهان مردم شهر کابل، حالت دیگری داشتند.
نسیم بهاری، در اولین بامداد بهار و ورود سال نو، همه را درگون ساخته بود، یکتو ع شور و هیجان خاصی احساس می‌کردند...
مردم، همه ساله روز نوروز را میله می‌گیرند، در نقاط مختلفی گرد می‌آیند و با گسترش بساط های شادی و سرور، در هوای ملایم بهار، خستگی سرمای زمستان را، از تن بسد می‌کنند...

در روز اول سال، در چند نقطه شهر، مراسم خاصی نیز برگزار می‌شود، که در آن گروه کثیری از باشندگان این شهر استراک می‌کنند.
درین راپور، پاشا به دیدن نقاط مختلف شهر می‌رویم، که در نخستین روز سال، جمع و جوش مردم، در آنجا هادی‌دنی و جالب است.

وقتی تازه روشنی سپید صبح توام با اولین انوار آفتاب تابید، مردم دسته دسته بسوی (مندی) روی آوردند.

جاده کم عرض آن، از روزهای دیگر، ازدحام بیشتری داشت زنان و دختران بر بام های مندی جای گرفته بودند، منظره صد ها بوجی غله و سایر حیوانات در برابر هردگان با ازدحام بیش از حد تماشاچیان در صحن مندی، دیدنی بود.

در مدخل مندی تماشاچیان محمد داود زعیم ملی ما، نصب گردیده بود و بر اطراف آن شعار های دیده می‌شد، که فرو شند گمان مندوی سال نورا تبریک گفته بودند.

وقتی غریبه های ساعت هفت و چهل و پنج صبح اول سال را نشان میداد، صدای چک‌چک و هلهله در فضای مندی پیچید و این لحظه بی‌بود، که توغ مندی طبق رسم دیرین شهر یان کابل برافراشته می‌شد.

پیرمردی، که در بین ازدحام میکوشید کوشه بی پیدا کند، تا از فشار مردم بر کنار ماند، در برابر سوالی گفت:

از سالی به اینسو معمول است، که در بامداد اولین روز سال، در مدخل مینه و ی (توغی) طی مراسم خاصی بر افراشته می‌شود، که با دستمال های رنگارنگ و پوش زبیا بی که هر یک از فرو شندگان مواد ارتزاقی در مندی به سهم خود تهیه کرده‌اند، مزین می‌گردد.

وی افزود:
هدف از بر افراشتن توغ مندی التجا بدوگاه خداوند است تا سال نو را، سالی پر برکت گردانیده و غله و دانه را و فرست بخشد.

بقول این پیرمرد، همه ساله درین مراسم علاوه از فروشندگان مواد ارتزاقی عذگمی اشتراک می‌گردند، در حالیکه تجمع شهر یان در مراسم اقبال بیش از همیشه و پیسابقه بوده است.

بر افراشتن چنده سخی شاه ولایت ما ب در جمال مینه دومین مراسم باشکوه می‌بود، که در صبح اول سال نو، انجام شد.
هزاران نقطه سپید و رنگارنگ از پایین تا فلهای دامنه شرقی کوه جمال مینه دید



رادیو افغانستان در خدمت مردم

از سلطانعلی (دانشور)

سه عروسی ارمغان نوروزی پروگرام مسابقات ذهنی

انجام وظیفه اصلی اش که خدمت به مردم سر اسر کشور است، قدم های موثری بر داشته و تلاش دارد که با نشر پروگرامهای جالب طرف توجه خاصی شنوندگان خود قرار گیرد. خو شبخانه این خواسته رادیو با استقبال گرم و بیسابقه شنوندگان رو برو شده و در هر گوشه و هر کنار صحبتی از پروگرام های مرغوب و مفید آن در میان است.

از جمله پروگرام های متنوع و دلچسپ رادیو یکی هم پروگرام مسابقات ذهنی است که از چندین باینظر با شکل و انواع جدید و بیسابقه و کم نظیری نشر میشود این تحول و تغییر چشمگیر شنوندگان و علاقمندان پیشماری

باشد. رادیو در پهلوی نشر مطالب، تربیوی، معلوماتی، اطلاعاتی و هنری و وظیفه دارد تا برای سرگرمی شنوندگانانش موسیقی و پروگرام های تفریحی را نیز به نشر بسپارد آنچه مهم است اینست که چگونه میتوان مطالب بغرنج علمی معلوماتی و تربیوی را در لابلای پروگرامهای تفریحی جای داد و شنونده را عقب رادیو راضی نگه داشت. چه رسانیدن اینگونه مطالب بغرنج باکتر شنوندگان که از نعمت سواد بر خور دار نیستند، شیوه خاصی رادیو زور نالیزم را ایجاب میکند.

بایروی ازین اصل رادیو افغانستان از چند باینظر در

چنانچه همگان شاهد این تحول بارزو چشمگیر در ساحه نشرات رادیو هستند.

این يك حقیقت مسلم است که در **افغانستان مانند سایر ممالك روبه** انکشاف سطح فیصدی بی سوادان به مراتب بلند تر از دارندگان سواد و تعلیم یافتگان است.

بادرك این حقیقت نقش رادیو، مهتر و حساستر از سایر وسایل نشراتی است.

رادیو وظیفه دارد اطلاعات دست اول را به مردم برساند، معلومات متنوع در تمام ساحات مدنی امروز ارائه کند و با در نظر داشت اقتضای زمان و ضرورت کشور در تنویر و تربیت جامعه سهم فعال و مثبت داشته

همانگونه که بعد از استقرار نظام جدید تغییرات محسوسه در اکثر شئون حیات اجتماعی اقتصادی و فرهنگی رونما گردیده است. شیوه نشرات و طرز تهیه و ارائه پروگرام های رادیو افغانستان نیز دگرگونی های بارزی را بخصوص از لحاظ کیفیت پذیرفته است.

رادیو بحیث بزرگترین وسیله مفاعله کتلوی در کشور ما وظیفه ارشاد، تنویر و رساندن اطلاعات را عهده دار است.

رادیو بعد از استقرار نظام جدید کوشیده است تا آنجا که مقدور است، نیاز مدنی و خواسته های مردم را در نظر داشته و نشرات خود را در همین جهت تنظیم بخشید





پرو گرام مسابقات ذهني نوروزي بجوايز مطبوعاتي کانديد شده است. تو افق نظر، من کيستم؟ من چيستم؟ آنچه که نه بلي و نه خير ميپذيرد و هرچه دلت خواست بيرس اشکال جديد و متنوع مسابقات ذهني راديو افغانستان

بيدا کرده است.

راديو افغانستان در مدت کمتر از دو ماه سه پرو گرام فوق العاده مسابقات ذهني را بنشر سپرده که طرف توجه و دلچسبي خاصي شنو ند گانش واقع گرديده است. اين پرو گرام فوق العاده با اشکال

جديد و متنوع تنظيم شده بود که هر بخش آن در نوع خود سابقه نداشته و مانند دسته هاي گلي بيشکش شنو ند گان گرديد.

پرو گرام نو روزي مسابقات ذهني راديو افغانستان که در نوع خود مردم ما صدمه بزرگي را وارد ميکرد

نظيري نداشت براي مدت تقريباً سه ساعت شنو ند گان خود را قسمي عقب راديو قرار داد که گويي در آن ناهق شب از خواب الري نبود.

آنچه بزيبائي و دلچسبي ايسر پرو گرام مي افزود گنجايدين سه عروس بشکل خاص آن بود، غايه و هدف راديو افغانستان از اين برگزاري جلو گيري از مصارف هنگفت و کمربستن عروسي ها بود که از سالها بابتطرف به پيکر اقتصادي واجتماعي راديو افغانستان که در نوع خود مردم ما صدمه بزرگي را وارد ميکرد

(بقيه در صفحه ۷۲)



اوسې ته ورته موسکا

امین افغانپور

په تعجب سره وېو بنسټله چه رښتیا وایی؟ ویی خندل او سر یی د هوږه دود و خو خاوه .

له خایه پورته شوم. له ملاهمی ټینگه ونیو له او خو واره چی وڅر خوله او بیا می بیرته په خای ودروله.

او ورته ومی ویل که زوی وی نوم یی څه شی کیږدو . زوی ندی . خو

که لور وی زما له نوم مند ، یعنی د «موسکا» نوم به پری کیږو ...

او ما همداسی ټینگار کاوه چه . نه هرو مرو زوی دی . او نوم یی «بتنگ» پری ږو . خو هغی چاربنسټیا

ویل . زموږ لومړی اولاد نجلی وه . لور وه او موږ باید د «موسکا» نوم

یی ایښی وایی . خوله بده مرغه موږ نه . ما . یواځی ما . دلیکوال چرت

چه تر دی خایه ورسید له ورايه ورین دید . ددی لپاره چه لور می

«موسکا» پی پو هه نشی ، نو یی ژر خپله پیا له واخیسته او خو غوږه

یی تر پنه وکړل . . . او بیا په چرت کی ډوبه شوه .

«له هغی شیپ نه شپږ اوه میاشتی تیری شوی . ده اوښکی» گیده و رو

ورو لوید له . او زموږ هیلی هم زیا تید لی . یوه شپه زه سخت

ستوو مانه وم چه «اوښکی» وښور مزالاس به خپی گیلې باندی کښیښود

او په غوږ کی یی څه را نه ویل . ما

همداسی یوه ملمستیا جوړه شوه . . . بیا یو کال وروسته هغوی واده سره

وکر . اود ژوند خوشاله شپې ورځی یی پیل کړی ...

لیکوال په همدی فکر کی ډوب چه پیغلی ورو ورته ویل :

«آبا جای دی سپړی !» او سپړی را په خود شو .

پیغلی په مینه ناک نظر ورته وکتل او پر ذهن کی یی داتیره شوه !

«آه... پلار می څومره ښکلی او میرنی څیره درلوده ... کله چه

ځوان وښایی چه له ډیرو پیغلو نه یی زپونه وړی وی ... خو اوس ...

اوس یی سر تک سپین شوی . دا غچی اوږه بینی عینکی یی ملگری

دی اود دغو عینکو به مرسته څه لیکلی اولولی ...» اود سپړی په تندی

باندی یی ژوری گوڅی ولیدلی ... لیکوال له چایونه یو غوږ وکړ .

د څلور فصلونو دسپرلی فصل هماغسی په زړه پوری انکاره کوله .

او لیکوال بیا هم په خپلو ژوروو چر تونو کی ډوب شو .

«هغه شپه لاپسی خوندور وه چه اوښکی له معنی نه په ډک اندازه

کی راته وکتل ، له شرم او حیانه یی اننکی سره اوښتی وو . ورو پسی

مزالاس به خپی گیلې باندی کښیښود او په غوږ کی یی څه را نه ویل . ما

په رښتیا سره هم چه پیغلی د چوکات شوی عکس له خاوندی سره

عجیب ورته والی درلود . دسپړی مخی ته په میز باندی ډیری پانی

پرتی وی . هغه یوه شیبه دمخه پرله پسې او ډیر چټک قلم په سپینو

پانو باندی چلاوه . تر هغو چه پیغله کوټی ته راغله اوله هغه ته یی هیله

وکره چه : «آبا بس ده نور...»

سپړی پیغلی ته کتل . خود پیغلی سوچ بل شی او فکر یی په بل څه

باندی متمرکز شوی . هغه دمیزد یاسه به دیواله باندی یوی کوچنی

الماری ته کتل چه کتابونه کتار پکښی پیل شوی وو . او پیغلی فکر

کاوه ! «(آبا می په یوه عمر کی دومره کتابونه لیکلی دی)»

«د څلورو فصلونو آهنگ هماغسی انگازه کوله اود لیکوال نظر دزمانی

په پیچمو کی بله څه شی پسې لالهاڼده و :

«یو ویش کاله دمخه و . په یوه ملمستیا کی و چه نظری د «اوښکی»

په زار باندی غوټه شو . پیغلی چه «اوښکه» نومیدله خپلی سترگی له

شرمه کښته واچولی خو په شو نډو باندی یی د خندا یوه سپکه څپه تیره

شو . اود ملمستیا ترپایه پوری دا غلجکی نظرونه تبادله شول . «اوښکی» خو څو واره له هری زاویی نه پیغلی

هغه دخپل کار په کوچنی کوټه کی ناست و سترگی یی په مخا مخ

دیواله باندی دیوی ښځی په تابلو باندی گڼلې وی . ددیواله دباسه

یوه زیتونی رنگه چوکات په منځ کی یوه پنځه شپږم کلنه ښځه

مو سکی وه . دهغی وښتانه دمخ دواړو خواو ته پراته وه اوښوی یی

زمنځ کړی وو ، او دسر په منځ کی یی سینځه وه . دښځی جگه پوزه او

او بادامی سترگی وی . دمو سکاپه حال کی یی دشونډی په اخر کی یوه

ښکلی گو څه لیدله کیده سپړی هماغسی ورته کتل او په کوټه کی

«دویوالدی» څلور فصلونو (ویوالدی یو ستر کمپود یتور او مو سیقی

پوه و او څلور فصلونه دهغه یوستر او څلاند اثر دی) یوه خونده وړه

انگازه کوله هغه یی ټیکلی په گرام باندی ایښی وه او آهنگ لادسپرلی

په فصل کی و هغه ددغه آهنگ د سپرلی په نشه کی ډوب و . پیغلی

ورو یوه پیاله چای دهغه مخکښی کیښوده . سپړی په مینه مینه و رقه

وکتل او دلاس په گوټو یی دهغه رنگی لمس کړ او ورو یی ترشوندو

لاندی وویل : «شکریه !»

او بیا یی پیغلی ته وکتل . پیغله مخا مخ ورته کینا سته . لاس ی وړ

اوږد کړ اود هغی لاس یی په خپل لاس کی وینو او بیا په هماغه حال

کی په دیواله . باندی دښځی تابلو ته خیرشو .

«خدایه» څومره «اونسکی» ته ورته ده . دیوی منی دوه نیمایی ...

«اوس تر هماغه خايه پوري
رسيدلې وي چه دمو مري، مري
له روغتون وويست .. زه ښه در
باندي پو هيرمه پس كړه اوزمايه
خاطر پس كړه ..»

ليكوال «موسكا» ته وكتل، بيا مې
هم له څنه سره وويل چه له خپلي
مور سره عجيب ورته والي لري ..
بيا مې هم عكس ته وكتل، غلي شو
او ځان مې په بل شي مشغول كړخو
دښځې دمړينې او دلور دپيداينست
او زيريدلو ورځ مې هيو له ذهنه
نه وتل .. «موسكا» ته مې بيا هم
وكتل ورو مې له ځانه سره فكر وكړ
عجيبه ده .. ديوه موجود دژوند
مزي وشليد او بل موجود پرمخ
وځندل ..

بيا هم پسرلي او بيا هم
«موسكا» دزيريدلو تلين په رارسيدلو
و. بيا مې هم په مينه مينه «موسكا»
ته وكتل، ورو له خايه پاڅيده او
لاس مې دهغې په غاړه كې واچا وه.
خپلي اوښكي مې پاكي كړه، په تندي
باندي مچ كړه.
او ورته مې ويل ..

«درځه لودي چه ولاړ شو ..
يو لري ځای ... يوځای چه دذواړو
پام غلط شي .. زه نور زغم نلرم
داكور ماته له ډيره خاطر و نه ډكدي
او لوري له خايه پالمځيده ..»

له خلاسو كړ كيو نه دپسرلي
خوند وړه ورمه په كوټې كې چليدله
سړي خپل كوټ په اوږو واچاوه
يوځل بيا مې هم د«اوښكي» عكس ته
وكتل ..

اوبيا مې يو سور اسويلى وكيښي
خو په كوټې كې د«ويوالدي» څلور
فصلونو لپا نځني انگازه كوله ..

سړي په خپل ډډ غږ دآهنگ
سره زمينه وكړه او بيا له كوټې نه په
وتلو كې مې دگرام سوج ټپ كړ ..

څلور فصلونه مې له انگازې وغوځول
خو په خپله روان شول چه دپسرلي
دفصلو نو خواته ولاړ شي .. لكه
چه هر كال تلل آيا دا دانسانانود
ژوند نه تم كيدو نكي او جاوداني
بهيره ندي ..

دليكوال له ستر گو نه اوښكي
په لالهاندې سره ورغړيدى اود
«موسكا» مې پام شو ..
پلار ته مې وويل !

«آبا پس كړه نو .. ترڅو
ستا دا وير هيڅ باي ته نه رسيږي
پلار مې وويل ..»

«نه هيڅ ندي .. هيڅ ندي ..
خو «موسكا» ورته وويل

او چه ورننوتم ډاكتر راته وكتل او
بيا مې سر كېنه واچاوه، ما ورته
وويل چه وينه تياره ده، نو هغه
ځواب رانكړل ..

او ورته مې وويل چه متاء سفاو
خواشيني يم، دويني بوتل مې راته
كشيښود او دليو نيو په شان مې
ډاكتر له گريوانه ونيو او همداسې
مې چيغې وهلي ..

قاتلانو .. قاتلانو .. او يو وخت مې
ځان د «اوښكي» دجسد سر پوري
وليد ..



وليدل چه رنگ يې تگ سپين اوښتي
او همداسې د درد او خون له زوره
ځان پيچي .. ماته مې وويل چه وخت
مې دى او روغتون ته مې ورسوه
زه پداسې حال كې چه له يوې
خوا دخوښي له زوره په كالپو كې
نه ځايدم اوله بد خوا هم دهغې
خون اوږيدلى څورولم ژر له خايه
پا ځيدم .. دپسرلي ځانگسي باران
اوريده .. دكور له ونو اوچمن نه يوه
خوندوره وږمه لټيدله .. زدمې كوټ
په اوږو واچاوه اوله كوره ووتلم چه

يو ټكس پيدا كړم وروسته مې هغه
روغتون ته ورسوله .. تر سهاره پوري
په روغتون كې وم، همداجه سپيدې
وچاوديدلى، ډاكتر زه ور غوښتل
او راته وويل چه ميرمن دى پر ته
له جراحي عمليا تو بل ډول نه
رغيزي .. اولاد دى په پښو راځي او
موږ مجبور يو چه هغه عمليات كړه
ماته هغه وخت داولاد ژوند هم
مطرح نه وه، ماويل چه «اوښكه»
له مرگ نه بچ شي .. او ډاكتر ته مې
په ډيره اسره او تلوسه وويل چه
تا سو ښه پو هيري، هر ډول مو
چه خو ښه وي، او د سهاراته بجي
مې چه «اوښكه» مې دعمليات لپاره
دآبر يشن كوټې ته بو تلله، يوه
گړي څو تنه ډاكتران هلته لگياوو
خو بيا وروسته يو ډاكتر راووت او
پدا سې حال كې چه د پريشانسې
نښې مې په څيره كې ښكا يدلي ماته
وويل چه ورشي ء وينه راوړي، كه
نه نو نه مو اولاد رغيزي او نه ميرمن
كاغذ مې واخيست او په وينه
پسې وڅو ځيدم، هاجه خپل جيب
له لاس كړل يو اخي مې پنځه اويا
روپي در لودي .. اوله هماغې شيبې نه
مې په پور كو لو پسې وڅغستل،
دوه گړي زه ها خوا دا خوا په پيسو
پسې، گر ځيدم او پدى نه بريالى
كيدم چه دويني پيسې پيدا كړم، او
وروسته تر دوه نيمو گړيو ما پسې
لاس ته راوړي ..

خو همدا چه رو غتون ته ورسيدم
نوبه داليز كې مې يوه ارابه داره
تذكره وليدله چه دپرستارنوله خوا
تيل وهل كيږي دناروغ به مخ باندي
مې يو سپين څا در غوړولى و، زړه
مې وړين ديد خو تير شم او په تلوسه
مې دډاكتر تر خونې ځان ورساوه.
شماره اول ..

نوروز باستانی و بر خی از مراسم آن

در تاریخ دل انگیز و جان پرور ادبیات ما، شاعری که دیوان شعرش از توصیف نو روز - این روز فرخنده ای که سال شمسی ما با آن آغاز می یابد - تهی باشد، کمتر وجود دارد.

از رودکی تا بیتیاب، هر شاعری که برآستی شاعر بوده و دلی و ذوقی و حالی داشته است نو روز را با مظاهر زیبای آن ستوده و دست کم یک پارچه شعر در وصف این روز با شکوه از خود به یادگار گذاشته است که اگر منتبع زحمتکش و با حوصله ای پیدا شود و به جستجو و گردآوری اشعار نوروزی در کهنه دیوانها بپردازد بی گمان مجموعه ای دلپذیر فراهم خواهد آمد که می تواند آینه روشن و با صفایی از زیبایی و زیبا شناسی و زیبا پسندی باشد. در میان شاعران با ذوق و حال ما که در وصف نوروزداد سخن داده اند، شاعران عصر غزنوی بخصوص عنصری و فردوسی و فرخی و منوچهری بیشتر از همه به ستایش نو روز پرداخته اند و مراسم خاص آنرا به زبان شعر بیان کرده اند و این خود نماینده این حقیقت است که مردم آن روزگار، این روز باستانی را به طرزی با شکوه جشن میگرفتند و آنرا به شادی و خرمی شام میکردند و همچون یادگاری خجسته از آریائیان عهد باستان، گرامی میداشتند، و برآستی که نوروز یکی از یادگارهای ملی است. یادگار بازمانده از آریائیان مقیم بلخ بامی در هزاران سال پیش که شکوه داستانی و باستانی خود را در هر عصر و زمانی متناسب با مقتضیات همان عصر و زمان، حفظ کرده است تا به ما رسیده است و اکنون سر آغاز فصل بهار است همانطور که در هزار سال پیش به روزگار فرخی و منوچهری اول بهار بود. علامه شهباز وطن، ابوریحانی بیرونی، در وجه تسمیه این روز به نوروز گفته است:

(نو روز نخستین روز است از فرودین ماه و از این جهت سال نو نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است).

تا آنجا که از کاوش و جستجو در زوایای تاریخ بر می آید، نوروز همیشه نخستین روز سال نو بوده است، اما همیشه بطور ثابت، اول بهار و اول حمل نبوده است بلکه وقت آن تغییر میگردد و به برجهای دیگر و فصلهای دیگر از سال می افتاده است و برای اینکه بار دیگر به اول حمل برسد مدت یک هزار و چهار صد و نود و چهار سال وقت لازم می آمده است. توضیح این مطلب چنین است





منظره‌ای از جنب و جوش مردم در میله نوروزی

تشکیل دهد، از آن بعد به آفتاب هم کمتر نیاز پیدا میکند و روزانه يك ساعت آفتاب دادن برایش کافی است.

در عوض، پارچه ای نوارمانند (اگر سرخ باشد بهتر) بدور سبزه ها می بندند یا میدوزند و گوشه‌ای از خانه (طاق یا سر میز) را باین چمن زیبا که بدون خاک است زینت میدهند.

یا صراحی سفالین نو را در آب میگذارند که آب بداخل سفال نفوذ کند سپس از جایی که يك سانتی متر به کعب صراحی فاصله داشته باشد تا زیر گردن صراحی را تخم تره تیزك که در میان تخمهای سبزیجات مزیت چسبندگی ورشد سریع را دارا میباشد می پاشند بطوریکه از تخم مستور شود، آنگاه در بین صراحی آب میریزند و آنرا در آفتاب میگذارند، یکی دو روز بعد تخم ها تیج میزند و ریشه‌های تره تیزك بیکدیگر می پیچند و دو سه روز بعد صراحی باستثنای گردن آن از سبزه پوشیده میشود

بقیه در صفحه ۷۲

صفحه ۲۹

کسانیکه میخواهند سبزنا بیندازند تخم آنرا به اندازه ای که لازم است فراهم آورده در میان خریطه یا پارچه نازکی انداخته در بین کاسه ای که آب در آن ریخته اند میگذارند و دو سه ساعتی صبر میکنند تا تخم بخوبی مرطوب شود آنگاه پارچه را با محتوی آن در وسط آب، می‌آویزند تا بخار مرطوب آب به آن برسد و پرورده شود.

بعد از یکی دو روز، آنرا از چاه خارج میکنند، اگر تخمها تیج زده بود (تیج زدن تخم عبارتست از شکافته شدن يك طرف تخم و جوانه زدن چیزی ریشه مانند از محل شکافته شده)، آنها را در بین غوری یا پشقابی هموار میکنند و پارچه مرطوبی بروی آن می اندازند و قدری آب هم بروی آن میریزند و در آفتاب میگذارند، بعد از يك روز دیگر به وجود پارچه احتیاجی نیست، همه روزه آنرا آب میدهند و در آفتاب میگذارند تا وقتی که جوانه ها رشد کنند و سبز شود و يك چمن کوچک در داخل ظرف

رسیده اند که شرح کوشش های آنان و ثمره این کوششها خود رفتی میخواهد و حوصله ای.

بنده درین مقاله میخواهم بعضی از مراسم نوروز که هم اکنون در مملکت رایج است و بدون تردید از همان روز گاران گذشته بیادگار مانده است شرح دهم و آنچه در اینجا میخوانید، نمونه هایی است از مراسم بزرگداشت این روز فرخنده توسط مردم ما.

سبزنا :

سبزنا اصطلاحی است برای آن نوع سبزه که بدون خاک در داخل يك ظرف یا سطح خارجی صراحی کاشته میشود.

نخستین گامی که برای استقبال نو روز بر داشته میشود، همین کاشتن سبزنا یا باصطلاح انداختن سبزنا است.

تخمهایی که برای انداختن سبزنا بیشتر مستعد است عبارتست از جو، گندم، نساك (عدس) و تخم تره تیزك.

در فاصله ۱۵ حوت تا ۲۰ حوت

که سال شمسی از سیصد و شصت و پنج روز تقریباً يك ربع شبانه روز زیاد تر است (۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه) ولی در بعضی از اعصار آنرا همان ۳۶۵ روز می‌گرفتند و از ساعات و دقائق و ثوانی آن صرف نظر میکردند که طبعاً در هر چهار سال، نوروز يك روز به عقب می افتاد و این حال دوام داشت تا اینکه به چله زمستان یا چله تابستان میرسید و بازهم راه خود را ادامه میداد تا اینکه در سال ۳۹۵ هجری که بار دیگر به نقطه اعتدال ربیعی در اول حمل رسیده بود، با رایج شدن حساب کبیسه از سرگردانی خلاص شد و در اول برج حمل قرار گرفت.

متوکل عباسی، معتضد عباسی، خلف بن احمد سیستانی و ملکشاه سلجوقی، هر يك در روز گار خود برای اصلاح تقویم و ثابت گردانیدن نوروز در يك روز معین، کوششهایی کرده اند و از دانشمندان اختر شناس و ریاضی دان عصر خویش مدد خواسته اند و به نتایج هم



حیوانی از طبیعت ، تهیه شده از چوب بلوط - اثر میرزا محمد



تابلوی شبکه کاری از پلاستیک
اثر عبدالرسول متعلم صنف یازدهم
لیسه نجات



مجسمه از چوب بلوط اثر
خلیل اله نادری



تابلوی گاه از گاه تهیه شده است اثر: احمد شاه

آثار نقاشی و تابلو هاییکه برای جوایز مطبوعات کاندید شده است



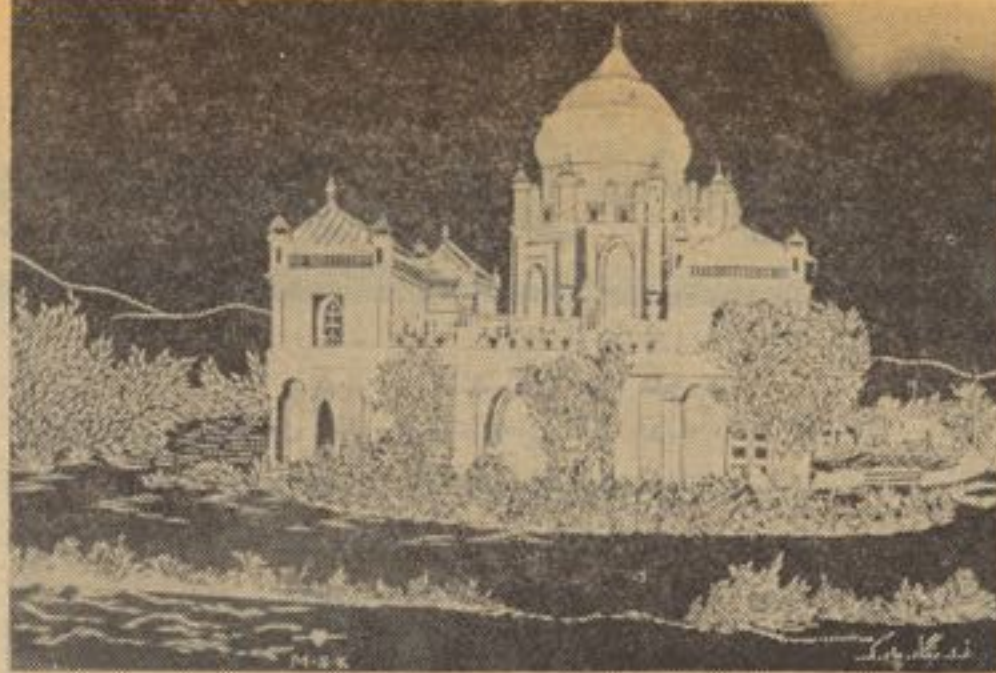
تابلوی شبکه کاری از پلاستیک اثر عبدالرسول متعلم صنف یازدهم
لیسه نجات



زن کوچی، تهیه شده از چوب اثر غیاث الدین معلم مکتب صنایع



«بزکشی» تهیه شده از چوب ارچه - اثر غیاث الدین معلم حصه اول
غازی محمد ایوب خان



«بارك زرتگار»



«انتظار» تهیه شده از چوب - اثر مرزا محمد



«زن گدا» تهیه شده از چوب ارچه - اثر غیاث الدین معلم مکتب صنایع



«بزکشی» تهیه شده از چوب ارچه - اثر سلام الدین معلم مکتب حصه اول
غازی محمد ایوب خان



«مادر و فرزند» - تابلوی رنگه - اثر محمد فرید

میز مدور ژوندون در

طرح و تنظیم از : مقدسه مخفی و مینا مهربان

زیر نظر گروه مشوری ژوندون

به همکاری هوتل انتر کانینتل

اشتراک کنندگان میز مدور

پروین علی : متاهل - ژورنالیست معاون اداره روزنه رادیو افغانستان

عادلہ یونس : متاهل، معلمه لیسه زرغونه صاحب پنج فرزند.

محبوبه علی : متاهل، معلمه لیسه ملا لسی تحصیلات فوق بکلوریا، صاحب یک فرزند.

استاد بشیر هروی : متاهل، صاحب هفت فرزند عضو روزنامه جمهوریت.

میرمحمدحسن : متاهل لیسانس دیپلوم انجینیر مدیر لیسه نجات و استاد، صاحب پنج فرزند.

مطلقا نظرشان رابه فرزندانشان تعمیل نمایند.

واکون باز هم با طرح این پرسش که: اگر دختر ویا پسر جوانی در زمينه ازدواج و انتخاب همسر با مخالفت شد پدر و مادرانشان روبروگردند ویا اینکه پدر و مادران تشخیص بدهند که فرزندانشان در انتخاب خود دچار اشتباه شده اند، چه باید بکنند، چه راههای حلی برای این مسئله خانوادگی و اجتماعی وجود دارد و در آخر این گونه اختلافات مولود چه گونه عوامل و انگیزه های میتوانند باشد؟

رشته صحبت را بشما وامیگذارم. پروین علی نخستین سخنگوی مجلس است، او میگوید:

وقتی يك مشکل و پرابلم جدی گروهی و اجتماعی مورد ارزیابی قرار میگیرد، برای اینکه درشناخت عوامل و برداشت از واقعیت ها، اشتباه نگرند، و انگیزه ها همان طوریکه هستند بررسی گردند، باید مطالعه و تحقیق کافی درشناخت خصوصیت های بی که در مجموع سازند و بوجود آورنده آن مشکل میباشند صورت گیرد.

گفتگوی هفته گذشته جوانانی است که دور همین میز جمع آمده بودند.

این جوانان مشکل ازدواج و تفاوت اندیشوی و طرز دید کاملاً متفاوت میان دو نسل را در همین زمینه، در دو بخش مورد مطالعه و ارز یابی قرار دادند:

نخست علت یابی و انگیزه واقعی بر وز چنین تضاد هارا که بنوعی شک کانون گرم خانواده ها را تهدید مینماید، و دوم کوشش برای یافتن راههای حل منطقی و عملی این مشکل و کاوش طریقی که بتوان با توسل بآنرا میان تلقی و تفکر خاص دوسنسل زد و آشتی برقرار ساخت.

مهمانان ما در هفته گذشته روی هم رفته سه راه حل را پیشنهاد نمودند:

احترام اعضای خانواده به عقاید و عهده دیگر به منظور تفاهم و سازش بیشتر و تحکیم روابط نیک و حسنه در فامیل.

تأمین دفاتر تعاونی از دواج توسط دولت.

و در نهایت عصیان جوانان و استمداد از حربه قانون در مقابل پدران و مادرانی که بدون در نظر داشت شرایط خاص زمان می خواهند

جوانان در هر دوره وزمانی نسبت به نسلی گذشته وسعت فکری بیشتری دارند و همین است که بانها حکم میکند خانواده، محیط و اجتماعیشان را از کهنه گرای بازدارند.

ناهمگونی وعدم انطباق میان شرایط دیروز و امروز به نسل سالمند ماتولید عقده مینماید، این عقده ها واپس زده میشود و در آخر ...

تأعوامل و انگیزه های واقعی ووعینی تضاد های فکری شناخته نشود از میان برداشتن آن مشکل است.

تعجب بیش از اندازه پدران و مادران و پابیندی باصول ورسومی که باایجابات و روحیه زمان ماناسازگار است راه آشتی فکرها را سد مینماید.

پرسشگر: موضوع صحبت اینست نیز، تضاد فکری و وجود، میان جوانان و نسل سالمند تر، در زمینه ازدواج می باشد، و درحقیقت بحث امر و ز دنیا لسه

واینک باز هم میز مدور ژوندون در خدمت شما خانواده های عزیز است، خانواده های که در جریان يك هفته گذشته بانامها و تلیفونهای صمیمانه خود اقدام مجله محبوب خود راستودند و ما را در ادامه این راه تشویق نمودند.

از فرد فرد شما خواننده عزیز بخاطر این همه علاقه متشکریم و سپا سگزار و باز هم در انتظار نامه های شما، نظرات شما و انتقادات شما.

و گروه مشورتی ژوندون هم در خدمت همه آن دختران و پسران و پدران و مادرانی که دردی برای گفتن و غصه ای برای قصه نمودن داشته باشند، لطفاً باز هم از رخسارهای زندگی خانوادگی خود، از تجارب تلخ و شیرین خود و از غمها و شادی های خود برای ما بنویسید و بگذارید دیگران، دیگرانی که در جستجوی راه هموار تری برای رسیدن به مقصود میباشند از این گفته ها و نوشته ها استفاده بکنند. لطفاً نامه های تان را باین آدرس پست فرمایید:

کابل - انصاری وات، مجله ژوندون مخصوص صفحات خانواده،

صفحه ۳۲



از راست به چپ محبوبه علی، پروین علی و عادلہ یونس.

خدمت خانوادها

جوانان ما در شناخت قبلی خود همسران آینده شان احساساتی میشوند.

احساساتی که بی لجام است و ناشی از کمبود های روانی تند و آتشین است و محدود در صورظاهری افراطی است و دور از تعقل.

...

بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان و هم بعد از آن حق دخالت دور از تعجب را در زندگی آنها دارند...

اگر پدران و مادران در زندگی فرزندانشان دخالت می نمایند بخاطر خود خواهی نیست انگیزه آن بد خواهی نمیتواند باشد، والدین خوشبختی آنها را آرزو دارند.

...

شد، القاء فکری از راه مطبوعات و از راه نقش خود را ایفا میکند و بهرور انگیزه های - اختلا ف در مساله مورد بحث کا عش می یابد.

محبوبه علی:

تعصب بیش از اندازه پدران و مادران و افراط دریابندی به رسوم می که امروز ايجابات تازه ای جای آنرا گرفته است يك عامل دیگر - اختلاف نظریان پدران و مادران و فرزندان جوانشان در محیط ماست، جوان امروز می خواهد شناخت قبلی و کمالی از همسر آینده خود داشته باشد، تلقی بر داشت و اندیشه او را بداند، از شخصیت عاطفی و بیرونی او از دیدگاه خود مطمئن گردد و آنگاه که متوجه توافقی و هم آهنگی فکری میان خود و او گردید قرارداد ازدواج را امضا نماید، جوان امروز نمیتواند همسر آینده اش را با دید دیگران و فضاوت دیگران نیز برد و این حق اوست اما لطفا ورق بزنید

موضوع تضاد فکر میان دو نسل بسیار عمیق است و نه تنها در مورد ازدواج و حق انتخاب همسر، بلکه در پدیده های گونه گون زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، شکاف بزرگی را میان ذهنیت نسل جوان و نسل پیرتر ایجاد میکند.

اگر در مورد مشکل ازدواج، مشکلی که با تاسف در جامعه ما هر روز پهنای آن وسیع تر میگردد، به صورت يك کل فضاوت گردد و برای آن علت و باعللی عمومی جستجوی گردد میتوان این علت را روی دو اصل تعلیم و تربیه و شرایط خاص فکری تمرکز بخشید. جوانان در هر دوره و زمانی نسبت به نسل که جانب انقراض پیش میرود دوسبب فکری بیشتری دارند، شرایط زمان و محیط آنها نسبت به شرایطی که نسل سابق مانند تر زیر سلطه و ضابطه های آن بزرگ شده است متفاوت است و متکا ملتر، و همین است که بانها حکم میکند شرایط خانواده، محیط و اجتماعشان را از گهنة گمراهی نجات بخشند و مطابق تلقی، اندیشه و ذوق خود آنرا سازندگی نمایند، از جانبی شرایط در روز، قیود دیرو و ضابطه های دیرو ز به شکل سنن خاص، اعتقادات خاص و رواجهای خاص نزد نسل سالمت تر باقی مانده است، و ناهمگونی و عدم انطباق میان شرایط دیروز که پدران و مادران سابق مانند امروز محمول آند و شرایط و اوجا باتی که زمان امروز و مقابلشان قرار میدهد و به ذهن شان القاء مینماید، برایشان تولید عقده مینماید، این عقده ها واپس زده میشوند و این واپس زده های روانی و انی تو لید عکس العمل در مقابل پندار جوان و اندیشه جوان را می نماید.

در این صورت چاره چیست اگر که بن این طور است: ما میتوانیم با کوشش و تلاش زیاد از ایجاد فاصله بیشتر میان ذهنیت جوان و پیر مانع شویم و با تعمیم تعلیم و تربیه راه را برای آشتی افکار هموار نماییم ولی این چاره اساسی نیست رفتار و نیت نیز برای يك فشر خاص اجتماع مامیتوانند مفید باشند ولی برای از میان برداشتن کامل مشکل ازدواج نقشی ارزنده ندارند و عصیان هم بصورت فردی میتواند يك پیروزی باشد ولی يك چاره اجتماعی هرگز راه بنیادی آن فقط تحقیق است برای شناخت واقعیت های محیطی، برای شناخت عوامل اختلاف در میان فشر ها و طبقات مردم و برای درک نسبت هادرشیر ها و روستا ها با شرایط کاملاً متفاوت نشان، در این صورت وقتی افکار ریسر ج گردید و مشکل همانطوریکه هست تشخیص

مرا رهنمای کنید!

بیشرفت و کار را به آنجا رسانید که از دختر بقول خودش دلخواه خود خواستگی نکند.

باور کنید وقتی از این جریان آگاه شدیم خواستیم انتخاب کنیم و بیش از این تغییر نشود، اما آینده کودکان ما از این اقدام بساز داشت، تصمیم گرفتیم همانطوریکه میخواستیم از اطلاق بگیریم و جدا شویم ولی باز هم مساله کودکان مطرح بود، کودکانی که باید پسند نداشته باشند و یا مادر.

و اکنون روزهاست که کار من گریه است و باز هم گریه نه برای خودم که در جوانی بدبختی زندگی ام را رنگ زده است و نه برای شوهرم که هر منقلب گناه و فساد غوطه ور است، بلکه برای فرزندانم آنها که در حقیقت در چنین شرایطی نه پدر دارد و نه هم مادر! پس چه باید کرد؟ شما بمن بگویید، شما راهنماییم کنید و گرنه این بار سنگین قائم خواهد خواند و روانه گوی رستگاری خواهد نمود.

از شما از مجله ژوندون به عنوان يك خواننده و بخاطر صفحات خانوادگی تشکر متشکرم و در انتظار آنکه اگر راه نجاتی یافتید برایم بنگارید، تشکر، محفوظ.

ژوندون: خواننده عزیز نامه بالانویس است از نامه های که برای ما می رسید و نباید هم بسی جواب بدهاند، گروه مشورتی ژوندون میگوید با تماس با این می رمن جوان راه حل منطقی ای را برایش بیابد و شما خواننده عزیز هم میتوانید در همین مورد برای مانده بنگارید و نقلش خود را باز گو کنید راستی این می رمن و یا می رمن های دیگر ی که در چنین شرایطی قرار میگیرند، چه باید بکنند، طلاق، خودکشی، عصیان سازش و یا...

این راشما تعیین نمایید. تشکر

می رمنی هستیم سی ساله که عشت سال است با مردی که ادعا میکرد دوستم دارد و غایب است ازدواج نموده ام و اکنون تهر این ازدواج دو کودک معصوم و محروم از محبت پدر است.

شوهرم که مرد تحصیل کرده ای بود در سال های آغاز زندگی مشترک ما مرد ایده آل دلخواه من بود، بزرگوار خانوادگی علاقه داشت و با محبت و صفای خود جای هر کمبودی را در زندگی ما پر میکرد، اما بعد از یکزن، یکد خنجر جوان که بعد از فهمیدم همکار اداری شوهرم می باشد، آغاز گر روزهای تلخ و اندوهبار در کانون پر صفای خانواده ما شد.

احساس میکردم که شوهرم دیگران مرد خوب خانواده نیست، سیاهی يك هوس در قلبش چیک زده و او را از مسیر عادی و مثبت زندگی منحرف ساخته است.

خواستیم با و بگویم و با علم ایشار خودم را برایش ثابت سازم و متوجهش گردانم که او حالا دیگر يك پدر است و کمبود محبت يك پدر را هیچ چیز دیگر در قلب يك کودک معصوم پر نمی سازد، اما او بر آشفت، خصمانه و ستیزه جویانه با من سخن گفت و در آخر این اعتراض نمود که در درک شناخت من اشتباه نموده و حالا با انتخاب دیگر و پناه بردن به عشق ترسازه می خواهد این اشتباه را جبران سازد.

من دوازده سال درس خوانده بودم و کسم و بیش میدانستم که مرد اگر در محیط خانواده کمبود داشته باشد این کمبود را ممکن است در خارج از منزل کاش نماید خواستیم فضای خانه را صمیمانه تر سازم و ساختیم، ایشار نمودم، از خود گذری نمودم و تمام بر خاش های بی مورد روز و شبش را با محبت پاسخ دادم، اما او باز هم سریع تر در راهی که قدم گذاشته بود



از راست به چپ میر محمد حسن - پروین علی - عادل یونس - استاد بشیر هروی.

میزمدورژوندن در خدمت خانواده ها

تماس دایمی پدران و مادران با استادان فرزندانشان راهی است معقول برای آشتی دادن فکر ها .

...

تدوین يك قانون مترقی برای ازدواج آسان است اما یافتن طرقی برای تطبیق آن مشکل است. خیلی مشکل است .

...

شما مشکلات ازدواج را در ساحه شرایط خاص يك قشر خاص اجتماع مطالعه میکنید ، این بحث را افقا نستان شمول بسازید تا بتوانیم خوبتر به ارزیابی عقاید بپردازیم .

میرمن الفتون !

ماهم از شما متشکریم ، لطفا نامه های تاثر امفصل تر بنگارید و دريك روی کاغذ، تا بتوانیم چاپش نماییم .

شباغلی احمدین !

اگر ممکن است در جریان هفته يکروز بدفتر مجله تشریف بیاورید ، تشکر .

شباغلی عزیز ، عزیززاده !

ژوندون قصد حمایت از حرکات افراطی جوانان را ندارد، ما فقط میکوشیم مشکلات را بشناسیم بطرح نماییم و برای آن راه حلی بیابیم موفق باشید .

خواهر ماصفا !

فعلا درس تان را بخوانید و موفق باشید برای عشق و دوست داشتن فرصت های بهتری هم در انتظار شما هست .

شباغلی عبدالصمد ف !

ما فکر میکنیم برای يك معلم صنف نهم اندیشیدن باز دواج و عاشق شدن کار نا فلافه ای نیست اگر در این مورد بسیار احساسا تری هستید لطفا يکروز بدفتر مجله تشریف بیاورید، سلام شمارا هم به آن نویسنده رساندیم متشکر شد و متقابلا شمارا سلام گفت تشکر .

قبلی اما کامل از واقعت انگیزه ها و علل اصلی اختلافات نظر درمو ضوع می رود بحث .

میرمحمد حسن :

بباید به این جوانان با اجازه شان باید عرض نمایم جوانان ما غالباً در شناخت های خود از عصر آینده شان بیشتر متکی با احساسات میباشند، احساساتی که گاه بی انجام است و شما از شناخت قبلی و در ل کامل و توانا فشق

عکس العملی هایی که ممکن است در نهایت به جدای دایمی جوانان از خانواده شان منجر گردد و چنین حادثه ای بدون شك روی ناطقه جوان اثرات بدی میگذارد و شاید انحرافات روانی را در پی داشته باشد، بنظر من نمیتوان شرایط را یکباره تغییر داد، ولی اینکار بهرور عملی است و بگمک مطبوعات و رادیو البته همانطوریکه میرمن علی اشاره نمودند با شناخت

این حق راستن گفته و اندیشه های گفته تر سلب میکند و همین آغاز فاجعه است در خانواده و شروع ستیزه جویی میان جوانان با پدر و مادرش .

منظر فدا دار افراط درستیزه جویی جوانان نمیتوانیم و عصیان را در خانواده نباید نمیکیم چه ستیزه جویی و عصیان ، پدران و مادران را به عکس العمل های شدیدتر و امیدارد ، -



«ردم ما نیست. پروین علی گفت که افغانستان در کابل خلاصه نمیگردد و من هم این نظرات را باید میدادم، همین اکنون در دهات و روستاها زن فقط دوش را دارد و وسیله

تجمع و دیگری یک کارگر خوب در خانه، این بگوید از خود فیه زنا نمک در دهات و روستاها و یا بشیر علی گو چک زندگی می نمایند از کدام حق اجتماعی خود برخوردارند؟ شما برای دخترانی که در مقابل پول فروخته میشوند چه میگویید؟ برای مشکل تو یا نه و چیز و یا شرایطی که تمام حق انشا بدرا در دست پدران و مادران میدهند چه فکر می کنید؟ شما طرفدار حقوق خانوادگی به منظور آما می دانید زن حتی بچوانا نمیباید، اما این کتاب را در کدام قریه و روستا تدوین

می نمایند؟ من میگویم حتی قانون ازدواج اگر زمینه تطبیق بیاید در داخل شهر هاور همان یک شهر خاص از اجتماع است آنهم قشری که کمتر با چنین مشکلاتی روبرو است.

پس باید مشکلاتی را مطرح نمود که افغانستان شمول باشد، غیر میت یا شمس باشد و بیشتر معصوم صا میان قشرهای کم سواد و بی سواد مطرح باشد و آن وقت برای آن اجازه اساسی کاهش گردد.

پرسشگر: از شما متشکرم اجازه نان از حرفها بستان نتیجه گیری مینمایم، حال اگر ممکن است هر کدام نظر قطعی و نهایی خود را در زمینه راجع های منطقی که از نظر شما برای از میان برداشتن فاصله های فکری و تضاد های اندیشوی وجود دارد بیان نمایند؟

پروین علی: تحقیق و ریسرچ بسیار است ساخت عواقل تضاد ها و انگیزه اصلی اختلالات و فرا هم آورد شرایطی که تطبیق یک قانون مترقی را برای ازدواج در جامعه مایسر گرداند و استفاده مطلوبه ها و رادیو از تاراج احصایه های تحقیقی برای القاء دوا دار به مردم از طریق نشریات.

محبوبه علی: مجادله با تعصبات و خرافات داشتن یک قانون مترقی برای ازدواج، کوشش برای تطبیق آن در همه کشور و سهم گیری فعال و مثبت مطبوعات برای القاء افکار.

استاد بشیر: یافتن طرقی بهتر برای فراهم آوردن یک محیط مساعد جهت آموختن در خانواده.

متوجه ساختن جوانان به تجربه پدران و مادران و پدران و مادران رابه شرایط زمان و تفاوت های دید و تلقی و برداشت میان آنها و فرزندان نشان بکام مطلوبه ها و رادیو تیاتر و تمام وسایل ارتباط جمعی.

عادلہ یونس: همکاری بی شائبه و صمیمانه معلمان و پدران و مادران با ضافه همه مسایلی که در این مجلس از آن بساد گردید.

میر محمد حسن: تعیین سن قانونی برای دختران و پسران، متوجه ساختن جوانان

به نقش ضابطه های مفید اجتماع خانوادگی و تجربه والدین و القاء نمودن دایمی به نسل کهن سال تر در زمینه های گوناگون زندگی

امروز و آما می دانیم بانها در موارد ایجابات زمان و محیط.

مدیر ژوندون: باتشکر از قبول دعوت ژوندون برای ترتیب در صحبت و گفتگوی دوستانه مورد بحث، سخن امروز را در همین جا خاتمه میدهم.



بشیر هروی، میر محمد حسن با خبرنگار ژوندون.

میدهند در چنین مواردی وقتی علت این نوع کمیلکس های روانی کشف گردید میتوان برای آن چاره یی جست، از جانب دیگر آنچه که میتوان بدین عنوان یک قانون مترقی تعیین نمود باشد داشتن یک قانون مترقی برای ازدواج است، قانونی که جوابگوی همه نیاز های جوانان، خواست های خانوادگی مطابق با روحیه زمان تدوین شده باشد. همچنین داشتن یک کتاب تعلیمی در پروگرام های دوسری بعد از صنف نهم برای جوانان ماحالی

افزاید نیست، اما مطالب این کتاب بایست با در نظر داشت شرایط خاص روانی و عاطفی جوانان، بن بست های خانوادگی و حالات ویژه و خصوصیت های اجتماعی خود مسا تربیت گردد.

پرسشگر: در مورد قانون ازدواج باید بگویم از تدوین چنین قانونی فراهم نمودن زمینه های تطبیق آن مهم تر است، ما شاهد آن بوده ایم که قوانینی مترقی در ساحت زندگی اجتماعی خود داشته ایم اما چون شرایط برای تطبیق به عمل کشیدن آن میسر نشده است این قوانین نتوانسته اند در بخش های مربوط خود روی زندگی گروه های مانا تسیر مثبتی داشته باشند.

پروین علی: من هم همین طور فکر میکنم

قانون ازدواج موجود را در همین زمینه مثال

میاورم، این قانون با آنکه خالیگانه ها بی دارد

جنبه های مثبتی نیز در آن یافت میشود، اما،

کدام یک از این جنبه ها به عمل کشیده شده

است، در حقیقت هیچ. مگر اینکه افغانستان را

در کابل و کابل را در یک قشر خاص اجتماعی

خلاصه نمایم.

محبوبه علی: موضوع خوبی را عنوان -

نمودید، ایراد من هم باین بحث و گفتگو همین

است، شما هم مشکلات را در ساحت و وسیع

آن یعنی مشکل افغانستان شمول مطرح نمی

سازید، و هم طرق و راههای علا جی را که

نشان میدهند سازگار با شرایط اکثریت

زندگی نسل جوان زوده شود، ولی آیهامه سن گذشته محکوم میباشند و همه پدر و مادران گفته درست یا به اینطور نیست، شرایط خاص زمان روی اندیشه تسلسل سالوند هم اثر میگذارد، منتها نه بشکلی افراطی آن، اگر پدران و مادران در زندگی فرزندان جوان خود مداخله میکنند بغافل از خود خواهی نیست، انگیزه آن بدخواهی نمیتواند باشد، آنها خوشبختی دختران و پسران خود را می خواهند و تجربه شان شناخت وادی ترشان از زندگی و محیط و برداشت هایشان از روی بردار ها انگیزه است بسیار ای این دخالت.

اگر نسل سالها بعد دور از تعصب و کینه گرایی و هنگام با ایجابات زمان و محیط تجربه اش را، حاصل یک عمر زندگی اش را در اختیار جوانان میگذارد و جوانان هم با احترام همین تجربه و دید باز تر زیاده افراطی و احساسات نشوند من فکر نمیکنم طفیان و عصیان در خانواده جای آراش را بگیرد و سبزه جویی جای تفا هم و سازش را، البته با توجه باینکه سطح سواد، در محیط ماحلیس باین است باید با استفاده از وسایل ارتباط جمعی زمینه یک القاء فکری را در محدود شرایط عملی مهیا ساخت و هم جوانان و هم نسل سالها بعد تر را با تبلیغات به نزاعی شان متوجه گردانید و از جانبی در محیط مکتب نیز باید بیشتر از این با بسن اصل توجه نمود که طرق سالم برای آسنتی دادن اندیشه ها فراهم گردد.

عادلہ یونس:

در پهلوی مسایلی که به عنوان راه علاج برای خاتمه بخشیدن به حالت سبزه جویی جوانان در مقابل پدران و مادران گفته شد، من فکر میکنم تماس دایمی والدین با استادان و مشوره با معلمان یک اقدام موثر و مفید میتواند باشد، گاه اتفاق میافتد که جوانان از محیط خانه غده میگیرند و این غده ها را تبارز

و هم آهنگی فکری نام بردید، من تأیید میکنم این حق جوانان است ولی لازمه آن تماس داشتن زیاد دختر و پسر با هم است و این در شرایط اجتماعی مادر خود ستایش و راحتی تأیید نمیشد، چرا که اگر این تماس ها منجر به توافق گردید نتیجه اش یک ازدواج معقول است ولی اگر نشد، چه پسر ضروری نمیکند، چهره مادر زندگی اش ممکن عوض گردد و بالاخره زن دلخواه خود را بیابد، ولی دختر با توجه به ضابطه های اخلاقی در محیط اجتماع مایعوم میگردد، رسوا میشود و دروا نظش با همان یک پسر هر چند که سالها هم بوده باشد بدتر میگردد، در باره اش در شب گفته

میشود و شاید او دیگر خواستگار مطلوبی نیابد و در همین جاست که اجازه دادن به چنین روابطی بیشتر منجر به بد بختی دختران میگردد. بن ایجابات زمان را قبول دارم اصل آزادی را احترام میکنم، طرفدار استفاده دختران و پسران در انتخاب همسر میباشم ولی افراط را در این زمینه قبول ندارم و تجربه و دید باز پدران و مادران را هم از نظر دور نمیدارم، من عقیده دارم که جوانان تار سیدن به سن قانونی خود باید کاملاً زیر نظر پدران و مادران خود باشند و بعد از آن هم ارتباطات بیرونی شان را بداخل یک تقسیم خانوادگی و یک محدوده معین تأیید میسایم.

استاد بشیر هروی:

بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان و هم بعد از آن حق دخالت را در زندگی فرزندان خود دارند، ولی این دخالت باید سالم باشد، آمو زنده باشد و دراز تعصب باشد و همراه با گذشت و ایثار، درست است که پدران و مادران و پسران سالها بعد از سبزه جویی و ضابطه های بزرگ شده اند با شرایط امروز، ایجابات امروز و از دید جوان امروز زیاد زیسته نیست و درست است که سن و رسم و رواجهای هرت که باید از



پسر لی په لنډیو کښی

پسر لی د گل په شانی دا سیمه زده
درېسې پاتې پاتې شونه د پسر لی هوا لگېږی
ستا دینکی نسیم می زده تازه کوینه

پسر لی لونه ګډ شول
نجلې په سرو متکلو وږی ټولونه

پسر لی بیا په وطن راغی
زړغو نوی ښکلی دری او چمنو ته
پسر لی راغی گلان ډیر شول
دا وږیل گل به خپل آشنا لره وروږ مه
خاوند بیا ته پسر لی کړی
چه په خیالی گلونو وشي بارانونه

د ژوندانه راز

نه بوهریم یکتا یا ننگرهار کښی
ارغنداو یا دهری رود په کتا د کښی
په بخدی کی نیسایا یا زرنګار کی
کایسا کښی په واخان یا الماکښی
آریانا کښی د سوما تر ختګو ګل و
چه آشنا ته د پورانه د بلبل و
پسر لی ته یی خوله وازه په خندا کړه
چه دا زه یم چه زیبا می دا دنیا کړه
که زه نه وای ته به هم له سره نه وای
پسر لیه! زه دی وومه غولولی
پښتنو ته ته زما یو خبر یوسه
چه دراز د ژوندانه نه خبر اوسه
هما غسی چه نن نه وی پروڼ نشته
چه گل نوی پسر لی کښی ژوندون نشته
که ژوندی وی تل بهاردی دا جهان هو
د ژوندی د پاره نشته دی خزان هو
لږ ژوندی شه سړد کانونه بهر کړه
د دنیا په غوړیدلی باغ نظر کړه
پسر لی کی هغه گل چه بیدار نه دی
په بهار کی خپل خزان دی بهار نه دی
هغه گل چه گلخانه کی پروتلی
په هر فصل کی تازه دی غوړیدلی
د دنیا نه گلخانه جوړه کړه خان ته
نظر مه کوه بهار ته او خزان ته
«پروا»

د شبنم گلو نه

بهار تازه کړل د شبنم گلو نه
غنجی غنجی ډک د شبنم گلو نه
نرګس پخپله یی لوزی وږل
د پښتد لودی ډیر کم گلر لسه
گل د گلانو غوټی وسپړلی
بلبلان ستایم صبحم گلو ته
سحر ماښام یی په تا سترګی لګی
خکه می خوښ دی ستا دچم گلو ته
د هجر شیبی د انتظار کشمکش
د یوی نیولی و د غم گلو ته
خدا پرو د شیبی پری چاژوا کړی وه
سحر وختی و واره نم گلو ته
چه دی د صبر پیمانۀ ډکه شی
په زړه دی وکړه د زغم گلو ته
چه د خزان په جیو لا تازه شی
شته په عرب کښی د عجم گلو ته
ټول سر تر پایه له ازغونه ډک و
«کوهر» له ورکړل خپل صتم گلو ته
«پیر کوهر»

د بلبلو اختر

د قدرت په نقش خانه کښی دی نقشونه نوی نوی
نور خه نه دی دوږو دی شکلو نه نوی نوی
د بلبلو لوی اختر دی کړی نغاوی نوی نوی
په ټکر کښی دوی ویاسی آوازونه نوی نوی
په میرو کښی هم بهیږی ډیر دودونه نوی نوی
خای په خای به واره جوړشی بوستانونه نوی نوی
دور بخو نه پیدا شی با رانو نه نوی نوی
پاتې پټ می دی زړګی کښی ارمانونه نوی نوی
چه شی جوړ راته لحد کښی گلزارونه نوی نوی

د پښتو ژبی بهار به نصره وی همیش شیرازه
شاعران چه مدام لیکي ښه شعرونه نوی نوی

«نصره»

پسر لی ته سلام

پسر لیه ستادی د تګیو ته سلام
ستادی خوږی پستی هوا ته قربان
ستا سر دروښتو وروښو ته سلام
دغه مړ قام ته بیا ژوند ورکړه

افغانستان برق آباد کړه ربه
چه سرو مال کړو خپل هیواد ته قربان
دا روحیه مونږ کښی ایجاد کړی ربه
دغه ارمان لری په زړه کښی پرهیز
چېوی مدام مو به کړو وږو کښی پرهیز

ترواور ولا ندی ټپونه

سبا وون د کوچه له ختګه یو غږ ټپونه شو:

پسر لی راغی. پسر لی راغی!

د کوچه په صفا کړی. می پر نیستنه چاره ټپونه خلاصیدله.

غوټی وسپړلې او ویل یی:

پسر لی راغی. پسر لی راغی!

د یاسمن زېږد ټپونه وینکي گلونه او د صنوبر ټپونه په انتظار کې دي.

پسر لی راغی. پسر لی راغی!

ستا کنه و پښتان هم خان ته ښکلا لري

او هوسکاډې لکه چاه ډبل جام خنډ شریک چښلای وي،

پسر لی راغی. پسر لی راغی!

کوبه خفله!

ته چې بهر ته وځی نو می کوچه

او هر ټپ ته ښادی او سپر لری و ښی،

په خه زړه په پاته یاد راورو چاه تر ټولو ډلې پاتې دي.

کارل تومن
چکي شاعر

د پسرلي پيغام

نسیم راوړی داسی خبردی
پاڅی ښاغلو! پاڅی سهر دی
نوی موسم دی، نوی دوران دی
نوی ژوندون دی نوی دوران دی
هر څه دی نوی دیوه لاسه
قدرت نن گړی داسی فرمان دی
دغم دڅوښه پاڅی اختر دی

خبر که هر څومره ذری ذری شوی
خزان له داده کتری کتری شوی
دسپیر ه ژمی باد وله لاسه
خاوه ابرو کښی خاوری ابری شوی
څوک چه شهید وښ بختور دی

ورځی ژېړی ستاسو په غم کښی
وینی یی څا څی داوښکو نم کښی
ستا سو را تلو ته د آرزو سترگی
په استقبال دی د زده حرم کښی
ستا سو په لوری د دوست نظردی
پاڅی ښاغلو! پاڅی څی څی سهر دی
«دوست»

د پسرلي شپه

د پسرلي وږمه شپه ماته را رسېږی ،
اوویدو گلونو له خاورو سر را پورته کړی ،
دوریشو له منځه دغومرغانو چینی اوریدل
کېږی چه د ژمی له سفر څخه راغلی دی .
زړه می غواړی چه چیښی وکړم او زده می
غواړی چه بی اختیاره وژم .
رښتیا ؟ هغه چه زه پیوښم رښتیا دی ؟
آیا ممکنه د هغه لرغونی خوب می د شپې
په زړه کښی رښتیا شوی وی ! مستوری او
سپوږمی په آسمان کی خاندی او وایی چه
هوکی !
سره گلونه د زمزمو سره او د سبا وون
بیلان له چیغو سره وایی :
آخر نن شپه پسرلي راغلی دی !
(لویدیځ ادب)

زیري

داورونه په بیدیا و کښی بلېږی
که دسرو گلو غوټی دی چه غوږېږی
دغاټولو قافلی دی دا روانی
که دسرو میو پیالی و یشتی کېږی
نویزونی تو تونه آرزو گانی
په دگو د بزمگرو کښی نڅېږی
ځوانه ! گوره چه فرصت درنه لاپ نشی
زمانه انتظار نه باسی تیرېږی
د وطن فضا ، هوا او دښتی غرونه
د زلمو له ارمانو سره سمېږی
زمانه به پرده پورته کړی له کاره
د زاهد زېږی که چوی که ویلېږی
چه په سرکښی یی هو س دمستی نهوی
هغه گام نه پورته کېږی نه رغېږی
پسرلي به نوی زیری راوړی
چه د فکر مسیحا پکښی څو څېږی
سلیمان «لایق»

خط په مخ د صنم راغی . که سپوږمی شوه په هاله کې
دایې غاښ په خوله کې زېب کا . که ژاله شوه په لاله کې
هسې رنگ سحر و جادو کړی په نظر د شهلا سترگو
نډی پی سیال په هند کې شته دی . نه ثانی په بنگاله کې
دازماله غمه شین زړه . په کی خیال دیار د ستنو
هسې رنگ زېب وزینت کا . لکه می په شنه پیالې کې
ماوې عین گینه گل دی د غونچې په لمن نغښتی
که می کوت یو گل اندام و پروت په سبز دوشالې کې
سرتراپا په غم د هجر لکه فی سوری سوری کړ
ځکه یم مدام د هسې رنگ . په آه و په ناله کې
که یار غواړی هومره ژاره خورځی عبدالحمیده
دایه داچه درمونځ شي په دریاب نه په ناله کې

عبدالحمید مومند

دمشکو قافله

پسرلي شو تازه می راغله په گلو
هره خوا دی آوازو نه د بلبلو
د سبا نسیم په هڅو ټپو مرغی
د بهار زیری کوی په پردو خپلو
موسیدو د صبحدم نه داسی ټیکاری
چه پټ راز لری په زړه کښی دویلو
د آسمان ناوی خالونه په منځ ایښی
خان یی ستړی کرپه ږیر سترگ ووهلو
دا لمر څرک دی په افق کی که مینه
کړی مینو ته سلام په سرو منگوکو
د خوبانو په رخسارو به یی لټار کړی
لاله ناست ډکی پیالی په لاس دملو
یو له بله هسې رنگ مبارکی ده
لکه را چه شی اختر په کور او گلو
په گلشن کښی قافله راغله د مشکو
که وږمی راځی د مستو له ور بلو
د شبنم د طلائی څاڅکو برښنا ده
که خوی راغلی په منځ د نازولو
ونو نوی غو ټی پرانیستی له شوقه
د مرغانو اتن جوړ شو په غنډلو
د باغ غولی لکه نوی ناوی هر دم
تاوه وی خان په جامو کی د بخلو
داوښانونه غړی دی کوچ و بار دی
څوار مجنونه نیسه لاره د محملو
ای حافظه د بهار ستندری وایه
چه تر څو پورې دی توان وی دویلو
«نصرالله حافظ»

ای دهقانه

تل دی بهار وی ز موږ وطن کښی
لکه چه روح وی ښایسته بدن کښی

خانگی د گلودی تل تازه وی
خزان دی نهوی زمونږ چمن کښی

ای دهقانه وخت دکار او ستاد زیاردی
ستا دلاس مټی ته هر څوک امیدوار دی

خپل وطن په هر دازبو ټو ښایسته کړه
ستا په سمدی وطن گلو گلزار دی

ستا د لاس گل ته بلبله خوشحالېږی
ستا له باغچه هر سحر وږمه تاوېږی
ښایسته جوته ږدی ستا گلان اووېل کښی
بودا هم ستا په گلانو پیرېږی



«خوب است ... خوب است. بالاخر به جایی میرسد. آمده ام که این گره ها را بفرستم»

پدرم پرسید:

«گره ها از کیست؟»

«کاکایم باز هم آرام آرام جواب داد: «گره های خواهرم است. به پیسه ضرورت دارم. وقتی کارم نتیجه داد، برایش گره های طلا میخرم ...»

ناگهان پدرم خشمگین شد و فریاد زد: «تو دیوانه شده ای! ... میبوی دیوانه شده ای! زندگی را بیفایده برپا میدهی! ... حالا میخواهی خواهر بیچاره را تباہ کنی! ... درخشش چشمهای کوچک کاکایم بیشتر شد و گفت:

«توجه میگوی؟ من یکروز برایش گره های طلا میخرم. برایش را با طلا می پوشانم ... بالاخر کارم نتیجه میدهد ...»

پدرم سخن او را برید:

«تو احمق هستی! دیوانه شده ای! چشمهای کاکایم باز هم بیشتر درخشید و لبهای باریکش لکان خورد:

«چطور احمق هستم؟ چطور؟ ...»

پدرم فریاد کشید:

«تو دیوانه هستی!»

کاکایم یک قهقهه عصبی راسر داد: «من دیوانه هستم؟ ... من دیوانه هستم،

ها؟»

باز هم قهقهه خندید. دیگری چیزی نگفت و از خانه برآمد و هرگز باز نگشت.

مدتها سیری شد و دیگر کاکایم را ندیدم فقط کسانی که از ولایت ها می آمدند، خبر میدادند که او همچنان بکار کیمیاگری سرگرم است.

پانزده سال گذشت و من خواستم به ولایت خودمان بروم و از دهکده مان و خویشاوندان ما دیدن کنم.

غروب یکروز بود که به دهکده رسیدم. دهکده فقیری بود و خویشاوندان ما هم مردمان ناداری بودند.

به مجرد رسیدن از عمه پیرم پرسیدم:

«کاکایم کجاست؟»

به گریه درآمد و گفت:

«در خانه خودش ...»

گفتم:

«خانه او کجاست؟»

درکنج دور افتاده حویلی اتاق خرابه مانند ای رانشانم داد و گفت:

«دیگروفتش خیلی خراب شده ... اصلا دیوانه شده ...»

با شگفتی گفتم:

«دیوانه شده؟»

عمه ام جواب داد:

«ها ... شبها آواز می خواند ...»

چه آوازی؟»

«نمیدانم ... هرشب آواز نوحی میخواند. اما در همه این آواز ها کب از طلا است تا صبح از طلا کب میزند ...»

گفتم:

«میروم که ببینمش.»

از زیر درختی سیب و زردآلو گذشتم. دیگر هواتاریک شده بود - نزدیک اتاق خرابه مانند که رسیدم زمه نا مغمومی را شنیدم آهسته در زدم. زمه خاموش شد و کسی با آواز خشنی پرسید:

«کیستی؟»

گفتم:

«کاکا، من هستم.»

دروازه باز شد و بیرون رفتم. کاکایم در حالیکه هر یکین کوچکی را در دست داشت، پشت در ایستاده بود. یاغوشحالی گفتم:

«مرا به بیان دارید؟»

هر یکین را نزدیک چهره ام آورد. لبخندی لبهای باریک و بیسمه استاش را باز کرد. در حالیکه سراییم را در انداز میکرد، گفت:

نوشتۀ: رهنورد زریاب

بیرون آید. او پس از هر شش ماه یکبار به خانه ما می آمد و هر دفعه پدرم ازش می پرسید:

«کار ها چطور است؟»

لبهای باریکش به سختی از هم باز میشد و جواب میداد:

«خوب است خوب است. بالاخر به جایی میرسد ...»

آخرین باری که به خانه ما آمد، پدرم باز هم پرسید:

«کارها چطور است؟»

کاکایم آرام آرام گفت:

در اولها نمیدانستم که «کیمیا گری» چیست و یکروز درین باره از پدرم پرسیدم. گفت:

«کاکایت میخواهد از مس طلا بسازد. به این کار میگویند «کیمیا گری» ...»

و خنده تمسخر آمیزی را سر داد.

از آنروز به بعد، کاکایم برای من مرد اسرار آمیزی شد.

او مرد خاموش و کم گوی بود. وقتی می نشست، لبهای باریکش روی هم فشار می آوردند؟ مانند دربانان زمختی به سختی اجازه میدادند چند تا کلمه از دهن کاکایم

در آن هنگام که من دوازده سال داشتم، هر وقت کاکایم از ولایت خودمان به کابل می آمد، چند شبی را در خانه ما سیری میکرد او مرد بلندقدی بود و همواره پیراهن و تنبان سپید و درازی می پوشید. این لباسها قد بلند او را درازتر نشان میداد. پوست او بلوطی رنگ بود و بینی باریکی داشت. ریشش سیاه بود و در چشمهایش درخشش خاصی دیده میشد.

پدرم در باره کاکایم میگفت:

«این مرد عمر و پولش را بی فایده تباہ میکند. سالیانست که به کیمیا گری مشغول است ... آخر دیوانه خواهد شد!»

«ها... ها، خوب به یاد دارم. خوب به یاد دارم...»

لبش باز ترشد. خندید و پرسید: «تو برای چه اینجا آمده ای؟»

گفت: «برای دیدن شما.»

بلند بلند خندید. خنده های پیهم او برای من تازه بود. سیمایش هم رنگ دیگری داشت: پوست بلوطیش تیرتر شده بود. پیشانی و زیر چشمهایش پر از آژنگ بود. موهای سروریش سیاه شده بود و موهای سرش تاشانه های میرید. آن دوخش قدیمی همچنان در چشمهای کوچکش دیده میشد. لبها سبک و پخته بود.

پرسید: «کارها چطور است؟»

چهره جدی به خودش گرفت و جواب داد: «خوب است... خوب است. بالاخر به جایی میرسد.»

درصدایش دیگران امیدواری گذاشته خوانده نمیشد.

به اطراف نظر انداختم: اتاق تقریباً برهنه بود و فرش نداشت. بیشتر به یک دکان آهنگری میماند. در گوشه ای کوره ای وجود داشت که در آن آتشی افروخته دیده میشد. در پهلوی کوره قرق و انبیهی گذاشته شده بود و در دور و پیش افزارها و بوتل های کوچک و بزرگ پراکنده بود.

پرسید: «کارها نتیجه بی داده است؟»

جوابی نداد. به سوییچ نگریستم. دیدم به بند فلزی ساعت خیره شده است. بدون آنکه سوال مرا جواب گوید، پرسید: «این بند ساعت طلاست؟»

جواب دادم: «نی، فقط رنگش مانند طلاست.»

رنگ زیبایی دارد. رنگ طلایی زیبا. ترین رنگ در دنیاست.

پرسید: «شما چرا اینقدر طلا را دوست دارید؟»

قبیله بلندی را سرداد: «چه میگوئی؟... تو چه میگوئی؟ چطور کسی پیدا میشود که طلا دوست نداشته باشد؟ طلا همه چیز است. و قتی طلا در دست باشد، همه چیز در دست است.»

در جیبهایش به جستجو پرداخت و یک سکه طلایی قدیمی را بیرون آورد:

«بین، ببین چه خوب قشنگ است و همه چیز را میتوان دید. درین سکه کوچک قدرت بزرگی موجود است. قدرتی که میتواند همه چیز را نابود کند.»

لغتی را موش شد به سوی من دید و گفت:

«میدانی؟ میگویند در گذشته ها مرد ترو تمندی در این نزدیکی زندگی میکرد که دختر زیبایی داشت. بسیار زیبا بود و بگروز مرد فقیری این دختر را دید و عاشق او شد. این مرد فقیر میدانست که دستش به دختر

نمیرسد. ازینرو راهش را گرفت و رفت. سالها گذشت. وقتی برگشت، کیمیا گری آموخته بود. طلا میساخت و بگروز «سربلند»

را پیش خودش خواست. «سربلند» از دزدان خطرناک این منطقه بود. مرد هفت خریطه طلایه او داد و گفت: «من دختر این ترو تمند را میخواهم.»

سربلند دزدان گفت: «همین امشب میآورم.» آتشسوزی بلند باز شد. سوار دیگر به خانه مرد ترو تمند حمله کرد. دخترش را بر پشت اسب شالید و آورد.

پیش کیمیا گرو گفت: «ایشم دختر سیری که میخواستی!» می بینی این قدر طلاست؟ قدرت طلا... طلا... طلا...»

وقتش در اتاق نیمه تاریک پیچید: «هیچ چیزی نمیتواند با طلا بر او برتری کند.»

لحظه ای به فکر فرو رفت و سپس گفت:

«میدانی، میگویند پرنده ای وجود دارد که همه وجودش از طلا است. حتی در رگهایش به جای خون آب طلا جاریست. تو جای این پرنده را گفته میتوانی؟»

«فکر نمیکنم چنین پرنده ای وجود داشته باشد.»

گفت:

«چرا وجود ندارد؟ من خودم شنیده ام.»

گفت:

«اینهمه سال شما چه کار کرده اید؟»

با آواز یاس آلود و شکسته ای جواب داد:

«گوشیده ام. طلا سازم و قدرتی دست آورم. هر چه را که میخواهم بدست آورم.»

گفت:

«ولی این کار امکان ندارد. شما طلا ساخته نمیتوانید.»

مثل آنکه اهانت شده باشد با اعتراض فریاد کشید:

«چرا امکان ندارد؟ چرا امکان ندارد؟ پس آتش، چه میشود؟ سربلند که بسیار است همه جا را سربلند ها پر کرده اند... همه چیز آماده است فقط طلا نیست. طلا... طلا...»

در خشمش چشمهایش خیلی بیخود شده بود. سکه طلای را با دگر بیرون آورد و در برابر چشمهای من گرفت:

«فقط همین کم است! همین!»

سرم را تکان دادم:

«دوست است.»

ناگهان انگشتی استخوانی و لرزانش بازویم را گرفت:

«تو گفتی که من طلا ساخته نمیتوانم. چرا نمیتوانم؟ بگو چرا؟»

جواب دادم:

«برای اینکه تبدیل کردن مس به طلا یک عملیه بسیار پیچیده و دشوار است.»

گفت:

«منظورت چیست؟»

گفت:

«شما میدانید الکترون چیست؟»

گفت:

«نی، ولی این باساختن طلا چه رابطه ای دارد؟»

«سربلند» فقط طلا میخواهد. طلا... طلا...»

گفت:

«بهر صورت، فهمید زاین مو ضوع بسیار لازم است. برای اینکه تعداد الکترون های اتم های یک عنصر خصوصیتها ی منحصر را تعیین میکند. حالا اگر بقوا هیم مس را به طلا تبدیل کنیم، باید تعداد الکترون های مس را برابر به تعداد الکترونهای طلا

بنازیم و این کار خیلی دشوار است.»

به افراد های ساده اش که اینجا و آنجا پراکنده بود، اشاره کرد م:

«با این افزارها میشود تعداد الکترون های مس را تغییر داد.»

شاید خودش هم در یافته بود که دیگر کاری از دستش پوره نیست. سرش را به زیر

انداخت و به زانو در آمد و من متوجه شدم که او میگوید: هیچ چیزی ندارم که بر او تسلیمش بگویم. فقط گفتم:

«خوب نیست گریه کنید.»

سرش را بلند کرد. قطره های اشک در چشمهای او تار های ریشش میدرخشید. تقریباً عصبانی بود و فریاد زد:

«ولی... ولی «سربلند» ازین گپها چیزی نمیفهمد او منتظر است. مطمئن هستم که همینجا پهلوی اتاق، منتظر است.»

برخاست. سرش را از دریچه بیرون کرد و چندین بار فریاد کشید:

«سربلند... سربلند... بیای اینجا.»

کسی جواب نداد و او به جایش برگشت. باز هم سرش به سوی سینه اش خمید و در یخال آهسته آهسته زمزمه کرد:

«پس من نمیتوانم طلا سازم... آتش چطور میشود؟ سربلند هم که منتظر است...»

سرش را بلند کرد و به سوی من دید. در دید گانش برق عجیبی دیده میشد. مثل آنکه در آسمان تیره چشمهایش آلهاسک بزند و بلند بلند گفت:

«با پنجاه سوار منتظر است... می شنوی؟ آواز سم اسپهای شان را می شنوی؟»

بر خاست و به دریچه نزدیک شد:

«همه شان آماده هستند. «سربلند» پیشانیهایشان بر اسب سپیدش سوار است. همه شان تفنگهای یازده تکه دارند فقط منتظر اند که من خریطه های طلا را نشان

شان بدهم. آنوقت آنها «ملك نور» را می کشند و آتش... آتش...»

قبیله بلندی در اتاق کوچک پیچید. سیمای ترسناکی به خود گرفته بود. من از اتاق برآمدم و او فریاد زد:

«بر پشت اسب میآورندش... بر پشت اسب...»

از عه ام پرسیدم که «ملك نور» کیست. جواب داد:

«در دهکده پهلوی ما آدم ترو تمندی بود.»

گفتم:

«حالا کجاست؟»

گفت:

«ده سال میشود که او مرده است.»

پرسیدم:

«این آتش کیست؟»

عنه ام جواب داد:

«دختر همین آدم ترو تمند بود. حالا سالها است که شوهر کرده و رفته است به شهر.»

شب زیر درختهای سیب و زرد آلو خوابیدم. مهتاب برآمده بود و آدم از هوای گوارای شبانه دهکده خوش میامد. بر گهای درختها در نور مهتاب بلبل میدرخشیدند و نسیم شبانه دهکده خوشش میامد. بر گهای درختها بر گها آهسته سرش را میزدند.

در یخال به سوی اتاق کاگایم نظرم انداختم. هنوز بیدار بود و نور کم رنگ هر یک از دریچه اتاقش معلوم میشد به خواب رفتم.

شاید نیمه های شب بود که احساس کردم کسی بازویم را تکان میدهد. ترسیده برخاستم. کاگایم بالای سرم ایستاده بود و اندام بلند و استخوانی نش در لایا...

سپید مانند شبنم به نظر میآمد. آهسته گفت:

«بیای... با من بیای...»

از دنیا بش به اتاقش رفتم. دایم کتاب های کهنه و فرسوده ای اینجا افتاده است. کاگایم موهایش ژولیده تر شده بود و لبهای باریکش خشک به نظر میآمد. دست داشت. دستم را گرفت و پرسید:

«گفتی برای اینکه مس به طلا تبدیل شود چه چیزی باید تغییر کند؟»

خرارت سو زانی را در دستهایش احساس کردم و دوباره پرسید:

«نامش چه بود؟»

جواب دادم:

«ایشا که درباره الکترونها چیزی نمی شنود.»

«الکترون... الکترون...»

به کتابهای کهنه اشاره کرد:

«گویند... هیچ چیزی نمیگویند...»

گفتم:

«این کتابها بسیار کهنه است. کسانی که این کتابها را نوشته اند خودشان از الکترون چیزی نمیفهمند...»

سخنم را برید و فریاد زد:

«پس آن مرد فقیر چگونه کیمیا گری یاد گرفت؟ از کجا یاد گرفت؟»

چیزی نگفتم و خواش موش مانند م کاگایم سکه طلا پیش رایش را بیرون کشید. مدتی به آن خیره خیره نگریستم و سپس گفتم:

«قدرت... قدرت...»

سیمای روی گفتم کهنه ای افتاد و بسه شدت گریستن را گرفت.

فریاد صیح که از خواب برخاستم. بیدارم به سوی اتاق کاگایم رفتم. دروازه اتاق باز بود و داخل شدم. هنوز هر یک از کوه ها می سوخت. همه کتابها پاره پاره شده بود. قرق و انبیهی شکسته بود و افرازها در هم ریخته بود. در کوره تنها خاکستر گرمی دیده میشد.

کاگایم در اتاق نبود.

بیرون بر آمدم و دیگران را خبر کردم. همه جا را پالیدم ولی از او خبری نشد. دو پاره به اتاق او رفتم. نزدیک هر یک کتاب کوچکی باز بود. یگانه کتابی که سالم مانده بود کتاب را برداشتم. کلمه هایی را که بارنگ سیاه نوشته شده بود به سختی نوا نستم. بخوانم: «اندرباب پرنده طلایی و آشیانه او.»

دلم فشرده شد. چشمهایم را بستم و در خیالم کاگایم را دیدم که در سنگلاخی با سر

و پای برهنه به دنبال مرغ طلایی میگردد و در یخال به فکر آتش است. آتش بی که دیگر وجود ندارد و به «سربلند» و پنجاه سوار او می اندیشد.

نزدیک دریچه سکه طلایی او افتاده بود. سکه را برداشتم و به آن خیره شدم. در خیالم آواز کاگایم را شنیدم:

«قدرت... قدرت...»

گفتم:

«خدای من!»

عنه ام از پشت سرم پرسید:

«چیست؟»

گفتم:

«هیچ!»

از دریچه نسیمی وزید و پاره های کتابها زرد رنگ را پراکنده تر ساخت.

(پایان)

چهار اردو زنت غنچه آورد و بیدان شد

صبح بهار

از صدای پر من غسان سحر
لاله از خواب گران دیدم که شو د
اولین پرتو سیما بی صبح
بوسه بر گنبد عینا زده بود
دید در مزرعه گنجشکی چند
می فرستند بخورشید درود
موج می زده جابو ی بها ر
آن طرفستیل خواب آلود
شانه بر زلف پریشان میزد
لشتر خفته و دزدانه نسیم
بوسه بر پیکر جانان میزد
لاله گون چهره ی آن خفته بنا ز
آتش بود که دامن میزد
فرس از دور تماشا میکرد
دختر صبح بدامن افق
زلف بر چهره فور یخته بود
جلوه خا طره انگیز سحر
سایه روشن بهم آمیخته بود
بوی جان پرور و افسو نگر یاس
موجی از شوق بر انگیزته بود
تاب می برد تو توان می بخشید
بر لب رود بر از جوش و خروش
پونه هاست در آغوش نسیم
بر تو صبح در آینه آب
رو بزم ریخته موج زرو نسیم
موزه ای بود آیات خسته
هر طرف نقش بدی می ترسیم
ابدیت همه جا جلوه گرا ست
زاله هار و سبک از آما س
لاله ها برده گرواز یا قوت
دو گونر بسید ی چون عجاج
رفته تار ش پسر ملکوت
جز همان زمزمه ی میهم رود
همه جا غرق در امواج سبکوت
صبح میگون و تماشای بهشت
من بر این صبح روا بخش بهار
نظر افکنم از سینه ی گو
خا طرات خوش ایام شتاب
خفته در زیر غبار اند و
دل در مانده ز جمرت یفغان
جان آزرده ز محنت بس تو
اشک از دیده فرو می ریزم
گرچه عاشق معشوقه پرست
مسره ناله ی مرغ چمن است
در و دیوار بمن می تکرر د
بادراز زمزمه پایا سخن است
بود بی گوید و گل می خندد
هرگز از سخن از عشق من است
همه گویند که معشوق تو کو؟



غزل

آتش عشق زنده شد در دلم از نوای تو
مطرب دلنواز من جان و دلم فدای تو
چون بصدا در آوری ساز و صدای دلکشت
مست شود صدا کند رنگم از صدای تو
ساقی از آفتاب می برده فغن بیانگ نی
تادل من فتد برقص دره صفت برای تو
باز گذار تا کند سیل جنون بنای تن
نیست بکارم ای خرد زورق و ناخدای تو
گر تو کنی هزار قبر گردگری هزار لطف
پای ز نم بصد نعم سر بدهم به لای تو
گر نشود نیاز من محرم درگاه قبول
ناز کنم که دیده ام جلوه کبریای تو
استاد خلیلی

نامه

پرتو صبح دل انگیز بها ر
ریخت از پنجره بربستر من
باد لرزان سحر که انگشت
تن لغز زده خود در دبر من
چشم بکشودم و در سینه فرو
بردم امواج روان بخشش را
وندوان لحظه بگو شمع آمد
از بر سقف یکی نقش تو
دبر کینه ستونی د بدم
مرغی کوچک و زیبا و سیاه
کز بر خانه تو بنیادش
می کند سوی من خفته نگا
چشم از بستر و بیرون رفتم
از در کلبه و بر آنه خویش
در میان مه شیری و سبید
ره کسار گرفتم در پیشش
تا زه خورشید سر از پشت افق
جو یکی گوی طلایی بر کرد
قلل بر شکن و سیمیند
غرق در زار غبار ز رکود
دبر پر تو او پنهان شد
اختر خیره و کمرنگ سحر
آخرین ظلمت شب دا من چند
از فراز دره و کوه و کمر
دور از دهکده در دا من کوه
کلبه کوچک و پرا ندیدم
وندوان روی یکی کینه حسیر
شبی خفته و بیجا ن دیدم
نگهش خیره و لبهاش باز
موی خا گسترش زو لبه
پاره کاغذی، افسرد ده بهم
بر سر سینه او او فیسد
نامه را باز نمودم، خوا ندم
جمله مختصر زیر، در آن
بروای باد بها ری، بر کمر د
که درین خانه همیشه است خزان
«محمود فارانی»

بهار و مستی شاعر

آی که بیاد فرور دین تازه کنی بهار را
تازه به روح زنده کنی جسم من زار را
جلوه گل دین چمن کی بر دم زخو یستن
هست اثر به طبع من ناله آبشار را
دل دسر و در می تپد مضطرب الزغم نشد
میل سکون کجا بود فطرت بیقرار را
داغ دگر بزم نه، خون شو و گلشن آفرین
چند بسینه جا دهی حسرت لاله زار را
چاره زخم سینه ام نشتر تیغ ز تریب و
نیست اثر به کار من کوشش پشه دار را
کلفت لخم دل مرا بحر مراد عشق کرد
آینه بین که میکند صیقل خود غبار را
سوختم و زسوز من گرم گشت محفلی
سخت مشابهم صفا شمع سرمه زار را
(استاد صفا)

در هر بهار داغ دلم تازه میشود
امادگی نسوزد بر حالم، ای در یس
بشگا فت شنبلیله و پختنید یاسمن،
اینهم بهار، مصرع رنگین روزگار !
آیا شگفته می شودم غنچه مراد،
زین غنچه شگفته وزین خنده بهار ؟
این رنج من چیست ؟
که هر لفظ من بشعر
خاموش می نشیند و فریاد می شود
ای غنچه های وحشی و آزاد کوهسار،
ای بلبلان نفقه گرو مست و ناقص ار
وی نو بهار،
ای گل شاداب روزگار،
آخر کنید بروخ منم تبسمی !
بادی ترنمی !
کز مهر بی دیا دل من شاد میشود
(الهام)

گویند شد بهار !
ولیکن مرا چه سود ؟
زیرا که هیچ غنچه نخندد بکام من
بشگفته اندنا خ گل آرزوی من
اشک است و آه مونس هر صبح و شام من
من شاعر م، ولی غزلم خفته در گلو
چون موج رودرفته باعاق رود بسا
چون تار بینوا که بسازش بسته اند
دیوانه وار جو شو و بر خود زلم شرار
تنه ایم و همواره دل بیقرار مرسن !
چون تار بینوا که بسازش بسته اند
می لرزد و نوا کنند زان لکسه در بهار
بازخه فسو ن خزانش گسسته اند
هر کس به تبسمی جگرم خست و سوختم
مانند لاله ای که بود رشته برستخ

بهار شاعر

آندم که لاله ها جوشیدند به رستخیز
در تگین کفن بر آمده معشر بپاکنند
و اندم که بلبلان جفا دیده خزان
بر شاخه بر آمده گل را صدا کنند
گویند شد بهار !

آندم که بر دوساحل دریا کبوتران
برهای نازنین بهو س شستشو کنند
و انسو، میان موج گرداب خیل قسو
عشق گسسته رابه تغزل رفو کنند
گویند شد بهار !

شگوفه

عریان شب زیبا نهرا سبز زمانه
چون جنبش افکار در اذهان هنر منسد
یادست تحول
عیش است و بهار است و جهان باز
جوان است.
رنگ است و نگار است و زمین و شک
جان است
میتاب در آینه رخسار شگوفه
تا چهره خود دید بنالید به صد رنگ
میربخت فروغ نظرم از سر مرگان
چون بر تو اوردان !

در ساغر نورانی شب باده امید
بستان نگاهم شده یکسر همه نورگس
دل منتظر دیدن آن دید هوشین است
بهارستان من رشک بهارا ن
رفضد جوجباب، اشک بهر گمان من
امشب

زیبای گرامی !
تو گوهر شوقی و روانم اثر شوق
در سینه من موج هوس ساخته تو فان
باز آید بوسی بستان جان من امشب
تا آتش هداین بوسه شود شاخ نگو فیه

رقصان و غزلخوان هو سو شرم بیا میز
از باده گل رنگ بده ساغر لب و لبیز
تا باده کند آتش شوق من و توتیز

و آنکه بشگوفه، میتاب بگوید :
سر شاربغی این هر دو امشب !
(هو سی نهفت)

در یک شب بهار...
چون عود سیمگو ن، در مجمر سپهر
می سوخت ماعتاب...
آتش بیدست شعر شراب خیال بود
دل گشت همه جان، جان نیز همی هوش
مدهوش بود هوش که معو جمال گشت

او دوده ریخته چون غالیه رنگین
آمیخته با گل...
یک سلسله نور و بی حلقه سیمین
برگردن گیتی شده از نقره حمایل
بر دوش شب افتیده همی جادو زورین

چون پیروان یار حریر بست مشجر
بستان به لطافت
درعاج کند تعبیه سیماب درخشان
هر شاخ جونا هید بکف جام بلورین
روشن ز فروغ لب خندان شگوفه
سیمای بهار است

سیمای جو سمن جلو کند شاخ شگوفه
بستان طرب انگیز
بر ساعد چون مهر او عارضی پروین
با کیزه تر از جان ملک جان شگوفه
همچون بر فو پیکر عریان شگوفه
زیبا و سید است
در دیده گل موج زنده جلو، به صد رنگ

در روشنی ماه
زیبا تر عشق در آهنگ شب هنگ
آغشته فضا بیست بر از غلر بهشتی



روزنه‌ای بر روی تاریکی‌ها

یادداشت از لیل - تنظیم از: دیدبان

نگاهش را بجلو میدوزد و برای مدت نسبتاً طولانی حرفی نمیزند. اما بعد، با صدای خفه‌ی میگوید: - خیلی وقت است. - مثلاً... - نیم‌نگاهی به صورتم می‌اندازد: - از بچگی. - چه گفتید؟ - گفتم از بچگی. از این حرف‌تکان می‌خورم، بهتر است بگویم تعجب میکنم. موتررا که از سر عتش کاسته‌ام، گوشه جاده، بالاتر از علاءالدین نگهبانم دارم و میگویم: - گفتید از بچگی! یعنی با او نسبتی دارید؟

سرش را تکان میدهد ولی حرفی نمیزند. صورتش در هم شده است و معلوم است دلش نمی‌خواهد این گفت و گو ادامه یابد. اما برای من موضوع جالب شده است، هیجان انگیز شده است برای من مهم نیست محسن خان چه وضعی دارد، مهم اینست که او حرف بزند، از خودش، از جواد و از رابطه که باهم دارند. به همین جهت می‌پرسم: - شما دو نفر چه نسبتی باهم دارید؟ محسن خان بابی میلی میگوید: - لازم است این موضوع را بگویم؟ - بلی لازم است.

نامه‌ای از لیل

به شما آقای دیدبان، به شما کسار کنان محترم مجله ژوندون به شما خوانندگان عزیز و گرامی‌یی که از آغاز چاپ یادداشت‌های من، با ابراز نظرهای مختلف بامن همدردی نموده‌اید، سال نو را، نور و باستانی را تبریک میگویم نه تشابه شما، به همه کسانیکه قلب مملو از عاطفه و انسانیت دارند.

از خداوند می‌خواهم سال نو و سالهای بسیار دیگر به همه شما خوش بگذرد و کامکاری و کامروایی خیر مقدمتان بگوید.

نمیدانم در این نامه چه بنویسم؟ دلم می‌خواهد حرفی بزنم، درواقع حرف‌هایی بزنم، حرف‌هایی که در دلم می‌جوشد، اما، توان نوشتن آنرا ندارم. ولی با اینهم سعی میکنم.

آقای دیدبان! وقتی به یاد آن دوشیزگان به یاد آن آقایانی می‌افتم که پیوسته با چاپ زندگی نامه من، خودشان را رنجه کرده‌اند و به تسلی و راهنمایی و حتی کمک من برخاسته‌اند، دلم از شوق میلرزد، از شوق اینکه هستند کسانی، چه زن و چه مرد، که احساس پاکی و درستی و انسانیت، چون چشمه زلالی در وجودشان می‌جوشد و امید، امید باختگان را اگر برای ساعتی هم باشد به ایشان باز میگرداند... چه خوشحالم من، چه به خودم می‌بالم من، که تنها نیستم و دوستان خوبی با مرور یادداشت‌های من، با من همراه شده‌اند و لیلای بیچاره خود را تنها نگذاشته‌اند.

بقیه در صفحه ۷۳

یک هفته از آن شب می‌گذرد و محسن خان در این یک هفته هر روز عصر بخانه ما می‌آید و من او را موتر از شهر بیرون می‌روم و در جاده‌های خلوت خارج شهر من به تمرین رانندگی می‌پردازم. روزهای اول محتاط بودم و میترسیدم اما، چهار روز بعد به خودم و به موتر مسلط شدم و کم‌کم یاد گرفتم چگونه باید موتر را راه بیندازم، چگونه گیر عوض کنم و چگونه موتر را از حرکت باز دارم.

روزهای اخیر هفته تقریباً به رموز رانندگی آشنا شدم و حالا می‌توانم بدون راهنمایی محسن خان رانندگی کنم و اگر در هنگام تمرین مرتکب اشتباهی میشوم، قبل از اینکه محسن خان چیزی بگوید، خودم متوجه میشوم و خودم در پی رفع آن بر می‌آیم.

در این هفت روز محسن خان در جلد یک مربی رفته و فقط نقش یک مربی را بازی کرده است و هیچ موضوع دیگری را بمان نگشیده است. در پایان روز هفتم من خود بحرف می‌ایم و من خود موضوعی را به میان می‌کشم که مدتها پیش می‌خواستم در این مورد از او توضیح بخواهم.

غروب روز هفتم، هنگامیکه خورشید از شهر دامن بر چیده است و ما از دارالامان رو به شهر می‌آیم از محسن خان می‌پرسم:

- شما چند وقت است جواد را می‌شناسید؟

محسن خان مثل اینکه ناگهانی متوجه من شده باشد می‌پرسد:

- چه گفتید؟

- گفتم چند وقت است جواد را

می‌شناسید؟

- من؟

- بلی، شما!

با لحن شکسته میگوید: - از این موضوع بگذرید، چه اهمیتی برای شما دارد؟ - شاید هیچ اهمیتی نداشته باشد، اما دلم می‌خواهد بدانم، بدانم که... با آه طولانی خودش حرفم را می‌برد و آنگاه با زمزمه میگوید: - جواد پسر خاله من است. از این حرف تکان می‌خورم. و جلو موتر را میان دستم می‌فشارم، بطوریکه مفصل‌های انگشتانم سپید میشود. بی‌اختیار میگویم: - پسر خاله تان! و شاید او هم بی‌اختیار تکرار میکند:

- بلی پسر خاله من.

- پس شما همه چیز را میدانید؟ میدانید که ما مدتی باهم نامزد بودیم؟ میدانید که...

حرفم را می‌برد:

- همه چیز را میدانم، همه چیز را.

نفرت و خشم در وجودم شرا ره می‌کشد، اما با اینهم سعی میکنم آرام باشم و با آرامی می‌پرسم:

- پس جواد همه چیز را بشما گفته در مورد من، در مورد خودش در مورد پدرم و...

تند و باعجله میگوید:

- بلی، بلی. و تاحدی هم عمه.

- این جواد بود که شمارا بسراغ من فرستاد؟

شانه‌هایش را بالا می‌اندازد و میگوید: - فکر میکنم اینطور باشد.

سرم را روی جلو موتر می‌گذارم:

- حتما جواد به شما گفته که من

به چه سرنوشتی دچار شده‌ام، بطور غفتم را باخته‌ام و تا چه حد نیاز مند بوده‌ام؟

حرفی نمیزند و فقط سرش را تکان میدهد.

- پس آن حرف‌های تان در مورد عمه دروغ بود.

- کدام حرف‌ها!

- که او را می‌شناسید و با شما نسبت دوری دارد؟

- نه دروغ نبود عمه خوانده

شما با من نسبتی دارد و عمه خوانده

شما بود که بسراغ من آمد.

آنوقت دستش روی شانه ام می‌گذارد.

- این حرف‌ها، تکرار این حرف‌ها

چه فایده دارد؟ خورت را بیش از این

رنج مده لیل! هیچ نتیجه‌ای ندارد.

می‌فهمی هیچ!



چه
...
رد
ستم
ی
ر
ند
یم؟
ز
ره
م
نه
رد
من
ید
:
سن
ور
ند
تان
رد
ها
ده
ده
ام
ها
ین
د.

آمریت صنایع مستظرفه وسالی که آغاز شده است

دو کار مهمی که در نوع خود سابقه ندارد چیست؟

...

سندیکای هنرمندان میتواند مسیر خدمات هنری هنرمندان را تعیین کند

یوسف کهزاد اسمی است شناخته شده و آشنا مسلماً اکثر خوانندگان عزیز مجله ژوندون تابلوهای کهزاد را دیده اند کهزاد هنرمند کم ادعائی است. به تمثیل هنر نیز در گذشته هاسرو کار داشته. او زبان ایتالوی را خوب میداند، کهزاد مردیست بلند قد باشقیقه های سپید که شمره حرف میزند، شوخ طبع و صمیمی بنظر میرسد. او را میتوان در آمریت صنایع مستظرفه پیدا کرد. ماهم در همانجا پیدایش کردیم. چون میخواستیم فعالیت های این موسسه را در گذشته و پروگرام سال جدید آنرا جهت آگاهی بیشتر خوانندگان خود نشر کنیم لذا سوال های خود را پیشروی کهزاد قمار نمودم.

از یناغلی کهزاد پرسیدم:

— بدون هر گونه حاشیه پردازی و مقدمه چینی از شما سوالاتی بعمل می آورم. خندا کند این سوالات خارج موضوع نباشد...

— بفرمایید.. من حاضرم به سوالات شما جواب بدهم.

— لطفاً بگویید در سال جاری آمریت صنایع مستظرفه چه پروگرامی را در نظر دارد تطبیق بکند؟

یناغلی کهزاد پاسخ میدهد:

— آمریت صنایع مستظرفه در سال ۱۳۵۳ بر علاوه فعالیت های همیشگی خود بدو مساله مهم دیگر هم توجه خواهد نمود که این دو مساله بدون شك در نوع خود بیسابقه است.

اولا يك گالری آرت.

صفحه ۴۴



یناغلی کهزاد.

گذشته می پرسم، کهزاد پاسخ میدهد:

— کار های عمده ما در سال گذشته تربیت یکتعداد شاگردان با استعداد بود که در کورس های نقاشی و مجسمه سازی تحت رهنمایی استادان مجرب مشغول بودند ما از نتیجه کارهای شان تابلو ها و مجسمه های بسیار زیادی بدسترس داریم که البته در یکی از اتاق های گالری برای نمایش و برای فروش گذاشته خواهد شد.

از یناغلی کهزاد که آثار ارزنده هنری دارد می پرسم:

— آیا شما در نظر دارید کدام اثر خود را به کمیته جوائز کلتوری و مطبوعاتی بسپارید...؟

کهزاد میگوید:

— درین مورد تاحال کدام تصمیم قطعی نگرفته ام.

امیدوارم در آینده نزدیک اثری داشته باشم که ارزش اشتراك درین مسابقه را داشته باشد.

در مورد اشتراك یناغلی کهزاد در فلم رابعه بلخی شایعاتی بوجود آمده بود، برای اینکه نظر خود کهزاد را منعکس کرده باشیم درین مورد هم سوالی مطرح نمودم که یناغلی کهزاد چنین پاسخ داد:

— شایعه اشتراك من در فلم «رابعه» در وایل بکلی حقیقت داشت نه تنها حاضر شده بودم نقش «کعب» را بازی کنم بلکه قسمت آرت دایر کشن فلم را نیز بعهده داشتم و در این دوره قسمت اعظم دیزاین لباس ها را بادیکو راسیون تمام نمودم که از آن استفاده خواهد شد ولی متأسفانه بعضی مسائل و پیش آمده ها که مخالف آرزو و انتظار من بود مدتی است خود را کنار کشیده همکاری خود را قطع نموده ام با اینهم صمیمانه موفقیت این فلم و احیای این هنر را انتظار دارم.

از یناغلی کهزاد می پرسم:

— آیا نمایشگاهی در سال آینده دایر خواهید نمود، البته نمایشگاهی از تابلو های خود تان؟

کهزاد جواب میدهد:

— من تابلو های زیادی تهیه نموده ام و امیدوار هستم همین که گالری آرت را تسلیم شدیم و آن را آماده نمایش ساختیم چه در پهلوی سایر هنرمندان و چه بصورت انفرادی نمایشی از آثار خود ترتیب بدهم و بیشتر امیدوار نیستم که

بقیه در صفحه ۷۰

افغان ننداری از کسب و کار ژیسور خلائی احساس میکند!

برای نمایشات هنری افغان ننداری از ستیز چهار باغ ننداری هم استفاده خواهد شد

برای اینکه در مورد فعالیت های افغان ننداری برای سال جدید روشنی انداخته باشیم با بناغلی خیر زاده رئیس افغان ننداری در تماس شدیم. بناغلی خیر زاده در مورد پروگرام های سال جدید تو ضیحاتی داد و برای سوالات خبر نگار ژوندون - پاسخ هایی تهیه نمود که اینک از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

۱- برای سال آینده چه در نظر دارید؟ آیا درام های بیشتری عرضه خواهید کرد یا نه؟

ج - افغان ننداری بادرک نیاز - مندی های مردم علاقمند به تیاتر در برود نظام جمهوری با حفظ بالایی کلتوری جمهوریت افغانستان در نظر دارد ساحه فعالیت خود را به پیمان که مردم توقع دارند وسیع تر سازد تا باینوسیله در جلب مردم به تیاتر و ایفای یک نقش برآزنده در ساحه هنر متکی بر طایف محوله خود عملاً سهمگیری نماید از اینرو همدوش با سایر فعالیت های هنری که در شئون اجتماعی کشور صورت خواهد گرفت افغان ننداری نیز در قسمت انکشاف استعداد های جوان و - استحصال خدمات ارزشمند هنری از آنان و خدمت بذوق و علاقه مردم خراغان فعالیت های مطلوب بمیباشد.

۲- بیشتر چگونه آثار را بروی ستیز خواهید کشید؟

ج - ظاهراً جواب این سوال آنطوری که تصور می شود مشکل جلوه نمیکند ولی در نفس امر این سوال را باین سادگی نمیشود جواب گفت زیرا تیاتر در موقعیت فعلی با ذوقهای مختلف و طبقات مختلفی که نحوه پذیرش شان کاملاً مختلف است سرو کار دارد ازینرو تر ضمیمه تمام ذوقها کاریست مشکل.

اما افغان ننداری فکر میکند که نمایشنامه هیراکه برای نمایشهای آینده خود در نظر میگیرد آموزنده و بحیات فردی و اجتماعی مردم نزدیک

و در مقارنه باشد که مردم خود را از دایره آن دور - احساس نمایند بمراتب می تواند مرام های افغان ننداری را بر آورده سازد و افغان ننداری بادر نظر داشت این مامول پروگرام سال نور اترتیب و تدوین نموده است.

۳ - آیا برای دایر کت درام ها از ژیسوران استفاده میکنید یا شیوه ای که در نمایش سه تابلو اتخاذ شده بود باز هم تکرار خواهد شد.

ج - افغان ننداری با ملاحظه پروگرامهای که در قسمت نمایش های سال نو دارد لازم می بیند که شیوه اتخاذ شده دوام کند زیرا

افغان ننداری با اتخاذ این شیوه از یکطرف خلایی را که از کمبود ژیسور احساس میکند برمی سازد و از جانب دیگر در پهلوی عرضه نمایش هامنحیت ارتباط و وظیفه که در این قسمت وارد آرزو میکند یکجمله استعداد

ج - ستیز کابل ننداری نظر به ساحه فعالیت این موسسه برای - نمایش های موسسه کاملاً کافی شمرده نمیشود که روی همین منظور افغان ننداری بموا فقه وزارت اطلاعات و کلتور تصمیم گرفت تا ستیز چهار باغ ننداری را بطوری ترمیم نماید که نمایش های هنری در آن صورت گرفته بتواند.

لذا در صورتیکه ستیز چهار باغ ننداری تکمیل وید سترس قرار بگیرد افغان ننداری در پهلوی عرضه نمایش های هنری خود در کابل ننداری از چهار باغ ننداری هم برای نمایش های هنری خود استفاده خواهد نمود.

۵ - آیا موسسه در نظر دارد تا هنر مندان برای نمایش دادن آثار هنری بخارج کشور هم سفر هایی بنماید؟

ج - این موضوع بستگی به تصمیم مقامات ذی علاقه دارد در صورتیکه چنین یک هدایتی باین موسسه صادر شود و قرار باشد که هنر مندان این موسسه در خارج کشور بهتر نمایی بردارند افغان ننداری هیچگونه تردیدی ندارد.

۶ - قبل براین هنر مندان این موسسه سال یکبار در ولایات کشور به سیر هنری پرداخته - نمایشاتی در مراکز ولایات دایر می کردند در سال آینده چنین چیزی مدنظر است؟

ج - افغان ننداری پیرامون این موضوع یک سلسله مطالعاتی انجام داده تا در ولایاتیکه امکان تدوین بقیه در صفحه ۷۰



بناغلی خیر زاده

بناغلی خیال از فعالیت‌های نه ماه اخیر آمریت موسیقی حرف می‌زند

کورس‌های موسیقی آمریت موسیقی چه نوع
فعالیتی دارند

استاد محمد عمر و شاگردانش



بناغلی حفیظ الله خیال

بعد از ۲۶ سرطان سال گذشته یعنی از زمان استقرار رژیم جمهوری در کشور ما در قسمت موسیقی هم تحولی بمیان آمدن است که پارچه‌های فراوان جمهوری و ترانه‌های جالب و پر از احساس وطن‌پرستی -

شاهد این مدعاست، برای اینکه منسجم تر از فعالیت‌های آمریت موسیقی وزارت اطلاعات و کلتور مطالبی تهیه کرده باشیم بناغلی خیال در تماس شدیم، بناغلی خیال که یکتا از آواز خوان‌ها، موسیقی دان‌ها و کمپوزیتورهای معروف کشور ماست چنین توضیح داد:

- آمریت موسیقی همیشه کوشیده است تا فعالیت‌های هنری خویش را در بر تو نظام جمهوری بیش از پیش روز افزون ساخته و هم‌در گسترش پدیده‌های هنری و ترو آوری در موسیقی کشور مخصوصاً در ترویج و تعمیم موسیقی ملی و محلی و تربیه چهره‌های جدید هنری از هیچگونه سعی و مجاهدت و تلاش دریغ ننمایند چنانچه از نه ماه به اینطرف بیشتر کوشیده است تا حد امکان پروگرام‌هایی را که روی دست دارد، حتی المقدور پیش ببرد فعالیت‌های هنری‌اش را که تاکنون انجام داده است از این قرار است:

الف: ترتیب و تنظیم پروگرام‌های هفته وار موسیقی که وقت نشر آن در هر هفته نیم ساعت موسیقی جدید

است و بروزهای جمعه ساعت ۲۳۰ بعد از ظهر از طریق رادیو افغانستان بسمع شنوندگان رسانیده شده و میشود این پروگرام هابه نام‌های «کاروان سرود» و یکشاخه و چندگل نشر میشود.

پروگرام کاروان سرود شامل سازهای شرقی از قبیل دلریا، سرود، رباب، از مویه، کلارنیت، تنبور، سرمدل نیوره و طبله میباشند که نوازندگان آن در جمله هنر پیشه‌کان حرفه یا کسبی بوده و در جریان هفته در شش ماه اول سال از ساعت ۷ الی ۷۳۰ شام و در شش ماه دوم سال از ساعت سه و نیم الی ۷ شام به مشق و تمرین پارچه‌های جدید پرداخته و به روزهای معینه جهت ثبت پروگرام مربوط خویش برادری افغانستان میروند.

ب: پروگرام یکشاخه و چند گل توسط آلات موسیقی غربی مانند اگوردیون، پیانو ارگن، جازبند، ماندولین، بانگو درم و غیره تنظیم میشود و هنر پیشه‌کان آن نوازندگان آماتور یا شوقی میباشند که اکثر این هنرمندان را محصلین مکاتیب و بو هنتون تشکیل میدهد که آنها نیز مانند هنر پیشه‌کان پروگرام کاروان سرود در جریان هفته به مشق و تمرین پارچه‌های جدید و تر بیه چهره‌های جدید هنری پرداخته و بروزهای چهارشنبه جهت ثبت

پروگرام یکشاخه و چند گل برای دیو افغانستان میروند پارچه‌های جدیدی را که آمریت موسیقی بعد از روی کار آمدن رژیم جدید جمهوری تا کنون ذریعه آرکستر شرقی و آرکستر آماتور خویش ثبت و به نشر سپرده است در حدود «۱۳۰» پارچه جدید میشود که پارچه‌های متذکره شامل آهنگهای پښتو، دری، انتقادی انتباهی و کلاسیک میباشند که توسط هنرمندان ورزیده کشور و چهره‌های جدید یکه درین آمریت تربیه میشوند تهیه میگردد هنر مندانی که در سال ۱۳۵۲ در دو پروگرام آمریت موسیقی سهم گرفته‌اند.

- ۱ - بناغلی ناشناس
- ۲ - بناغلی روح انگیز
- ۳ - گل زمان
- ۴ - احمد ظاهر
- ۵ - مسحور جمال
- ۶ - میرمن ژیللا
- ۷ - میرمن ناهید
- ۸ - بناغلی رحیم غفاری
- ۹ - بناغلی سلیم سحاب
- ۱۰ - بناغلی احمد شاکر

- ۱۱ - بناغلی حمید قیومی
- ۱۲ - بناغلی وحید خلاند
- ۱۳ - بناغلی احمد ولی
- ۱۴ - میرمن میوش
- ۱۵ - بناغلی رحیم مهریار
- ۱۶ - بناغلی غوث نایل
- ۱۷ - بناغلی حامد شکران
- ۱۸ - بناغلی گل احمد شیفته
- ۱۹ - سو ما
- ۲۰ - بناغلی محمد ابراهیم نسیم
- ۲۱ - میرمن پښتون قمر
- ۲۲ - بناغلی احمد یوسف
- ۲۳ - بناغلی شیر شرار
- ۲۴ - بناغلی محمد نعیم
- ۲۵ - بناغلی محمد یونس
- ۲۶ - بناغلی الطاف حسین
- ۲۷ - بناغلی موکیش یران
- ۲۸ - بناغلی احمد مرید جمشید
- ۲۹ - بناغلی ظاهر هویدا
- ۳۰ - بناغلی حبیب شریف
- ۳۱ - عبدالجلیل خلاند
- ۳۲ - میرمن ستوری
- ۳۳ - میرمن رخسانه

بقیه در صفحه ۶۶

میتوان عمری را در چند ثانیه زندگی کرد

رویائی را که ما فکر میکنیم شاید ساعت ها و وقت را در بر گرفته باشد در حقیقت محصول آیادو ثانیه میباشد که این امر علما نیز ثابت گردیده است مگر صاحب رو یا هیچ فکر نمیکنند چنین یک خواب دور و دراز او در یک مدت بسیار کم صورت گرفته باشد.

این حقیقت را با چنین یک تجربه بسط خود شما نیز میتوانید امتحان کنید هنگامی که یکی از رفقای شما خواب است به نرمی نزدیک وی شده صدای شی ای را بشکل آهسته تری بدر آید مثلاً زنگوله کوچکی را بصدا در آورید رفیق شما در اثر این صدا بیدار میشود آنگاه از وی پرسید که «آیا خواب دیده است» اگر جواب مثبت بود با لاش شرح دهید وی بشما حکایتی در و درازی را بازگو خواهد کرد مثلاً چنین یک چیز:

در حالیکه روزی از یک جا ده من دحم میگردد می بینند مرد شتاب زده بطرفی می دوند بفکر شده می ایستند و در فاصله نسبتاً دور می بینند که او دوعلوی با آسمان زبانه کشیده است درین اثنا یک مو تر اطفائی زنگش را بوخته چنان بسرعت از جناحش میگردد که نزدیک می باشد او را زیر عراده اش خرد کند پوره در همین وقت است که او بیدار میشود.

رفیق تان این خواب دور و دراز را در ظرف همان مدت کوتاهی که شما زنگ را مینواخته اید دیده است. تجربه دیگری همانند این بالای دو شیزه جوان و صحتمند که بیش از ۲۴ سال ندارد تطبیق میگردد.

در پهلوی گوشتی دو شیزه چند دقیقه قبل ازان وقت که او عازم بستر را ترک میگوید دیابازونی را بصدا در می آورند در حالیکه دو شیزه اصلاً بخواب عمیق فرو رفته میباشد سه ثانیه بعد از نواخته شدن دیا با زون در جایش شروع به شور خوردن میکند بعد از گذشت ۲۳ ثانیه دیگر علائم برخاستن از خواب در او ظاهر میگردد و بالاخره با خوف تمام از خواب می پرد و بر بسترش می نشیند.

پوره در همین وقت از وی را جمع باینکه خوابی دیده است و یا خیر سوالی بعمل می آید دو شیزه می پردازد به شرح خوابی که دیده است.

او وقتی میخواسته به کوه بلندی که در جوار خانه شان واقع است بالا رود از استقامت وادی که در آنجا واقع است صدائی بگوشتش میرسد که بالائر را هش را عوض کرده و بطرفیکه صدا می آید به پیش میرود. و قتیکه بطرف وادی پائین میشود با جوا نیکه هفته قبل در یک دعوت همدیگر را دیده اند و برو میگردد هر دو همانجانشسته روی موضوعات مختلف صحبت میکنند بعد روی سخن دو شیزه بطرفیکه صدا را شنیده است بر میگردد پوره در همین وقت صدائی که از وادی بگوش میرسد آنقدر شدید میباشد که حتی کوه ها در اثر این صدا بلرزه در می آید در اثر این واقعه خوفناک هر دو دست بدستهم داده بسمتی که صدا ازان بگوش میرسد

راه می افتند برین مقصد که هرطوری است باید بدانند که این صدای چه است. اما تام در تیمه راه شخص مذکور به بهانه اینکه زخمی برداشته است خود را ناپدید میسازد. دو شیزه مجبور میشود تا به تنهایی را هش را تعقیب کند.

وقتی که بوادی فرو می آید صدا شکل تحمل نا پذیری را بخود میگیرد هوائیز کمی رو بسردی میگذازد دو شیزه درین هنگام بالا پوشتش را از بکس کشیده و بشانه می اندازد اما وقتی که بالا پوشتش خود را از بکس میکشد مجبور میگردد تا بکسش را بزمین بگذارد در وقت جستجوی بالا پوشتش زحمتی را هم متحمل میگردد بعد دو باره بر می افتد. لحظه بعد نهری مقابلش ظهور میکند دران طرف دریا طیاره ره جهت پرواز ماشینش را بکار انداخته است. بمجرد دیدن طیاره می فهمد که صدا از همین طیاره بوده است.

در یک کنار راه لوحه جلب نظرش میکند که دران نوشته است (براه است.

غلط میروی گور یگان) برای تفسیر این خواب نخست باید بایضاح بعضی حوادث پرداخت در همین ایا میکه تجربه صورت میگرفت موضوع تمام جرائد روی موضوع مو فقیه یک طیاره ران که گور یگان نام داشت نشراتی داشتند اما از عیاره (براه غلط میروی گور یگان) معنی ای بدست نیا مد اما اینکه دو شیزه به وادی پائین میشود و خنک میشود و مجبور به پوشیدن بالاپوش میشود اسباب موضوع و جود دارد آن اینکه تا نواختن دیا بازون و تا هنگامیکه دو شیزه از خواب بیدار میگردد از طرف یکتی از تجربه کنندگان سهواً در وازه نیمه باز مانده و بالا تر سردی ازان نفوذ کرده بود که دو شیزه احساس سردی را در خواب دیده و آن بشکل پوشیدن بالا پوشتش تظا هر کرده است اما خارق العاده ترین جنبه خواب این است که همه این کوائف صرف در ظرف ۲۳ ثانیه صورت گرفته





سایبری در زمستان

مرد خوشبخت



منطقه سایبری واقع در اتحاد شوروی، چون در زمستان ها اکثر از برف و یخ پوشیده است و هیچگونه وسایل ارتباطی مناطق دور با نزدیک سیبری از طریق زمین میسر نیست، حکومت شوروی با استفاده از هلیکوپتر ها برای گوزن داران آن مناطق موا دخورا کرد و غیره وسایل زمستانی را میسرساند.



خانم (جان) که يك بيوه مليونر امريكا است برای اصلاح سرش از آقای «موتاس» سلمانی معروف دعوت می کند تا سرش را اصلاح کند و آقای تو ماس که هفته یکبار برای اصلاح سر خانم جان می رود، پو لی معادل ده هزار افغانی را بعنوان حق الزحمه دریافت می دارد. يك نشریه امريكا یسی نوشته که آقای تو ماس درین اواخر سرمایه هنگفتی بدید آورده است.

آقای تو ماس با وجود اینکه کمتر بر سر ای اصلاح سر د بگران می رود، معتقد است که «تا وقتی خانم جان زنده است نا تنش بار و غن مغلوط است و می تواند از طریق حق الزحمه ای که از خانم جان اخذ می دارد، به زندگی اش سروصورتی دهد» به این اساس او مرد خوشبختی است.

حافظه خوب

خواستم چون نداشتیم - مرددارو فروش وقتی این میخان را شتید گفت: کاملاً درست است و خواست از مغازه بیرون شود. صاحب مغازه گفت: خیریت بود، بامن کاری داشتید؟

آن مرد جواب داد: خیر، من دوا ی تقویت حافظه میفروشم، متوجه شدم که خوشبختانه شمابه آن احتیاجی ندارید.

شخصی که وظیفه داشت، داری تقویت حافظه بفروشد، وارد یکی از مغازه ها شد، صاحب مغازه وقتی چشمش به آن مرد افتاد گفت: - اوه! فکر می کنم من شما را جایی دیده باشم! هان یاد م آمد، دو سال پیش بود که در استگاه سرویس وقتی انتظار سرویس را میکشیدم، شما را آنجا دیده ام، درست ساعت ۶ عصر بود و شما از من گوگردی خواستید تا سگرت تان را، رو شن کنید و من معذرت

وسیله نقلیه ای بنام الکترو موبیل

چندی پیش در انستیتوی علمی تحقیقی الکترو مکانیک مسکو وسیله نقلیه ای جدیدی بنام الکترو موبیل ساخته شده که میتواند با سرعتی معادل ۶۰ کیلو متر در ساعت حرکت کند و ۵۰۰ کیلو گرام بار را حمل نماید. درین تو موبیل برقی از وسایل اتومبیل های سواری

جدید استفاده شده است.

بزرگترین دائرة المعارف جهان

گفته میشود بزرگترین دائرة المعارف جهان بوسیله چینی ها در بین سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ میلادی، نوشته شده است. این دائرة المعارف توسط ۲۰۰ دانشمند بزرگ و ورزیده در ۱۹۰۵ جلد تالیف و منتشر شده بود ولی متأسفانه که امروز بیش از ۳۷۰ جلد آن باقی نمانده است.

سلایدهای فوری

يك كمپنی جاپان، درین اواخر كامره ای اختراع کرده که میتواند از روی عکسها و اسناد سلاید های را بصورت فوری چاپ و تهیه کند. این آله که «پاناکوپ» نام دارد به يك دستگاه الکتریکی مجهز است که در آن از «سلاید تفره» استفاده بعمل می آید. این وسیله میتواند عکسها و اسنادی را که بخری ۳×۴ و بزرگی ۱۷×۱۲ باشد بصورت فوری، بزرگ ساخته تثبیت و چاپ نماید.

پلاستیك جدید

يك شركت پلاستيك سازی واقع در امريكا درین اواخر موفق بساختن پلاستيك جدیدی گردیده که در مقابل هر نوع فشاری میتواند مقاومت کند. گفته میشود که تیرو میخ هم نمیتواند ازین نوع پلاستيك عبور کند.

عکس جالب



برای حفظ سلامتی

يك داکتر آلمانی درین اواخر در مورد مفاد آب و مواقع نوشیدن آن نظریاتی ارائه کرده و گفته است که: پس از برآمدن از حمام نباید آب خورد و همچنان آب خوردن در شب زیان دارد، آب را نباید یکبارگی بمصده فر و برد و ضمناً در هنگام تشنگی گازب نباید آب وافر نوشید زیرا این عمل زیان آور است.

معالجه مفید

يك گروه از دانشمندان آلمانی که کارشان معالجه بیماران از راه موسیقی است درین اواخر در نتیجه تحقیقات و تجربیاتی که درین زمینه نموده اند، اظهار داشته اند که: تأثیر بعضی از انواع موسیقی های خواب آور آرام مانند لوللو های موتزارت، از تأثیر قرصهای خواب آور و مسکن خیلی بیشتر است، تجربه های که بعمل آمده نشان میدهد که موسیقی آرام، در خواب نمودن خردسالان و بزرگ سالان خیلی مفید واقع میشود و حتی اگر کسی نمی بخوردن قرصهای خواب آور عادت دارند، میتوانند با استفاده از شنیدن موسیقی های پیشنهاد شده از طرف دکتور مو تلف، از قرصهای خواب آور استفاده نکنند.

نوی کال، دهیلو او امیدو نو کال

پروسی کال همدا چه لاد جمهوری نظام له منځ ته راتلونو خو میاشتی لانه وی تیری نو بزگرو ته د اخیله پیدا شوه دځمکی خاوند به شی . او داځکه دجمهوری دولت له خوا بزگرانو ته ځمکی ورکړی شوی او دځمکی په هغی پروژی کی ورکړی شوی چه ددی هیواد دځلمیانو دمپو به زور جوړ شوی وه، اود پر منځ تللی تخنیک په برکت دځاوری زړه پوست شوی و. اودا ددی هیواد بزگر ته دیره قوی هیله وه چه د مرثوب له زغ نه به خلاصیږی اود پښو بندونه اوځنځیرونه به یی ول ول ولپیری او آزادی به ترلاسه کوی، نوری به د مرغی ولزی، ناروغی او ناپوهی خپیری نه خوری.

او دادی زموږ وطنوال بزگردسپ کال نوروز لدغو هیلو او دیروامیدو نوسره پیل کوی.
پاتی په ۶۶ مخ کی .

کوی خو پخوا تردی چه جمهوری نظام په هیواد کی برکړاده شی نو دبزگر دژوند لپاره دنورو طبقاتو او قشرونو په څیر هېو څه تضمین نه ورمو جود. هغوی دیوه اکثریت په حیث دژوند له ډیرو لومړنیو وسایلو اونعمتونو څخه بی برخی وو، که څه هم چه هغوی دټولو وطنوالو لپاره دځاوری له زړه نه دودې ایستله خوځیله برخه یی ولېره وه، په بیلا بیلو ناروغیو کی دویو او په ناپوهی کی یی لاس او پښی وهلی. خو نن اوسن کال، ۱۳۵۳ میمون او نیکمرغ کال داسی ندی. دا کال د جمهوری نظام له هیلو او زیرو سره ملگری دی. دا کال ټولو وطنوالو ته دا هیله ورکوی چه د غلامی او مرثیوب له زغ نه خلاص شویدی. دا کال د ټولو وطنوالو او په تیره بیا بزگرته دیره هیلونه دیک ذی ک

میمونی ورځی کی ورته په زړه پوری وی او هغوی مشغولولی شید هغوی دلوېږ وې گرځی . خو مېمه خبره داده چه دکال لومړی ورځ دکار ورځ ده. پدی ورځ کی زر غوند نک دژوند او هستی سمبول دی. هغوی دنیا لگیو په کیښینولو سره کال پیل کوی. او کال ددغه له برکت اوخیرنه په ډگر کارونو شروع کوی. له ډول اوسرنا او اتیو نو سره دکار اونیا لگیو په کیښینولو میلی پیل کیږی. موږ وویل چه د نوی کال لومړی ورځ له کار اود کار په ترڅ کی له لوبو سره پیل کیږی لازمه ده چه پدی موضوع باندی یو خوځبری سره وکړو. خبری داچه کار دڅه لپاره داځونو ښکاره ده چه دهیواد دودانی لپاره، اود ولس دسو کالی اوآرامی لپاره. زموږ دهیواد بزگران چه عمده مؤلدين ذی هر کال له کار سره پیل

دهر نوی کال پیل زموږ وطنوالو په زړه پوری دی او زموږ ولس خپلو تاریخی روایاتو سره سم کال لمړی ورځ او په تیره بیالمړی شته دیره لمانځی او دکال پدی ورځ هغوی دکار او تحرك پیل اونښه ده همدی لپاره زموږ په هیواد کی کال لومړی ځ دډیرو پر تمینو مرا سمو او کښونو سره لمانځه کیږی او بزگران پدی ورځ کی دپولې باستانی ولرغونو لوبو سره نوی کال پیل کوی دغویانو سپنگارول اود هغوی جنګول یوه دیره په زړه پوری لوبه ده چه ځنی بزگران خپل غویان کوی او دلوبی لپاره یی چمتو کوی ددانشان هم دقچانو جنګول د کال لمړی ورځی له خونددورو او یارونکو لوبو څخه گڼل کیږی. بزگران پدی ورځ کی هر ډول لوبی یی . معنی هر هغه شی چه بدغی



در سرزمین سوارکاران دلیر

نوجویی به پایه های تیلغون ندارد. ولی نکته را نیز میدانستیم که آنان محتاج نیستند و راه را خیلی خوب میشناختند. کاروانیان، همانند دریا نوردان، برای راه شان از خورشید و ستاره ها کارمیکیر با ۱۰ پشه این منطقه سه سال با خشکسالی بزرگی روبه روشد، ماکله گوسفند را دیدیم که اینجا و آنجا سرگردن هستند.

پسرم «رومین» خواست از دنبال گوسفند بدود. ولی به خاطر سگهای نگهبان به او ندادیم این کار را بکنند این سگهای نگهبان خطرناک هستند.

سر انجام وقتی از درک سگهای نگهبان مطمئن شدیم، نزدیک يك ملة استادیم. گله همه گوسفندان قره قل بود که بود معروف قره قل از آنان به دست می آمد. گوسفند قره قل در قسمت دشت چربی بزرگ دارند. در تابستان ها هنگامی که در زمستان خوراک کمتر به دست می آید، گوسفند قره قل به مصرف چربی زندگی میکنند.

سرزمین خشک و حاصل فراوان

به راه خود ادامه دادیم. خیل زاغان آب را سیاه ساخته بود. از دهکده ای میگذشت اولین درگل بند مانده بود. بعدتر مان درو رو رفت. سپس بازم درگل بند مانده بود و هر بار مردم به کمک مان می آمدند و را می کشیدند.

بخشهای جنوب دریای آمو، که در زمان باستان «باکتر یا» نامیده میشد، باوچ ناستا نهی خشک و زمستان های گل آلود از لحاظ حاصلخیزی معروف بوده است. در منطقه ها گندم، پنبه، میوه و ترکاری فراوانی پیدا میشود. عمر بعضی از شهرها قرن ها می رسند. اگر چه توت، بادام، زرد و انار این مناطق خوب است. ولی انگور و خربوزه آن خیلی شهرت دارد. گفته میشود که انگور این مناطق شاه میوه به شمار می آید. ولی خر بوزه سلطان است. همچنان میشود که گونه خاصی از خربوزه در بخشها می رود که چون به پختگی کامل برسد از آواز سم آسپی میرسد.

ترکمنان به این منطقه سیمای خاص داده اند. این ترکمنان برخی از اوقات خود را «قره هلقه» یعنی «مردم سیاه» میخوانند زیرا رنگ سیاه در حیات آنان نقش عمده را بازی میکند.

بر سر راه همان در دهکده کوچکی نوشتن جای توقف کردیم. هنگام نوشتن جای از مردم چیزهایی پرسیدیم. خیلی با ما یار بود، از یرا در یافتیم که یک نروتمندان منطقه تا سه روز دیگر به ختت پسرانش يك مسابقه بزرگشی تر میدهند. اگر چه آسمان گرفته و هوا سرد است.

این خبر به دلها ما گرمی بخشید. بزرگشی مسابقه چیست که برای ما چیز دیگر جالب تر بود اصلا بزرگشی شد که هنگام زمستان در ترکستان به مسافرت میرد. این مسابقه در طاقت فرم است که به سختی میتوان در تابستان اجراء کرد.

بزرگشی مسابقه سوارکاران است و خصوصیتهای جنگهای سواره نظام را در این بازی مسابقه بیست که تست خست و حتی سنگدلی را نیاز مند است. میگویند که در گذشته ها بزرگشی با مرکبازی بوده است.

در بازیهای رسمی که در شهر ها جمله کابل، بر گزار میشود، بازیکنان به دو تقسیم میگردند، ولی در روستا ها هر تنها برای خودش و به سود خودش بازی میکند.

پرورش اسب بزرگش

«توپ» ی که در بزرگشی به کار می رود یا گوساله یی سر بریده است. در مسابقه جانور را میکشند و در آب میگذارند جسد سراسر شب در آب میماند تا سفت شود.

چینهای تیره رنگ میبوشند و مردم آنچه چینهای سرخ رنگ دارند.

پرنده یی که در قفسی آویزان بود، به زبان دری چیزی میگفت. این پرنده را مینا میگویند.

ما آرام آرام جای میخوردیم (رواند) جای سیاه هندی میخورد و من جای سبز چینیای میخوردیم. چلهی میان مشتریان میگردید و ما می شنیدیم که آنان با هم احوالپرسی میکردند. یکی از آنان از دیگری پرسید:

«بازارت گرم است یا نی؟» و منظورش این بود که آیا کارو بارش خوب است. آنان مدت درازی در باره قیمت گندم ابریشم و پوست قره قل گفت و گفتو کردند.

یکی از آنان از ما پرسید که از کجا آمده ایم و به (رومین) پادام شکر آلوده تعارف کرد. (رومین) به زبان دری از او تشکر نمود. مرد خیلی خوشحال شد. مشتریان دیگر نیز خوشحال شدند. آنان از (رومین) خواستند تا به دری حساب کنند و او توانست تا عدد ده به زبان دری حساب کند. این برای «رومین» تازه نبود زیرا در ترکستان افغانی هر جا که میرفتیم کسی پیدا میشد تا حساب کردن را به او بیاموزد.

درس زمین سوار کاران دلاور

شب فرا رسید. دکانهای بازار بسته شد. نگهبانان، درحالی که همدگر را صدا میزدند، دوسرگها به گردش در آمدند. در برابر هر سه پنجاه دکان يك هریکین روشن بود. این چراغها نور زیادی نمیدادند ولی هریکها در اثر آواز سگی بیدار میشدند و از پنجره اتاق به بیرون نظر می انداختند، شعله های لوزان این چراغها به من آرامش میدادند.

صبح روز بعد، با موتر تیز رفتاریه سوی «شیرخان» به حرکت درآمدیم. در مسیر حرکت ما پا به های تیلغون صف کشیده بودند. اینجا زمستان برف میبارد، ولی غالباً نور خورشید برفها را آب میسازد و در نتیجه زمین نرم میشود. لاریها در گل فرو میروند و شیار های عمیقی به وجود میآورند.

دگرگون شدن سریع هوا در ترکستان افغانی انگیزه آن شده تا مردم به این منطقه نام «سر زمین پکه و پوستین» را بدهند. ما با دقت متوجه پایه های تیلغون بودیم، زیرا هر آن ممکن بود نشان قایر لاریها را در فریب بدهد و به راه غلطی ببرد.

پسرم زیر لب چیزی زمزمه کرد، چشمهای تیز بین جوانش کاروانی را در پیش روی ما دیده بود و با این زمزمه اش ما را ازین کاروان خبر میداد.

غالباً کاروانیان به مردم ن آخرین اشتر کاروان زنگی می بندند. بدینصورت هرگاه کسی بکوشد این آخرین اشتر را که باریسمانی به اشتران پیش رو بسته شده است، بر باید خاموش شدن ناگهانی زنگ کاروانیان را از موضوع آگاه میسازد.

کاروان گذشته و ما دیدیم که آنان هرگز



سوار کار



تر بیت وپسوردش اسپ بزکش کاری
دشوار است . اسپ بزکش ، در حقیقت ،
پیش از آنکه به جهان بیاید ، زیر تربیت قرار
میگیرد . مادرش روزانه بیشتر از ده تاخم
میخورد تا کره اش نیرومند به بار آید .
هنگام تولد هم کره اسپ را نمیگذارند به
زمین بیفتد ، زیرا این کار «بالپای او را
خراب میسازد » تا سه سالگی کره اسپ را آزاد
میگذارند . درینوقت ، اگر برای بزکشی
مناسب تشخیص داده شود ، او را زمین میکنند
و به او قواعد بازی و شکیبایی و تحمل را
میآموزند .

پس از دو سال دیگر ، که اسپ به پنج
سالگی میرسد ، به او مقادیری نعل میدهند
تا درعمل عضم کمکش کند . جواری و خربوزه
میدهند تا وزن و توانایی پیدا کند و آسان
سهم گیری در مسابقه شود .

با فرا رسیدن تابستان داغ ، زمان سخت
ترین آزمایش اسپ بزکش نیز فرا میرسد .
او ناگزیر است دشتیای فراخ را زیر پا گذارد
تا به حرارت و گرما عادت کند .

وقتی تابستان به پایان برسد ، فصل
بزکشی آغاز میشود . مسابقات در روز های
جمعه ، روزهای رخصتی عمومی و عروسیها
برگزار میگردند .

حال دیگر اسپ بزکش پس از پنجشش
سال آماده است پا به میدان مسابقه گذارد .
حالا دیگر سو جو دیست دوست داشتنی
و ارزشمند و پوشاک گرانبهایی به پشت دارد .

سوج غر و روبیماکی

وقتی بزکشی آغاز شد ، مادران دهکده
بودیم . ناگهان فریاد ها بلند شد و گروهی
از سواران در میان گردوخالک طلایی رنگ به
جولان در آمدند . تازیانه ها در هوا به صدا
در آمد و زمین زیر پای سواران لرزیدن گرفت
ناگهان سواران چنان به موترا ما نزدیک
شدند که چشمانی درخشان و لبهای کف آلود
اسپان را به خوبی میتوانستیم دید . بعضی
از اسپها با موترا ما تماس کردند . در نتیجه چند
تا از چرا غما شکست . تماشای گران قیمت
و پرک شدند .

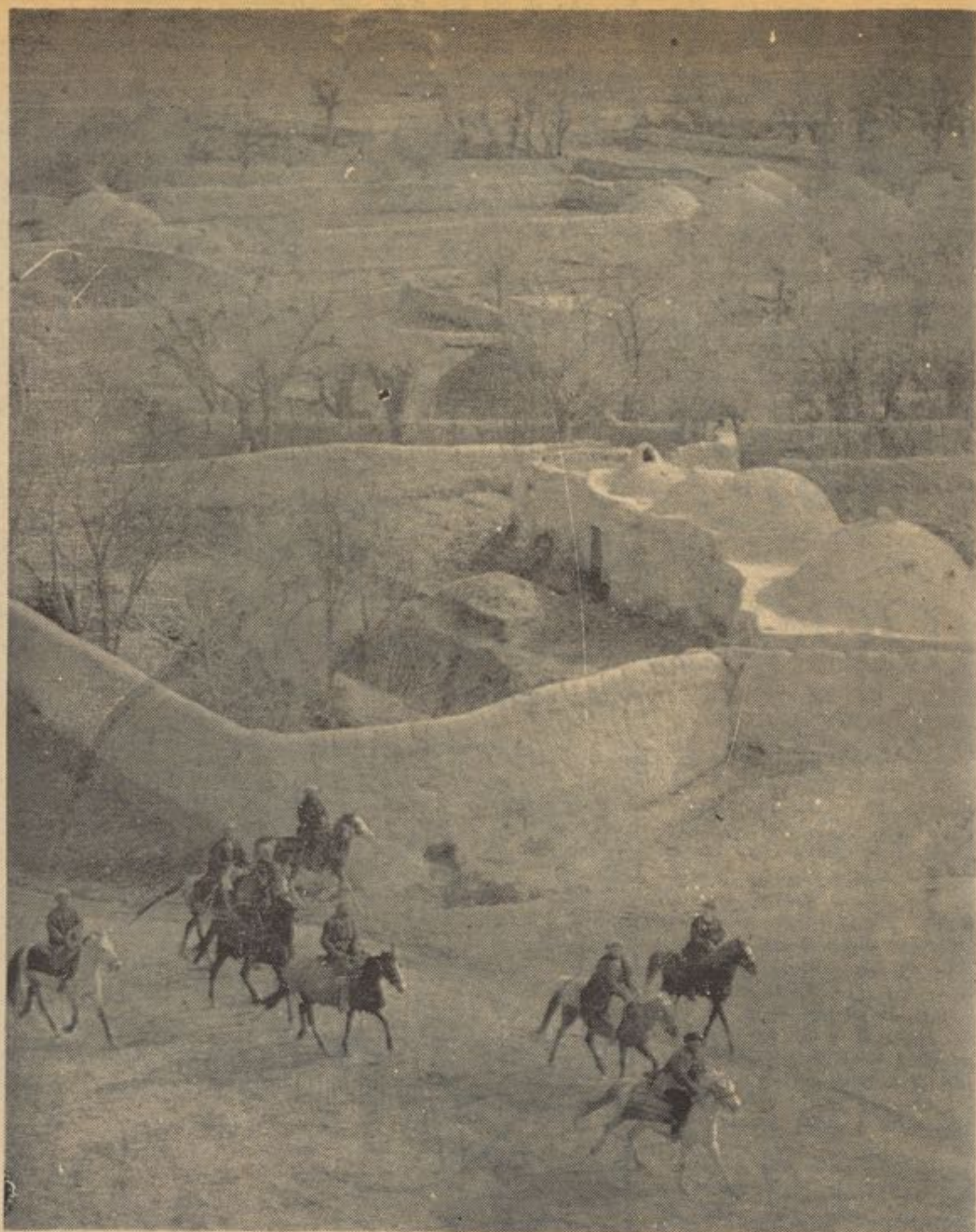
یکی از چاپ اندازان از اسپ به زمین
افتاد . وی خودش را روی زمین لولانید تا
از سرم اسپان در آمان با شد . اسپوی
ایستاد و او بار دیگر سوار اسپش شد . ما
چهره او را دیدیم که خون آلود و خالک بر بود .
ولی درین چهره بیباکی و غرور موج میزد .
درین حال خودش را به حلقه سواران رسانید
تا راهی برای خودش باز کند و به بز برسد ،
منظره بی عالی بود .

من از «مردان قل» پرسیدم :

- این سوار کی بود ؟

گفت :

بقیه در صفحه ۷۴



در مرکز میدان مسابقه دایره یی رسم
میشود که آن را «دایره حلال» میگویند . کبتان
علامه میدهند و سواران به سوی دایره هجوم
میبرند . سواران از روی زمین به پایین خم
میشوند . تابز را به چنگ آورند . و آن را با خود
شان ببرند و فاصله معینی را طی کنند . درین
حال سواران دیگر در تلاش هستند تا او را
ازین کار باز دارند غالباً وسعت میدانهای
بزکشی معلوم نیست هرگاه کسی نتواند بز
را بگیرد ، مردی که آن را بر داشته است ،
فاصله معینی را طی میکند و بز را به دایره
حلال می اندازد - او برنده میشود .
جایزه یی که به برنده داده میشود ، یا
پول است ، یا اشتهر و یا اسپ . مردان
نرومند اسپان نیرومند و آموزش دیده یی
را برای بزکشی نگهداری میکنند و برای این
اسپان سوار گران و وزیده یی را به کار
میگیرند .



ولی
تاج
استند
برای
و دیگر
سال
مال
سر

سپ
به او
پای

ی
نک
ستادیم
که بود
می آید
نری
در
سپند

صل

افغان
میکند
مان
ماند
دند

در زمان

با و

مل

است

کاری

از تیره

نام

لی

گفته

شمار

چنان

وژه

کامل

ی

اوقات

میخوان

نقش

کوچکی

م

خیلی

که

بگر

شی

را

د

رای

کشی

ستان

سابقه

سیوان

ساران

نظام

که

متد

کشی

ب

نهر

یکتان

ها

ودش

ب

س

کار

ت

ب

تاس

سوالات رابه اصطلاح دست کاری کردم بخاطر سیرد، معادلات رابه گونه ای که نشانش دادم، حفظ کرد، ظلمت که حافظه ای خوبی داشت، السوس که به گیر معلم هیچ ندانی افتاده بود !!

یک هفته پس از آنکه که رنگ پریده و پارچه امتحان الجبر ساغر را دیدم، بی گفتگو همه چیز را فهمیدم، شاید پارچه امتحان ساغر به شدت معلمش را عصبانی کرده بود، زیرا در گوشه پارچه اش نوشته بود، (ساغر-آفرین) عجب، این معلم هم صفر داده بود و هم آفرین.

اگرچه ساغر دانسته بود که معلمش او را تحقیر کرده است، اما من بصورت مسخره ای توضیح دادم که معلم از یک قسمت کارش

کلمات شمرده ای که ازان بدر میشد، نظر میدوخت جالب این بود که هنوز هم او نمیدانست که من نمیدانم. روز دیگر ساغر تمرینات و سوالات را بدستم داد تا حل شان سازم، دخترک از زبان معلمش گفت که سر نوشت شاگردان به همین سوالات پیوسته است یعنی تقریباً این تمرینات با سوالات امتحان چار و نیم ماه تفاوتی ندارد مگر اندک.

باخو شروی ساختگی گفتم، تو که مراداری چه غم داری، یک لحظه دیگر مانند ماشین حل شان می سازم و ترا برای تمام سال از غصه رها می کنم، گفتم قسماً نمره عالی خواهی گرفت و بر دیگران فخر خواهی کرد ساغر بینوا، همان روش وطنی را که من

یاد دارم که باید «طالس» به ت نوشته شود نه به «ظ» چه (ط) از حروف «دری» نیست!! دفعات متعدد، تمرین کردم که بهتر از خودش یک (دایره) رسم کنم اما هر بار چیزی از کار درمی آمد که نه بیضوی و نه دایره. مضحکتر این بود که هر بار ساغر تذکر میداد، خلاف توضیحات معلم او تشریح می-کنم، بر افروخته میشدم و معلم بیچاره او را به نحوی تحقیر میکردم که گویی دشمن پدر و پدرکلان من است، میگفتم، اصلاً گناه همین معلمهای تنبل و بیسواد است که شاکی دان شان بیسواد و قلابی بار می آیند، اگر من در راس امور باشم، یک نفر از این معلمهای از علم بی خبر رابه مکتب نمی گزارم!! ساغر به لب و دهان من خیره میشد و به

فانیتزی

ساغر من تنگ تنگ است...

نوشته یاران

راضی بوده و از آن آفرین داده است و از قسمت دوم کارش بوی صفر داده است که چندان قابل اعتنا نیست !!

یکبار به کله ام زده که این قصه را ناتمام بگذارم و از سودا این بگذرم، دلم میخواست هندسه و الجبر را به ساغر و ساغرا به خدا بسپارم و ازین معرکه بگریزم، تازه دانستم که چیزی در دوزخم جوانه زده است، دلم ساغرا به شوریدگی مجنون، دوست دارم، بدون او نمیتوانم زنده باشم... درین همه گریه دار، پدر ساغر حتی یکبار هم بمن و دخترش سری نزده بود که احوال ما را پرسد عجب آدم دلسوزی!! کم کم، تابو توان از کفم رفته بود، به ساغر اطمینان دادم که هندسه و الجبر من است، من معلم این مضامین را می بینم هر طوری بشود، برای توفیر میگیرم، بیا که کتاب عشق بکشاییم و شامرد مجنون شویم.

ساغر سن و سالی نداشت، آب جوانی تازه به گونه های دلربایش گل انداخته بود، پستان های کوچکش تازه برسته ها مثل تازه برجستگی آورده بود و نگار من نخستین کسی بودم که به حرم د نیای کوچک او راه یافته بودم و لحظات تنهایی او را پر میکردم.

شبی در گرداب حسرت نشستم و این نامه را به نام ساغر آغاز کردم:

«ای آخرین امید زندگی به غارت رفته من، تو با این چشمان شهر آفرین، حیف است که هندسه و الجبر بقوانی، تو باید دخترشعرا باشی و بر چمن اذیت دامن بکشی، تو باید مایه الهام هنر متدان گردی و بجای ماه و ستاره بر پیشانی آسمان بدرخشی»

خالک بر فرق معلمت که حدن آشو بگر ترا نقیینه و از تو هندسه و الجبر می خواهد، خالک... بر سر همه کس....

اما، از بغت بد، نامه عاشقانه من، بجای ساغر بدست پدرش افتید، مردک سود پرست که سواد چندان نداشت، نامه را پیش یک کس دیگر خواند و به فتنه افروزی این و آن، بصورت غیر مستقیم جواب داد، یعنی خدمت منزل ساغر به من حالی کرد که دیگر دخترک هندسه و الجبر نمی خواند و راضی به زحمت من نیستند!

ومن بدنبال این رسوایی از شهر گریختم، و عشق ساغر را به سختی از یاد بردم، اکنون که این قصه را می نویسم، از ساغر خبر درستی ندارم، شنیده ام که بغانه بخت رفته و یک پسر سه ساله هم دارد، نام این پسرانو روز گذشته، دوست نام خود من!!



و فتنه سرش به کتاب گرم می شد، فرصت تمامش را می یافتم.

مژگان بلند برگشته، چشمان قهوه ای، روی گرد و موهای دراز گرمی اش گیرایی بوی بخشیده بود که کمتر به گیسوان یک دختر نروتمه شبزی شباهت داشت.

من، معلم خانگی او شده بودم، تا هندسه و الجبر درش بدهم، با اینکه لیسانس را از پوهنتون گرفته بودم، راستش این است که حساب و هندسه صنف هفتم مکتب نیز یادم رفته بود، حق این بود که در آغاز این حادثه، ماجرای تدریس ماضی من ساینس بیک شاگرد صنف نهم، معذرت میخواستم، میگریختم و پشت سرم راهم نگاه نمیکردم، اما بریدن از یک دختر چارده ساله شیرینکار به مصلحت دلمن نبود.

اصلاً نمیدانم، چرا پدر دخترک مرا به اینکار گماشته بود، خیلی گمان پورند که باحق-الرحمه اندک حاضر بودند، «ساغر» را درس بدهند، اما شاید یگانه انگیزه گماشتن من برای تدریس ساغر این بود که من پول نمی گرفتم، چون دوست فامیلشان بودم، اساساً فامیلان با خانواده ساغر رفت و آمد داشت. پدر تاجر پیشه ساغر باز هم از خست کار گرفته بود و اینکه من از هندسه و الجبر چیزی نمی دانستم، برای اطمینان نداشت، او برای دخترش معلم خانگی گرفته بود تا به دیگران نشان بدهد که روشنفکر و با ذوق و دلسوز است.

هر روز حلقه تدریس من در خانه ساغر مضحکتر میشد، اگرچه خودش در باره من فکر بد نمیکرد، اما من از وجود هرزه خود در خانه او شر مسازی میبرد، از خوشتر منزجر بودم که چرا نمیتوانم، سوالات حسابی ساغر را پاسخ درست بدهم.

انکار وظیفه من تدریس و کمک ساغر نبود، بلکه تماشای چهره خوش ترکیب او بود، وظیفه من این بود که از هر فرصتی استفاده کنم، و برای دخترک یک خاطره شود انگیز یک طنز کوتاه و یک شعر فقر بقوانم، اگرچه هیچکدام اینها موردی نداشت، شاید بجای تدریس هندسه و الجبر، میخواستم لحظاتی او را خوش نگذارم تا برای او قابل تحمل باشم و از من خسته نشود.

یکروز کتابچه اش را پیش روی من کشود و از من در مورد «فقه طالس» کمک خواست، معلوم بود، هیچ کمکی نتوانستم جز اینکه پس از دیوانگی بسیار، بساغر

د زېره خبرې

سخي انتظار

غېر گټ پسرلی

د پسرلي په راتلو پوه شوم
چينگو راوړه په اور بل کي سره گلونه

هم دی چی د همدی ښه آغاز په
اتکا دښه انجام او ښو گټورونتیجو
لیاره هیله من او دا ده کیدی شو.
سپړنی پسرلی مونږ ته زېری را
کوی چی دجمهوری نظام په وړاندی
لکه چی نباتات اود طبیعت موجودیت
د تکامل طبیعی حرکت د زما نسی
شرایطو دښو مساعدتونو له امله
به گړندیټوب سره مخ پر وړاندی
خی ، مونږ هم د دغو مناسبو
فرصتونو څخه په استفاده د دغو
طبیعی مرستو څخه د گټی اخیستلو
په ترڅ کی د خپلو ټولنیزو چارود
تکاملی مراحلو د پاره به بیرته سره
مخ پر وړاندی لاړ شو ، مخ په
په خلاصو او اتوگترگو ، وینو
ترقی او نیکمرغی .

چی د دی موسم له فیصله د طبیعت
دارتی او بی پایانی سینی هره خوا
ښکلی ده ، په هره څپکه کی د
ښکلا فلسفه په سر ده ، گلان
خاندی ، او دونو نازکی پاڼی د
نیمزالو پیغلو په شان له ډیره شوقه
ناخی .

د پسرلنی نسیم په موجودداتو
کی پخپه مسیحیانی او ژوند
ښوونکی وېزو سره انسان کی د
حرکت وسوس او د برکت تلوس
بیدار وی ، په خپله خوږه مگر ل
مر «وزه ژبه د طبیعت له اسرارو ، او
تو رازو نو څخه ورو ورو پردی لیری
کوی پدی ترتیب انسان ته د ژوند
لمسغه او معنا په علمی ډول ښیښی
او هغه ته لارښوونه کوی
بیلان ، مرغان او ډول ډول الوتکی
د پسرلنی سندرې په ویلو سره
د طبیعت ښکلا ستایی او هر زیروح
په دی لمانځنه کی برخه آخلی .

ښکلی نجونی ، نوی او پاکي
جامی آغوندي لکه دپرښتو سیلی

پسرلی د حرکت او برکت موسم
دی ، پسرلی د ژوند واقعی
معنا تمثیلوی هره خوا ښکلی او د
ښکلا له مظاهرو څخه ډکه ښکاری ،
ښکلا او مینه سره نژدی رابطه لری
او د دوی نه شلیدو نکی اړیکي د
سعادت هسته او زړی د ژوند په
مزرعه کی کښینوی چی نتیجه یی
طبیعا په زړه پوری او تر هر څه
پورته او ښاغلی گټل کیږی .

د پسرلی معطره هوا او زړه تازه
کوونکی نسیم په موجوداتو کی
نوی ساه پو کوی د انسان احساس
وېښوی او په وجود کی دنوی وینی
جریان په حرکت راولی ، واقعا
چی دا وخت د خوشالی او میلی
ورځی دی .

سپړ کال زمونږ خوشالی پدی
موسم کی له نورو گلو نونه ډیره
زیاته ده ځکه چی مونږ ته لوی
خدای د جمهوریت ستر نعمت راپه
برخه کړی ، داسی لوی موهبت
چی دهغه له برکته انسانی کرامت
خوندی وی او د ملت اکثریت د
برخی او فعالی هستی او موجودیت
شپوت سولی شی دولس سوکالی
آرامی د هیواد اعتلا او آبادی پدی
چوکات کی په ډاډه توگه ممکن
لیدی شی څرنگه چی دا د ملی گټو
ساتندوی دی نود ولس د خوشالی
په څرگنده سولی چی په حقیقت کی
د ملی خوشالی او احساساتو
څرگندونی دی ، بی ځایه به نه وی
چی د پته ملی خوشالی یا د جمهوریت
پسرلی او یاخو واقعی پسرلی ووايو
یا ورته د غبرگ پسرلی عنوان
ورکړو .

همدغسی چی پسرلی د خوشالی
میلی او سات تیری ورځی دی ، د
کار فعالیت او زیار ایستلو ورځی

شماره اول



گل دی پر زلفو ، باندي کنار دی
واړه چشمان په محبوبا گسل دی ،
آثار دی توبه ، توبه ...

په رښتیا چه پسرلی دحسن او
ښکلا موسمی دی ، دغه بهشتی څیږی
چه په ځای کی دکورونو په ذایوالونو
بنډوی ، دغه حوری چی د زړه رازونه
به یی دریبار په اعتبار مگلرو سره
کولی ، طبیعت د مساعدت په مرسته
ډلی ډلی دگودر خواته ځی او هغه
شاعرانه ، مستانه اود پیغلټوب په
عشق مسته منظره دگور په غاړه
جوړوی چی د طبیعت ښکلا ورته په
غائب کیږی .

میتان په ډول ډول چمونو دگودر
دلاری د مجاوزانو په څیر ، دیار
دراتلو څار او انتظار کوی خوچی
ددیدن په ترڅ کی دسترگو په اشارو
پاتی په ٦٦ مخ کی

په شان ډلی ډلی ددلمان خواته
ځی ، په خپلو سپیڅلو ، پولی
زارو المونو کی شوقلی ، ارځنک او
نور ښایه ټولوی ، په خپلو تکو
سپینو نازکو لاسو نو ، تازه
خندید لی گلان شکوی اود گلالی
مخونو د لاسه یی په تور اوربل کی
یی ټومی ددوی له نظره داوړبل گل
ډیر قدیم او خوړوی ، نوځکه دغه
ارزو ښه څرگندیږی .

ستر سوغات دیار لپاره دتحفی به
توب ساتی پدی لنډی کښی دغه
پسرلی راغی گلان ډیر شول
داوړبل گل به خپل آشنالره ساتمه
باداچه میر من مېوش پدی فلکلو ری
سندرې کی داوړبل دگل اوډ زلفو
له نندارې نه حیرانه شوی اوحتی
دلیدلو تاب طاقت یی نلری نوځکه
توبی هم کوی :

انتقادی جانکنید



همانطوریکه مردان از خانمهایشان توقع دوستی دارند، خانمها نیز می‌خواهند، مرد زندگی آنها دوست با گذشت و رفیق فداکار بوده رویه اش صمیمانه باشد. واضح است که زن تمام وقت و انرژی خود را صرف کارهای خانه و تربیت اطفال می‌نماید. و سرو صدای بچه‌ها و کارهای طاقت فرسا او را جسم و روحا کسل و ناراحت می‌سازد که فقط رویه دوستانه شوهر می‌تواند کسالت او را رفع و زنگ خستگی را از آئینه قلبش بزداید. زنان توقع دارند همسرشان مرد ایدآل باشد، خانم ساخت.

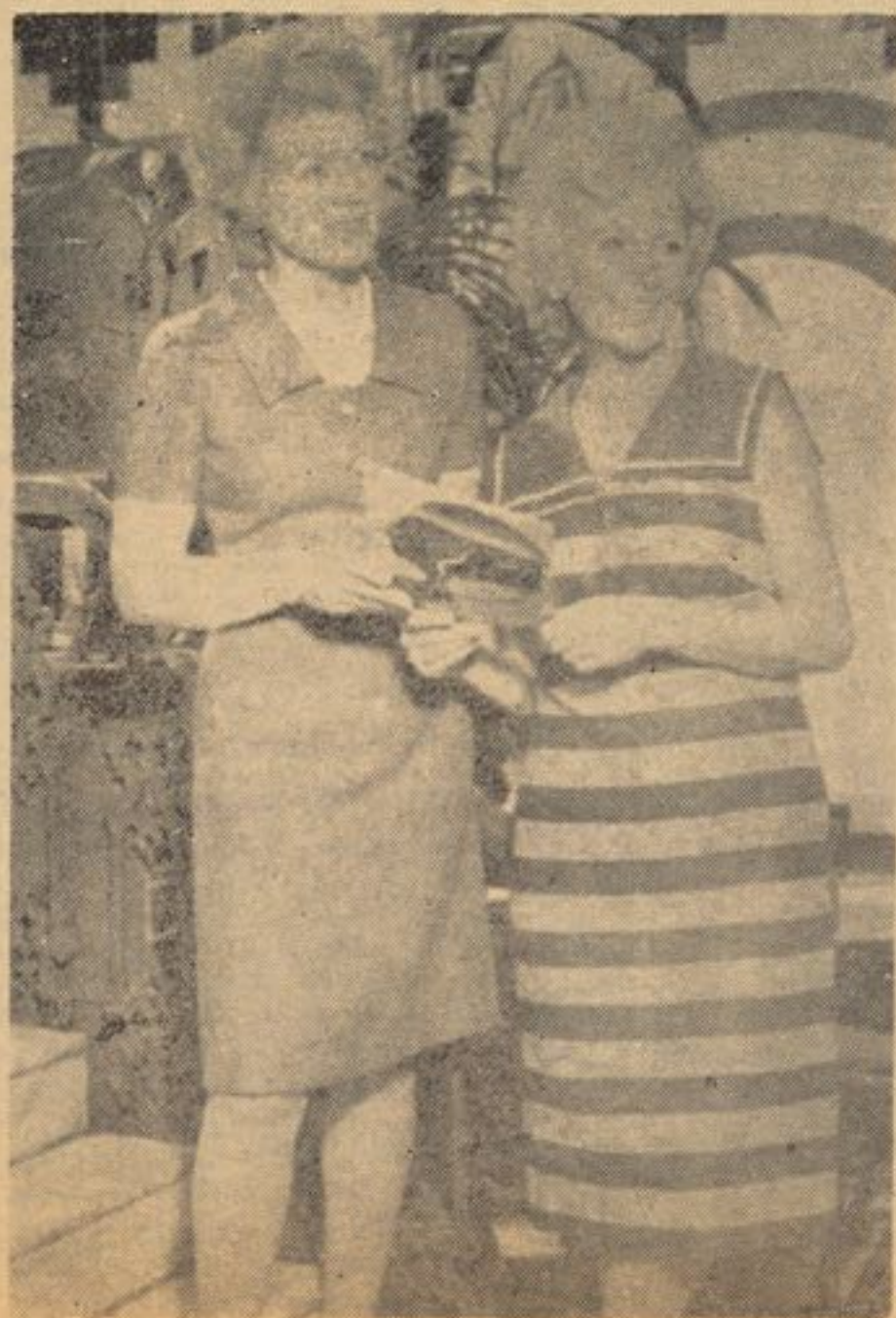
زنان و دختران



خوش رفتار باشید

کسانیکه در خوش رفتاری و سلوک مهابت نشان میدهند بیشتر مورد دوستی قرار میگیرند و این امر چون نواختن پیانوست. برخی بدون تعلیم می‌توانند خوب پیانو بنوازند. اما در صد نفر صرف یکتا و دیگران باید سالها درس بگیرند و تمرین کنند تا نواختن پیانو را بدانند. آیا شما آرزو کرده اید که دوستان بیشتری می‌داشتید و علاقه مردم را نسبت به خود جلب میکردید؟ اگر شما اینطور می‌اندیشیدید صفحه ۵۴

حتما تنها نیستید بسیاری از دختران و پسران حتی بزرگتران نیز بدین فکر اند. پس اگر می‌خواهید دیگران شما را دوست داشته باشند باید شما هم آنها را دوست بدارید. زیرا تا وقتی که با مردم آمیزش نداشته باشید نمی‌توانید آنها را دوست بدارید یا به آشنا بی‌شان توفیق یابید. آمیزش با دیگران نخستین گام در جاده معاشرت و سلوک نیک به‌شمار می‌رود شما نباید منتظر شوید که دیگران به طرف شما بیایند بلکه در گرویدن با دیگران خودپیش قدم گردید.



زن از هر نگاه

زنان به مراتب موقع شناسایی تر از مردانند .

«؟»

بزرگترین آژانس خبر گزاری «زن» است . زیرا دستگاه های گیرنده «گوش» و بخش کننده «زبان» دایم کار میکنند .

«م - ولز»

چیزیکه زن می خواهد ، همان چیزی است که از دسترسش خارج است . زن چیزهایی که کمیاب است ، پیش از هر چیز دیگر مایل است که داشته باشد .

«اوهنری»

با اینکه مبنای استدلالات زنان قلبشان است معذالك خیلی کمتر از مردان (که از طریق سه استدلال میکنند) اشتباه می نمایند .

«م . رولسکو»

مکرونی بآبادنجان رومی



بادنجان رومی را نصف نموده روی آتش در آب مخلوط نمایید. و برای آنکه پوست و تخم آن گرفته شود از ایلک یا چلو صاف گذشتانده آبش را در ظرفی بریزید و بجوشانید تا سفید رنگ شود . سپس بقدر يك چار مغز مسکه و يك گیلایس یخنی و یا شوربای گوشت گوسفندی یا مرغ در آن علاوه کرده مکرونی را در بینش اضافه کنید وقتی که مکرونی خوب پخته شد در ریک یا ظرف دیگری ورقه ای از سوس ریخته و مکرونی و سوس را برگ برگ روی هم گذاشته بر سرش ورقه ای چند بنیر بمانید و ظرف را روی آتش بگذارید و آهسته آهسته با قاشق بهم بزنید .

بعد از پنج دقیقه آنرا از روی آتش برداشته صرف نمایید .

مترجم : محمد حکیم ناهض

غسل آفتاب برای اطفال

تابش مستقیم آفتاب دارای اشعه ماوراء بنفش می باشد که در جلد ویتامین (دی) بوجود می آورد . از روی پر نسپ عمومی برای اطفال معقول است برای مدتی در زیر روشنی آفتاب قرار داده شوند در مورد معرض آن قرار دادن جلد طفل در سه حال باید محتاط باشید: در معرض آفتاب قرار دادن طفل باید به تد ریح صورت بگیرد تا از سوختگی جسم طفل اجتناب شده باشد مخصوصا در جا ییکه آفتاب گرم و هوا صاف باشد .

ثانیا در معرض آفتاب قرار دادن طفل به صورت مفرط معقول نیست حتی اینکه جلد تدریجا خرمایی رنگ می شود دلیل اینکه جلد خرمایی رنگ میشود اینست تا جسم از اثرات آفتاب زیاد محافظت شود . بعبارۀ دیگر ، جسم نسبت بمقدار معتدل نمی تواند مقدار بیشتر (آفتاب) را جذب نماید . مقدار زیاد حرارت آفتاب ممکن است به جلد خطر ناک باشد .

ثالثا ، آفتاب سوختگی شدید عینا

شماره اول

مود و فیشن



مانند سوختگی که در اثر حرارت باشد خطر ناک می باشد . وقتی يك طفل را در خارج اطاق در بین يك ریگشا و امثال آن برای خواب دادن می گذارید باید متوجه باشید و یا حسابی نزد شما باشد که چه اندازه شعاع آفتاب حاصل نماید خاصتا در محل و در فصل که آفتاب در خشان باشد . در فصل تابستان جسم طفل را تا وقتی در معرض آفتاب می تو انید قرار دهید که هوا به اندازه کافی گرم شده و همچنین وزن طفل در حدود ده پوند برسد ، این موضوع چنین معنی میدهد که طفل به اندازه کافی چاق شده و قتیکه قسما تلبس نباشد خنک نخواهد خورد . در هوای سرد تنها می توان نیدپاهای طفل را در معرض آفتاب قرار دهید

بقیه در صفحه ۷۰

روانشناسی

انکشاف اجتماعی

دوره جوانی از همه بیشتر يك دور انكشاف و توافق اجتماعی است شك نیست كه در دوره ماقبل عمل اجتماعی شدن جوانان آغاز یافته و جوان پاره از مهارت های اساسی و عمده اجتماعی شدن را فرا گرفته است . طفل در صنف ابتدایی در چنان زمینه های اجتماعی كه خاصه محیط مكتب و محیط بیرون مكتب (در میدان بازی وغيره) سازش با همصنفان و همسالان یاد گرفته میتواند و همچنین پاره از روابط مفید و علمی را با والدین و معلمین خود می آمو زند . این توافقات طفلا نه خیلی ضروری و مهم اند زیرا اساس و تپه توافقات اجتماعی طفل را در سالهای ما بعد زندگانی فراهم میسازد . گسائیكه در دوره طفولیت همچو توافقات را نیا موخته اند در مرحله جوانی با مشكلات زیاد وارد میشوند اما توافقات اجتماعی دوره طفولیت از دو لحاظ محدود است :

اول آنكه اطفال از نقطه نظر انكشاف ذهنی خام اند . دوم آنكه با انگیزه های اجتماعی حساس نیستند .

در جدول ذیل میلان نموی اجتماعی از طفولیت تا كلكانی خلاصه شده است .

در طفولیت:

- (۱) دلچسبی ها امیال متنوع و غیر ثابت .
- (۲) پر گویی در همه گونه فعالیت ها با حساسیت .
- (۳) تلاش مشابهت با اقربان و همسالان و پابندی زیاد به ارزش های آنها .
- (۴) آرزو متمایل بودن با گروه و جمعیت اطفال .
- (۵) حیثیت و شان فامیلی در تعیین روابط .
- (۶) اقتدار هامهم نیست .
- (۷) اجتماعات بی تکلیف .
- (۸) رفاقت ها بیشتر موقتی .
- (۹) تعداد رفقا زیاد .
- (۱۰) درباره كردار خود و دیگران بی پروا و کمتر فهم درباره كردار خود و دیگران .
- (۱۱) مقررات قوانین منطقی جمعیت مهم و پایدار .
- (۱۲) در قبول صلاحیت و اقتدار كلا نپسا بدبین و خوشبین .

در جوانی

- (۱) دلچسبی ها محدود و ثابت .
- (۲) بیشتر موقر كردار و رفتار و پسر كنترول .
- (۳) منعكس ساختن كلتور كلانها .
- (۴) آرزوی تمایل بودن به يك گروه و منتخب .
- (۵) حیثیت اجتماعی و اقتصادی فا میل در تعیین روابط اجتماعی خیلی مهم است .
- (۶) اجتماعات با تكلیف و رسمی .
- (۷) رفاقت ها بیشتر دایمی .
- (۸) تعداد رفقا محدود اما صمیمی تر .
- (۹) فهم بیشتر درباره كردار دیگران .
- (۱۰) استقلال بیشتر از كلانها و در مو رد فیصله ها و تصمیمات بیشتر بر خود اتكنا نمودن .
- (۱۱) تلاش روابط با كلانها به اساس مساوات .

تبريك برآی سانو . . .

بسیار دیده شده كه عده از بزرگان ، دوستان و اقوام خویش جوانان ما موضوعات را فراموش میکنند و یا ناچیز می خوانند كه اصلا نباید آنرا نادیده گرفت و بی اهمیت تلقی كرد زیرا این سلسله مسائل مربوط میشود به آداب اجتماعی كه انسان همیشه با آن روبرو بوده و جزء از مسایل زندگی است .

برای اینکه این مسایل را فراموش نکرده باشیم این مجله در هر هفته یکی از این مسایل اجتماعی را كه لازمه همه جوانان است برای شان تقدیم میدارد .

یاد داشت اول :

جوانان عزیز چون سال جدید تازه فرارسیده برای اینکه به والدین آرزوی ما سعادت و موفقیت شماست .

مینی ژوب بار اول چطور بوجود آمد و طراح آن کیست؟



طراح مینی ژوب خانمی است بنام (مری کوانت) كه در ابتدا ع پیشه كلاهدوزی را داشت و زندگانی اش را با يك هزارو يكصد افغانی عاید در ماه به سختی میگذشتا ند . ولی حالا او يك میلیونر است . او با پوشاندن لباس بچه ها به بررگها صاحب این همه ثروت شده است (مری) سی و سه سال دارد لباس های طرح (مری کوانت) به بیست و پنج کشور صادر میگردد ، حتی به به کشورهاییكه خودشان صادرکننده لباس برای جوانان بوده است .

بیشتر مشتریان (مری کوانت) دختران جوان بوده اما بعد ها خانم های جوان و خانم های نیز از مشتریان دایمی او گردیدند .

گل شکوفه

فراموش شده است آن روزهای بهار که میگفتی تو بهار را دوست داری ولی من خزان را میخواهم . میخندیدی و شاخه های شکوفه های سیب را بطرف خود کشیده و خواستی گلپای آنها پرپر کنی ، و پرموده سازی گفتم ای گل من ، ای شاخه زیبای شبنام و زیبایی چرا آرزو نداری در کنار گل لطیفی را بگیری . ولی توبه من نگاه نموده گفتم :

گل بیخار وجود ندارد دستت را بطرف من پیش نمودی آنرا بوسیدم

میگذارم .

(فرستنده م، ر، ا)

تفاهم در امور زندگی جوانان مخصوصاً جوانانیکه ازدواج نموده اند شروط اساسی زندگی آنها محسوب میگردد .

زن و شوهر جوانیکه در همه امور زندگی باهم اشتراك مساعی داشته و در تمام شئون زندگی با هم توافق نظر دارند مسلماً زندگی آرام و موافقی خواهند داشت . زیرا اشتراك مساعی در امور زندگی یگانه راه حل خواهد بود که غبار مشکلات زندگی خانواده های جوان را که بعضاً در خانواده ها دیده میشود و این مشکلات در برخی مواقع سبب جدایی و دوری هم میگردد از بین برده و زندگی آرام و خالی از هرگونه مشکلات را برای آنها ارمغان میدهد . مقصد ما درین جا سهم گیری مشترك و بدون امتیاز بین فامیل های جوان است زیرا سهم گرفتن در امور منزل بر علاوه مشاغل که آنها در خارج



بقیه در صفحه ۶۶

چگونه از چاقی جلوگیری کنیم

چاقی علاوه بر اینکه برای یک زن امروزی عیب شمرده میشود ، از نظر سلا مت و شادایی و چالاکي بدن نیز زیان بخش است . درین روش های که برای جلوگیری از چاق شدن ، تاکنون بوسیله متخصصین امر بکار برده شده ، توجه به حفظ تناسب اندام از زمان بلوغ بعنوان بهترین طریق و روش تشخیص داده شده است . بدین ترتیب اگر علت چاقی مربوط به اختلالات هورمون های داخلی بدن باشد بوسیله ورزش و رژیم غذایی میتوان از همان سنین خوردی از چاق شدن بدن جلوگیری کرد .

بقیه در صفحه ۶۳



شماره اول



از تازه ترین مود هاییکه برای پسران جوان انتخاب کرده ایم



این مودل لباس را برای دختران جوان از تازه ترین کتلاک های امسال انتخاب کرده ایم



بدتر از مرگ

سدرست است و لی این برای تو ا قلا
دو هزار پوند خرج بر میدارد چك هم قبول
نمیشود .
گریج گفت:
سوا فقم .
وبعدگو شی را گذاشت و به گاریسون
تگزیسته گفت: در هر حال شیبیل با یسد
فلیپارا به قرار گاه خودشان برده باشد .
گاریسون به اشاره سر تصدیق کرد
دگریج ادامه داد:
سو هم اکنون غالباً در انتظار ما نشسته
است .
- امکان دارد .

گریج دست خود را میان موهاش فرو
برد خود را خیلی خسته احساس میکرد می
خواست بگاریسون توضیح کند که دیر
خواهند رسید ولو میس از آنها نخواهد
گشت و شیبیل هم بجای آنکه حاضر به تسلیم
دادن فلیپا شود، آن زن را خواهد کشت ولی
لازم ندید زیرا یقین داشت این چیزها را
گاریسون نیز بفکر او حدس زده میتواند .
لاجرم گفت:
- گهی بخواهم بهتر خواهد شد هر وقت
لو میس آمد بیدارم کن .
یک ساعت ولیم بعد وقتی بیدار شد لومیس
و گاریسون را پهلوی خود دید . روی جای
خود نشست و برای شنیدن فریاد ها کفرگویی
و عصبانی شدن لو میس منتظر ماند و لی بعد
از اندک مدت معطلی و نگاه کردن به سوی
مرد چاق چنان احساس کرد که رئیس
خیلی پیر، ضعیف و در مانده شده است .
لومیس گفت:

- پسر من ، کارها فئاد برپا داست . بدتر
ازین امکان ندارد . شیبیل سوی و نخوانده
اش را قتل عام کرده و بدتر ازین را هم
میتوان شمرد . اردوی زار ب حرکت در آمده
و بطرف غرب روانه شده است یعنی بسوی
خرم .

ناکسو س از اعضای موافقت نامه با ما
انکار میکند و ز تشنیز در جنگا ل آ لپسا
اسیر است تو هر چه از قدرتت ساخته بود
انجام داده ای حتی سیلنا را هم آوردی اما
ایشم دیگر فایده یی ندارد .
درین موقع صدای زنگ تیلو ن هر سه
نفر را بسوی خود جلب کرد .

گاریسون گوش را برداشته به
لو میس داد . لو میس بعد از يك در چش
لاحول گفتن گوش را نهاد ، بسوی همکارانش
برگشت و گفت : (تنها این یکی را گس
داشتیم از تو یار ك اطلاع داده اند كه قرار
است نماینده زار ب فردا در ملل متحد
سخرانی کند و در این سخرانی تقاضا كننده
هیاتی تعیین شود تا دلیل با قیما نسدن
عساکر انگلیسی را در حرم تحقیق و راپسور
آنها به موسسه ملل متحد ارائه کنند با گرفتن
این آمادگی بسویه بین المللی بسوی منطقه
اردوی خود را امر حرکت داده اند در چنین

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته
شدن معشوقش «تساء» در یکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس
از شدت غصه به یکی از جزایر یونان اندر اکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی
میشود . در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی
او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا بخاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت
خیز خاور میانه مأموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسو میلیونر یونانی و همسرش
فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریقن آنان
لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

احوال چکاری از ما ساخته خواهد شد
خصوصاً اکنون که ناکسو س هم از دست
مافته است .
بعد نفس راحتی کشید و در همان لحظه
مردی بایک تر موز محتوی قهوه و سه پیاله
وارد گردید . لو میس بی معطلی پیاله ها را از
قهوه پر کرد و باز رشته سخن را بدست
گرفت:

- اگر ناکسو س از اعضای موافقت نامه
منصرف نمیشد ، زار ب دست به این کار نمی
زد از طرف دیگر با در دست داشتن پرنس
سیلنا در حرم مثل خانه خود ما میتوانستیم
رفت و آمد کنیم و کنترل امور را بدست
بگیریم ولی در حال حاضر فقط یک راه برای
مابقیمانده است : جنگ . برای اینکه موافقت
مادر شرق میانه متزلزل نشود مجبوریم
جنگ اقدام کنیم .
گریج بتایید او گفت:
- البته نسبت به استعما ل بمب کوبا لت
جنگ تلفات کمتر دارد .
لومیس ادامه داد :

سوی طرف ما معتقد است که تنها اقدامات
پولیسی کافی است و متحدین ما نیسز
از سیاست ماحمایه خواهند کرد . اینکه
تا کجا میشود به این حرفها اتکا داشت معلوم
نیست و گذشته ازان تا ما بخود بچشم شیبیل
نصف محتویات معدن کوبالت را خارج خواهد
کرد . موقف او در شرایط کنونی خیلی بهتر
از ما ست .

بعد با چشم چپ تگاهی به گریج انگشت و
افزود : « لازم است و هر طوری شده آژن را
نزد ما بر گردانی . میدانم برای چنین تقاضایی
حق بجانب نیستم ولی این یگانه راه اصلاح
کارها و جلوگیری از مخاطرات فراوان بعدی
است . وقتی فلیپا نزد ما بر گردد ناکسو س
موافقت نامه را امضا میکند و ما هم قف
خود را محکم تر کرده میتوانیم .»
گریج بی اخاست و گفت :

- نمیدانم ولی اگر رفتن من لازم باشد ،
میروم . ولی بعضی چیزها را قبلاً باید بدانم .

چند لحظه بعد يك هیلی کوپتر برای بودن
ما می رسد .

هیلی کوپتر در تاریکی عمیق شب پرواز
میکرد . زیر پای شان لندن با میلیونها چراغ
خون می درخشید . در میان رود تایمز که
مثل ماری سیاه لندن را دونه میگرد ، چراغهای
کشتی هاییکه آنجا لنگر انداخته بود ، میرقصید
کویچ بالاخره در میان آنها کشتی زیبای فلیپا
را شناخت و به لومیس نشان داد .
هیلی کوپتر ارتفاع خود را کم کرد و در
محلی نزدیک به آتیه کاندیش بزمین نشست
کویچ لومیس را آنجا ترك گفته خودش به
عجله بدین کاندیش شتافت .

کاندیش تمام آمادگیها را گرفته بود .
هر دو با هم بوسیله موتور قراضه کاندیش
بسوی بندرگاه سرازیر شدند . آنجا یسك
موتور پوت كوچك و جدید در انتظار آ نسان
بود . در آنجا کاندیش آنها را سوار قایق
موتوری نموده خود از ایشان جدا شد . گریج
موتور را بكار انداخت . نخست بفكر هدایات
لومیس افتاد و بعد هم این را كه چگونه او را
محلی كه فلیپا لنگر انداخته بسود ، بشود ،
تصمیم گرفت .

در پرتو اولین اشعات شفق صبح
گاهی رود تایمز زیبایی خاصی بخود گرفته
بود . آنها به آهستگی نزدیک کشتی فلیپا كه
لنگر برداشته و در حال عزیمت بود ، رسیدند ،
گریج تگاهی دقیق به افرادی كه بکشتی
برای کمک های قبل از حرکت وارد می شدند
الگند . و کاندیش را در این میان شناخت .

اولین قایق بزرگ كه بسوی فلیپا نزدیک
می شد و باالتسبه سرعتی هم داشت یسكباره
برای اینکه با فلیپا تصادم نکند خواست مسیر
خود را عوض کند ولی بی فایده بود ز یسرا
جریان آب رودخانه آن قایق را بسرعت زیادی
پیش رانده به بدنه چپ فلیپا كوفت . قایق
دومی نیز نتوانست خود را کنترل کند به
پهلوی دیگر کشتی تفریحی ناکسو س خود
وسومی مثل اینکه هدف گرفته باشد در اثر
فشار جریان آب به سگان فلیپا خورده آنرا
از كار انداخت . شدت تصادم سبب شد كه
هر سه قایق كم كم طعمه آب شوند .

لومیس نفسی غرور آمیز گرفته روبه گریج
کرد و گفت محتوی قایقها چه بود ؟ گریج
جواب داد مقداری فضلات آهن و پارچه های
خورد و بزرگ كاگرتی . می ترسم آ قای
ناکسو س مجبور شود برای چندی دوباره لنگر
بیاندازد .

لومیس گفت: حالا برویم صبحانه مان را
بخوریم و بعد بر میگردیم تا با او ملاك
کنیم . بعد هم موضوع قطاع الطر یقی را مورد
بحث قرار میدهم .

ناکسو س مثل يك بیمار می نمود . از بس
راجع به همسرش فلیپا فكر میکرد خواب و
خواب را از دست داده بود . با تگاهی خست

نه

ودرین حال خشمگین به لومیس و کریج میگفت: «لومیس فوراً داخل صحبت شد و گفت: مایه‌دانیم که همسر ترا شیبل فرار داده است. آنچه‌ها را که بتو آموخته اند که از دیدار ما پرهیز کنی، فراموش کن. حقیقت اینست که ما نمی‌خواهیم تو بازیه‌ها عی شیبل شوی. بهتر است همینجا بمانی و از رفتن بهر محل دیگری مضایقه کنی.»

ناکسوس از سر اجابت گفت: «قرار داد را امضا می‌کنم.»

«نه عجله لازم نیست. منتظر باش تا همسرت را دوباره بتو برگردانیم.»

«به او باز هم هیروئین خواهد داد. آیا میدانید معنی این کاریجست؟»

اگر او دوباره معان شود اینبار زندگی خود را از دست خواهد داد.

«از کجا اینقدر اطمینان داری؟»

«بایسیم صحبت کردیم. بمن شرح داد که باسوی ون و خانواده اش چه کرده است. سوگند خورد که فردا صبح عین معامله را با فلپیا دریغ نخواهد کرد.»

«تو احمق هستی. اینجا بنشین و مثل یک بزه در انتظار فلپیا باش. تا ما او را بتو برگردانیم. ازان به بعد مذاکره خواهم کرد ولی عویش کن باسوی برای فرار ما را سرالکنده نکنی. همه تا ن میان گشتی باشتید.»

فلپیا دچار کابوسهای گوناگون بسود. چار جالبش را اسبهای رنگارنگ احاطه کرده شبیه گشان اینسو و آنسو میدویدند و گاهی هم مستقیماً بسوی او می‌تاختند و همیشه او آرام می‌شد، اسبها نیز آرام می‌گرفتند. لاجرم خود را مجبور میدید که حرکتی نکند تا اسبها بغیر و جست در نیایند. ولی اشتیاق به هیروئین آرام و قرار از او گرفته بود.

شیبل یکبار نزدیک او آمد میخواست برایش هیروئین بدهد ولی او مقاومت کرده از قبول آن سر باز زده بود. بسیار مشتاق بود ولی میدانست احتیاط دوباره به آن ماده جهنمی چه دمازی از روزگار او می‌گشت. ... ولی چند ساعت بعد پشیمان شده بخود گفته بود چه حماقتی را بارز کردن پیشپنداشیبل مرتکب شده است. معذرت بخود دلاری میداد که او بخواهد گشت اینبار مقاومت نخواهد کرد. درست است که ناکسوس را دوست می‌داشت ولی حاضر نبود بار دیگر هیروئین وارد کند.

همینکه شنید شیبل او را بنام صدا میزند، چشمان خود را به سنگینی گشود. شیبل روی او خم شده بود. فلپیا بیدار بود و لی اسبها از پیش نظرش هنوز هم دور نمی‌شدند. همینکه خواست دهان باز کرده فریاد بزند شیبل سیلی سختی به گونه او خات اما فلپیا درد را احساس نکرد. اسبها پراکنده شده و جای آنها را یکی از تصاویر روی دیوار گرفته بود. شیبل گفت:

«حواست را آورده ام. حال می‌خواهی استعمال کنی؟»

این را گفته پاکت کوچک مورد سپید را به او نشان داد. فلپیا خواست فریاد بزند: «از اینجا خارج شو. ولی حرفی از دهانش بیرون نیامد. شیبل اصرار کرد: «من منتظر جوابم هستم.»

آری ... آری خیلی قشنگ می‌شود قبول.

ولی قبل از آنکه آنرا بتو بدهم باید کاشدی را امضا کنی.»

خواهش می‌کنم مرا شکنجه نده.

شیبل پاکت هیروئین را گذاشته از جیب

خود دفتر چه وفلمی بیرون آ و رد و گفت:

«تو خودت موجب شکنجه خود میشوی. اگر تو آنچه را می‌گویم بنام آقای ناکسوس نوشته و امضا کنی، از من بدی نخواهی دید.»

بگیر اینها را. ... این را گفته قلم و کاغذ را در دست او گذاشت و فرمان داد: اکنون بنویس فلپیا انگشتانش حرکت نمی‌کرد. نالید: پس اول هیروئین را بده تا نیروی نوشتن به انگشتان من برگردد.

«نه، در آخر. و تو قبل از آنکه آنرا استعمال کنی باید خیلی کارها انجام بدهی.»

فلپیا به ناچار آنچه را شیبل دیکته کرد روی کاغذ آورد:

«عزیزم هری!

باشیبل یکجا استم. همه چیز رو برآه است. بخاطر من غصه نخور. اگر قرار داد را با انگلیسها امضا نکنی هیچ چیزی واقع نخواهد شد. ولی اگر امضا کنی در حقیقت حکم قتل مرا امضا کردی.»

ترا دوست دارم هری. خواهش می‌کنم بمن کمک کن.»

فلپیا میدانست که این نامه از تسکاب یکنوع پستی است ولی چه چاره بزحمت آنرا تا انجام نوشت ولی امضا نکرد. دوباره دستش به لرزش در آمده بود. چند لحظه بعد به علت آن پی‌برد. آنچه نوشته بود خیلی مد هوش بود دستش از انجبت به لرزه در آمده بود. کاغذ را از هم دریده سیکو افکند بشیبل شانه خود را بایستی اعتنایی بالا افکند و گفت بخودت مر بوط است بزودی خودم با دست خود آنرا برایت آماده می‌کنم و در آینده هم مقدار کافی در اختیار خواهی داشت. فعلاً از بود آن شروع می‌کنم این را گفته بطرف فلپیا نزد یکتا رفت.

فصل بیست سوم

سلینا راهم بجایی که خود موضع گرفته

بولاند، پرده بودند دختر در آنجا عمارتی را که شیبل در آن اقامت داشت با تمام جزئیات که از آن بخاطر سپرده بود. نشان داد و تعریف کرد مو قعیت‌زینه‌ها اتاقی که ویرا در آن محبوس کرده بودند، عمارت پهلویی و با صله اندکی که در اخیر زینه‌ها قرار داشت و بایک جست میشد بعمارت مجاور ساختمان اصلی عبور کرد. یکا یک باز گفت: دو دست و دو همکار کریج و گاریو سون بعد از آنکه تاریکترین نقاط عمارت را دور زدند و خوب بخاطر سپردند بهرگز خود برگشته وارد دیو اسلحه‌شدند و نا وقتی که مقدور بود خود را به طرز استعمال سلاحهای انتخاب کرده بودند، مشغول ساختند. مگر بر سول که متوجه کریج بود وقتی دید سنگین ترین و کشنده تر یسن اسلحه را انتخاب میکند علت آنرا سوال کرد و کریج در جواب او گفت:

«اینجا یک جنگ کوچکی رخ خواهد داد. اگر طرف را با اولین فیر از بین نه بردی، بدان که آخرین روز زندگی ات طس شده است. از آنجبت این سلاحها را بر گزیدم که میتوان حتی بهشکار کردن رفت و با اولین فیر بگاک علاکش انداخت.»

گاریو سون از دیدن آن سلاحها و تفریقی که کریج ازان میکرد، چشمانش پیش از حد بازمانده بود ولی در حال کریج راحق بجانب میدانست. چند لحظه بعد دیو اسلحه را ترک گفته و کنار سلینا برگشتند.

دختر سوال کرد:

«آیا امروز آنجا خواهید رفت؟»

وقتی کریج به اشاره سر تایید کرد دوباره پرسید: آیا من با شما نه خواهیم بود آخر راه را خوب بلدم.

خیر، سلینا، نمیتوانم ترا برای دو مین مرتبه در مضاطره قرار دهم.

این مرد شکم گنده همیشه کارهای شاق را بتو حواله میکند. فقط باین دلیل که بتو اعتماد دارد.

«او به هیچکس و به هیچ چیز اعتماد ندا رد ولی چرا مرا انتخاب می‌کنی؟ بخاطر اینکه میدانم در آدم کشی مهارت کافی دارم. در اوایل وقتی مرا پیدا کردو بهما مودیت برگزید، بمن و لیلیه داد یک زن رانجات بدهم و یک مرد را بکشم اکنون او میداند که غیر از من کس دیگری نمیتواند حریف شیبل شود.»

دق الباب شد و متعاقباً لومیس وارد گردید. زیر بغلش یک لوله کاغذ بزرگ درسد. می‌شد. بادیکن سلینا ابرو هارا بالا برده بطرف در نگاه کرد. دختر ملتفت مطلب شده با وقار و ظمانیه از جابلند شد و از در بیرون رفت.

لومیس بگریج گفت:

«تو هیچگاه بایک دختر بسد رو آشنا نمی‌شوی؟»

گریج جواب داد:

«برای بدو ها وقت ندارم.»

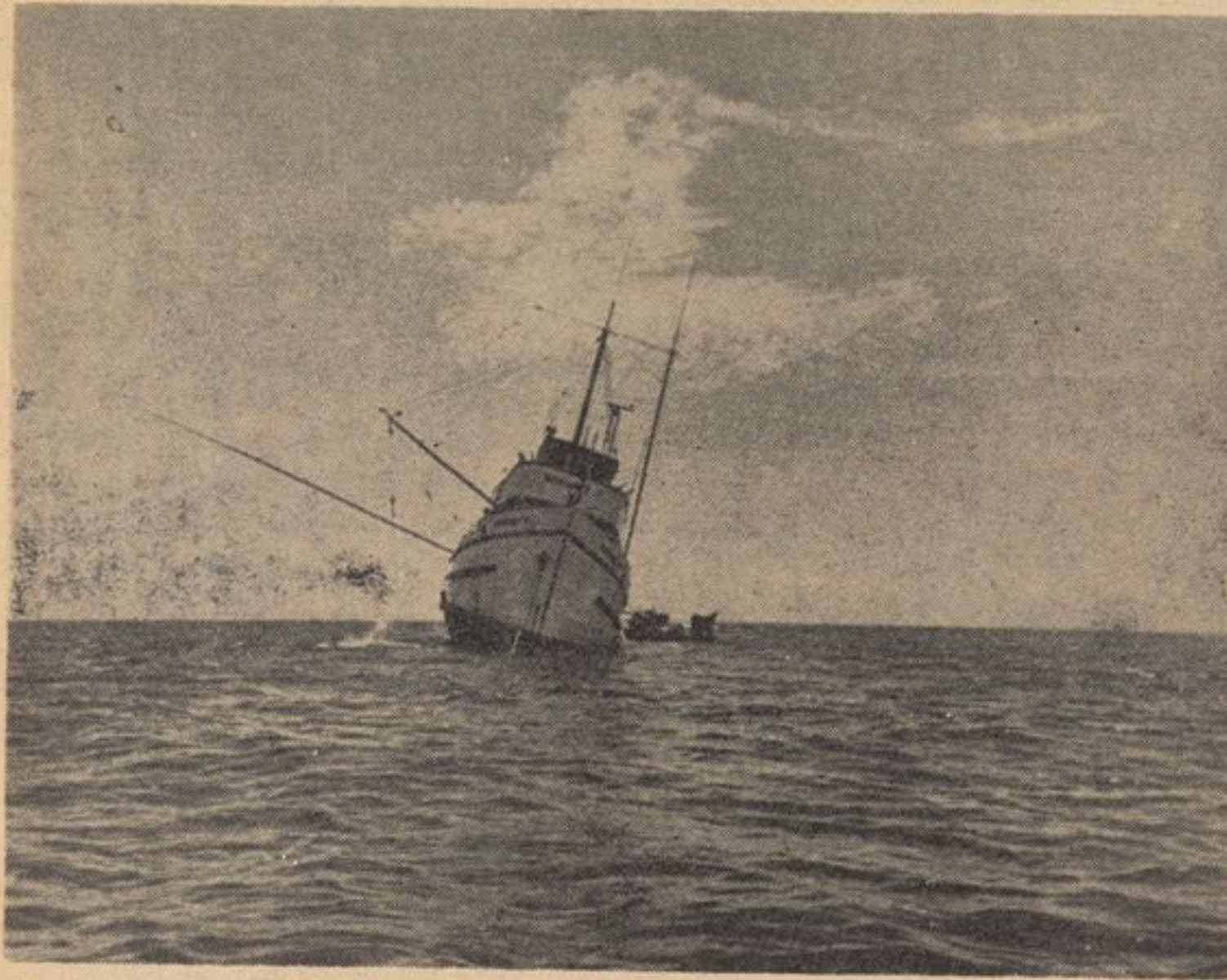
لومیس یک نگاه معنی دار به او افکند. بعد کاغذ های خود را روی میز نهاد و گفت: مشغول این ها بودم. چیز های خیلی قدیمی است اما در حال میتواند یک ایده خوب بدهد. عمارتی را نشان میدهد که سفا و ت زراب پنجاه سال قبل در آن اقامت داشت. اپارتمان متعلق بیکی از ثروتمندان محل بوده است.

بعد نقشه تعمیر را روی میز هوار کرد و گفت: (اینست) موقع گفتن این کلمه جشیش به اسلحه یی دوخته ماند که کریج و گاریو سون از دیو بیرون آورده بودند و بلا فاصله پرسید: «اینجا چیست؟ مگر پاکدام کشور خارجی داخل جنگ استیم؟»

داخل شدن در آنجا آسان است اما موضوع اصلی اینست که چگونه خارج شویم؟ این هابردر آن موقع می‌خورد.

لومیس مستقیماً بچشمان او تگر بسته گفت:

بقیه در صفحه ۶۲



مردی با نقاب بقه

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرئی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدا م نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.** اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود. تحقیقات پو لیس هاگن مد یر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشود و اینسک بقیه داستان.

خود نشان دهد ایلا مجددا بصورت پدرش دیده باخود اندیشید که آیا می تواند به او اعتماد کند و مطلبی را در دل دارد با او در میان نهد سر انجام تصمیم به گفتن گرفت : پدر میخواستم بتو بگویم که من در همین آواخر آقای مایتلند را دیده و با او صحبت کرده ام . -تو قبلا هم این مطلب را بمن گفته بودی که او را در دفترش ملاقات کرده ای . -بلی، پدر آن روز صبح را بخاطر داری که کلونل گاردون آنقدر وقت به دیدن ما آمده بود؟ آن صبح زودی را که من به بهانه گردش به جنگل رفته بودم بخاطر داری ؟ من آن روز به جنگل رفته ام تا آقای ما مایتلند را ببینم . بنت کارد و پنجه را از دستش گذاشت ، بصورت دخترش خیره شد.

ایلا اظهار کرد : من اطلاع نداشتم که با او روبرو می شوم ، اما در شب یک نفر مرا از خواب بیدار کرد و - سنگی به پنجره اتاق خواب من انداخت ، تصور می کنم رای بود که در آن ناوقت شب آمده مرا بیدار

ایلا بنت سرگرم آماده ساختن غذای چاشت بود، که پدرش وارد منزل شد، کمره عکاسی سنگین را از دوش خود فرود آورده در اتاق نشیمن گذاشت و بکس دستی را - طبق معمول به اتاق خوابش برد.

برای ایلا مدت ها پیش این رفتار پدر عادی شده بود و اکنون تعجبی نمی کرد که میدید پدرش بکس دستی را به اتاق خواب خود می برد، وقتی او از اتاق خواب بر گشت، بسیار مانده و خسته معلوم میشد و در عین زمان خیلی پیر تر از سابق جلوه مینمود ، زیر چشمایش حلقه های سیاهی پدید آمده پریده کی رنگ نسبت به گذشته غیر عادی می نمود. ایلا پرسید: پدر توفیق نصیب شد ؟ این سوال همیشه ایلا بود و جان بنت هم همیشه در جواب دختر خود سرش را می شوراند.

امروز یک فاصله را پیدا کردم که کاملا وحشی افئیده و راستی عکاسی های جالبی کرده ام .

در اطراف هور سهام امکانات محدودی برای من وجود دارد.

جان بنت روی چوکی قدیمی خود در کنار بخاری دیواری نشست، بایپش را به آرامی دود می کرد . ایلا می رفت و می آمد ، روی میزی را آورده همواره کرد و وقتی پشقاب هارا مقابل پدرش می چید موضوعی را که آزارش میداد به پدر خود فاش کرد و اظهار داشت : «امروز یک نامه از رای رسیده است ، در طول چند روز آخر این نخستین باری که از برادرش نام می برد .

بنت در حالیکه سرش را هم از روی پشقاب بالا نکرد گفت : «بلی؟» پدر او می خواهد مطمئن شود که تو مکتوب او را گرفته ای؟

بلی گرفته ام ، اما جوابی ندارم که به آن بدهم اگر رای خواسته باشد مرا ببیند ، میدانم که برادر کجا پیدا کند با آرامش حیران کننده حرف میزد ایلا از عکس العملی می ترسید که از بردن نام برادر پدرش ممکن بود از

ملتسمانه بمن گفت: مادموزرل! من بشما چیزی گفتمی دارم! اما هر دفعه که می خواست چیزی بگوید، وحشت زده به اطرافش می نگریست و از من خواهش کرد بمو ترش بالا شوم طبعاً تقاضایش را رد کردم تا اینکه معلوم شد ، راننده مو ترش یک زن بود یک زن بیسار پیر، خواهرش بود ماجرای فوق العاده عجیبی بود تصور می کنم ، در حدود هفتاد سال از عمر آن زن می گذرد این خانم پیر لباس راننده ها را به تن کرده بود، یک چنین صحنه مضحک را نمیشود در تخیل خود گنجانید - باهم به طرف جنگل رفتیم و از او پرسیدم بخاطر رای آمده اید؟ اما او بیپنجو جه بخاطر رای نیامده بود، او طوری پراکنده و بی ربط حرف می زد ، - سخنانش آنقدر عجیب مینمود که من به راستی عصبی شدم .

و درست وقتی او بر خودش مسلط شده چند کلمه بهم مربوط اظهار کرد من سوار مو ترش شدم .

او سخت ترسیده بود و تمام بدنش می لرزید، از من خواهش کرد، بروم او تقریباً به زانو افتیده التماس مینمود که نباید از ملاقات مان به کسی حرفی بزنم و به احدی نگویم که او به دیدن من آمده بود.

جان با عصبانیت چوکی را کنار زده گفت : چی ؟ و تو هیچ نفهمیدی که ...؟ ایلا سرش را بعلامت نفی تکان داد.

من نیمی از آنچه را که او گفت نتوانستم بفهمم او بصدای نیم بلند حرف می زد و من بتو گفتم که چه صدای خشک و بیرونی داشت .

بنت لختی با چشمهای خسته و نگاه به زمین دوخته بی حرکت نشسته بود و به آنچه از دخترش شنیده بود فکر کرد پس به ایلا گفت.

اگر بار دیگر این مرد به اینجا آمد، در آنصورت بهتر خواهد بود که بگذری من با او حرف بزنم.

ایلا بالحن آرامی پاسخ داد: پدر بقیه در صفحه ۷۰

بدتر از مرگ

خوب است، شما خانم ناکسوس را بجات بدهید اگر خواسته باشید تا آنکه هم در اختیار شما می گذارم.

گریج گفت:

سخته تا آنکه احتیاجی نیست در حال حاضر فقط یک پایب اطفائی پیدا کنیم گفتا یت می کند.

روبروی سفارت زارپ ازدحامی از جوانان دیده می شد که همه لباسهای چرمی در پسر داشتند و موتور سیکلت های شان پسر عت دیوانه کننده در خیابان اینسو و آنسو غرش کتان حرکت میکرد. گاریسون از بلند ترین پنجره عمارت آنها را بارضایت تماشا میکرد. موتور سیکلتها از خیابان اصلی خارج شده از یک زاویه دور میزدند، بسوی چپ می رفتند و باز داخل خیابان اصلی می شدند.

در حالیکه در آن بلاکها حتی رفت و آمد بایسکل هم بدشواری صورت میگرفت. تاجاییکه دیده می شد در آن حوالی حتی یک نفر پولیس وجود نداشت. در دست کار یرو سون یک بکس دستی کار جلب توجه میکرد و در پهلویش گریج در لباس کارگری سر یک پایب اطفائی را در دست و در شان اش طبراق مخصوص ابزار آلات بنظر میرسید.

گازاتش خاموش کن، زنده می را سخت میکرد. گریج و همکارش پس زحمت توا نیسته بودند ساکنان عمارت را قانع کنند که پایب خارج شوند تا گرفتار تسمم دود و فگدا ن هوا نگردند.

یک دختر زیبا نیز در میان آنها دیده میشد که تصور میرفت از کارکنان شرکت تسو لید گاز باشد. هر سه نفر تا موقعی که سگور تر هانیز بیرون رفتند منتظر شدند. عمده که تنها شدند از میان طبراق های خود لباس اطفائی سه کلاه خود را و سلاحهای سنگینی را که با خود داشتند، بیرون آوردند.

گریج پهلوی گاریسون ایستاده یکبار دیگر سلاحها را بدقت می نگریست. گاریسون وقتی بسوی گریج نگاه کرد یک لحظه او را گریج دومی تصور کرد: یکی گریج نیرومند ذکی، دوست داشتنی و مودب در برابر خانها و دیگری پیر انرزی، با جرئت، تارس و هر لحظه آماده برای کشتار، آتش زن و خراب کاری. در این لحظه گریج دومی در برابرش قرار داشت و از وضع او پیدا بود که مثل همیشه به موفقیت خود اطمینان کافی دارد و لو هر چه حادثه دشوار تر باشد زیرا خود دش همیشه میگفت: هرگز حتی به ذهن خود هم جانمیدهم که ممکن است ناگام شوم. فکر میکنم عاقبت مرگ است آری گریج جلادی ازین قبیل بود. مجبور بود هر وقت و در برابر هر پیش آمدی بسخونس اطمینان و اعتماد بیحد داشته باشد. عکس آنرا هرگز قبول نداشت و شاید هم بهمین دلیل او همیشه موفق می شد.

گریج در جیبهای خود یک تیانه قرار داد و وقتی ماسک ضد دود را بر او می کشید، بسوی گاریسون تبسم کتان گفت:

سعه جیز را باید بدقت کنترل کرد. در گمرش یک تریچه آویزان بود و زردخانه موزه اش یک گارد بزرگ جا داده شده بود. کاسکت مخصوص اطفائی اش هم مثل خود یک گلدیا تور بود. خطاب به گاریسون گفت:

اینک زمان حرکت فرا رسیده است در ان موقع یک دسته افراد پولیس از پایین

شماره اول

دزده خبری

دزده خبری پول سر و کپی. دزده هغه وخت چی گل خبری پیغلی دنورو گلانو دلدلو لپاره باغ ته د تلو عزم کوی نو مین حسادت کوی وایی چی:

باغ ته دی تک مناسب ندی گلان شرمیری، مخ په پانو پتوینه خو باغوان هم دگلایو پیغلو د راتلو هر کلی نکوی دهغی (رخی) له امله چی دخپلو گلانو دبنکلا لپاره یی لری دوی ته دراتلو خنل پینوی نوذ باغ په دروازه کی دوی دباغوان سره خبری کوی پدی وخت کسی بی اختیاره دمین له خولی نه په دیر سوز سره دالنه ی وخی چی:

د گل گلاب د گل دپاره...! نجونی سرتوری دباغوان بهلام کوینه خو واقعیت دادی چی پدی وخت کی دطبیعت په ټولو موجوداتو کی دبنکلا خپریکی له وراهی خلیزی په هره خوا کی ذخوینس او خوشالی نغمی او سندی ویلی کیزی، دغم اوخپگان احساس تر پینو لاندی کیزی او هر خوک دنوی هیلو او ارزو گانو سره په خوشبینانه ډول مخ پروړاندی چی دقوی عزم او زیات کوښښ په اتکا ډاډ ښوونکی قدمونه آخلی.

هر خوک د وصال په تکل د هجریو خنډونه او اغزی له منځه وړی او ددی موسم له مزایاو څخه اعظمی استفادی کوی. سړ کال افغان ولس ددی طبیعی مساعداتو ټولو څخه څکه اوچته استفاده کولی شی چی دټولنیزو چارو د سمون دپاره په زړه پوری زمینه مساعده شوی اود جمهور ری نظام په وړاندی د ولس اکثریت منفعت آخستلی شی او په عظیم جریان سره

بی خاوند هغه وی اوکار به پری کوی سړ کال زموږ خوارو بزگرانو ته د به زړه پوری هیلو کال دی. سړ کال چه د ژمی واورو او اورښت دښه فصل زیری ورکوی زموږ بزگرانو و په دیر دامیدونو وړ کال دی.

او داد یوه وینس او میرنی ولس دهیواد دودانی هغه سربزه ده چه دجماهوری پیرغ پکښی رپیزی اوله هروار رپیدو سره یی وطنوال دویار اوسر لوړی احساس کوی.

دپسرلی هوا لگیری ستادیکي به نسیم زړونه تازه شوونه په گل کی ستا بشره ښکار پیری لاسی می دعات شی چی یو گل به بریکومه خوله دی غوټی دگل گلاب ده شونای دی بیس ته کره چی وسپری گلونه زما جانان دگلو ونه له هری خانگی یی خولی گلو نه وړمه دپسرلی راغی گلان دیر شول هیله په خپلو سترگو وینی، مونږ خپلی آیندی خو شبین او متیقین

صفحه ۶۱

نوی کال دهیلو...

پدی پوهیږی چه پدی نوی اوله برکت نه ډک کال کی به د هغه ژوند دهوساینی خواته شی. هغه به د جمهوروری دولت په پاملرنه هر څه ورپه گوتو کړی. او هغه ځمکی چه نن د دولت په لاس کی دی، سبا به



در سال گذشته از ورزش در کشور

چه خبر بود؟

با طبیعت نظام جدید در کشور روح تازه ای در جسم ورزشکاران مانیز دمیده همچنانکه در همه امور، جوانان جمهوریت راهبرای نموده و با جدیت تام برای تحقق اهداف جمهوریت جوان در کشور گام های متمرکز برداشته اند در ساحة ورزش نیز خواه ستند استعداد خود را مورد آزمون قرار دهند و برای مبارزه با ورزشکاران دیگر به تمرینات خستگی ناپذیر پرداختند.

گرچه یاد آوری از همه جر یا نات ورزشی سال گذشته درین دو صفحه مقدور نیست با آنهم ما شمه ای از همه آنها را با عکس های آن تقدیم میداریم تا با شد سال پار با همه زیبایی اش مجسم گردیده و ورزشکاران ما سر از همین حالا که بهترین فرصت برای تمرینات است به آن سعی را آغاز نمایند.

تورنمنت فوتبال پوهنتون کابل:

بتاریخ ۱۲ عقرب بین تیم های کلب های آزاد، پامیر، اتفاق، خیبر، باختری، یما، دافغانستان پانک، آریا، تاج و تیم های ژاندارم و پولیس و پوهنتون کابل برگزار گردید که روی عواملی به پایان نرسید.

تورنمنت فوتبال ریاست المپیک:

بتاریخ ۸ قوس میان تیم های کلب های آزاد، پامیر، اتفاق، تاج، یما، پوهنتون اول، تیم آبی پوهنتون دوم و تیم ج معارف سوم گردیدند. پاس، پامیکا، دافغانستان پانک و نوانی برگزار گردیده و بتاریخ ۲۴ قوسی ختم گردید که در نتیجه، تیم های اتفاق، پامیر و تاج اول، دوم و سوم گردیدند.

تورنمنت فوتبال کلب ورزشی پامیر:

بتاریخ ۱۵ سنبله میان تیم های معارف، اتفاق، پامیر، یما، دافغانستان پانک، تاج، پاس، آریانا، باختری، میوند، لمر، پامیکا، میهن نوانی خیبر، پیران و اتحاد مکروریان برگزار گردیده و بتاریخ ۱۲ میزان ختم گردید که در آن تیم فوتبال منتخبه معارف مقام اول و تیم فوتبال کلب اتفاق مقام دوم و تیم فوتبال کلب تاج مقام سوم را احراز کردند.

تورنمنت آزاد فوتبال کودکان:

بتاریخ دوم میزان میان تیم های کودکان شهر کابل آغاز گردید ولی به پایان نرسید.



تورنمنت فوتبال دختران پوهنتون و معارف بتاریخ ۱۹ سنبله میان تیم های الف، ب و ج معارف و تیم های آبی و سرخ پوهنتون کابل برگزار گردیده و بتاریخ دوم میزان خاتمه یافت که در نتیجه تیم سرخ

پوهنتون اول، تیم آبی پوهنتون دوم و تیم ج معارف سوم گردیدند.



نقش پوهنتون وپولی تخنیک در تربیه ورزشکاران

پوهنتون کابل و پولی تخنیک که سالها برای تربیه ورزشکاران در کشور رول داشته باز هم تورنمنت های را دایر نموده و هم در میان پوهنچی ها و هم میان کلب های این تورنمنت ها را برگزار نموده و کپ های قهرمانی را برای مستحقین توزیع نموده و جشن ورزشکاران را نیز به افتخار ورزشکاران جمهوریت برگزار نموده.



بایستکبال

درین اواخر سپورت بایستکبال نسبت به سایر سپورت هادرشمهرمادرین جوانان اعم از دختر و پسرگسترش وسیعی پیدا نموده است . در سالیکه گذشته مسابقات بایستکبال در مکاتب مختلف دخترانه و پسرانه وبخصوصی پوهنتون کابل برگزار گردید جوانان افغان در مسابقاتیکه باتیم های خارجی مقیم کابل اشتراک کرده اند همیشه برنده آنها بوده است .

پهلوانی

در زمستان سال گذشته تورنمنت پهلوان نیز دایر گردیده که او لا مسابقات میان ورزشکاران هرکلب وبعد میان کلب ها مسابقات دا یر گردید که در نتیجه کلب میوند تحت سرپرستی قهرمان شهیر پهلوانی در کشور خلیفه ابراهیم مقام قهرمانی را تصاحب نمود

- شما گفتید که میتوا نید برای من چای بیاورید همینطور نیست :
- درست همینطور که فرمودید . - و شما میتوانید برای من لیمو
بیاورید .
- کاملاً درست است .

- شما میتوانید که چای بیاورید و لیمو نه تنها خواهش میکنم که در
پاسخ دادن عجله نکنید . لطفاً کمی فکر کنید ...

او صادقانه تاملی کرد و کلیسای پیر و چروک چهره اش را بالا کشید
پیشانی اش چمک شده خیلی سعی رد چیزی بگوید ولی بلاخره سرش
را با علامت نفی چند بار حرکت داد .

- نخیر ، نمیتوانم .
- یعنی چرا ؟
- مطابق مینو !

هر دو خاموش ماندیم . و بعد از هفتاد و هشتاد و نهمین سفیدش
گرفتم :

- شما بفرومائید بنشینید ، و از خطانشوید ، بیائید مکرراً قدری تفکر
کنیم یعنی ... شما چای دارید ؟ بلی ؟ - بلی !
- و لیمو هم دارید ؟

- بلی !
- حالا دیگر تمام مسایل حل است و برای اینکه چای بی لیمو به
دست آورد فقط بطور بسیار ساده ای دید عمل کرد و آن اینکه لیمو را در
چای نیندازید .

- غیر ممکن است .
- یعنی چرا عزیزم ؟
- مطابق مینو .

او را در آغوش کشیدم نوازش دادم و در حالیکه بطرف قلبم
نزدیکش میسا ختم به نجوا گفتمش :

- دوستم ، عزیزم ، برادرم ، جانم - از قهر تان پائین شوید ،
فکر کنید ...

هیچ امکان ندارد که چای بی لیمو نداشته باشید . از نقطه نظر تئوری
و قتیکه هم چای باشد و هم لیمو ممکن است چای را بطور علیحده از
لیمو فراهم ساخت ببین عزیزم آیا همینطور نیست .

- نخیر - در حالیکه آهسته ، آهسته حوصله اش سر میرفت
گفت .

- ممکن نیست - همه چیز مطابق مینو ...

نزدیک بود گریه سردهد فریاد او :

تاریت مسکن از جیبم برون آوردم
هم به او تعارف کردم و هم خودم
خوردم .

- رفیق مهربانم - يك بار
رمایش کنید این آنقدر کار مشکل
نیست .

يك بار به مطبخ بروید يك

کیلاس چای بریز و لیمو را در بین
کیلاس نینداز . این قطعا هراسی



بدون شرح

درین هفته دو فانتیزی جالب را که دوست عزیز و همکار صمیمی ما آقای
ژرف بین ترجمه کرده اند تقدیم خوانندگان عزیز می نمایم .

مترجم ژرف بین

چای بالیمو

رستوران واتون روی خطوط آهن بدنبال سایر واتونها تکان میخورد
و کشش میشود ...

گارسون مثل ملاحی که روی عرشه کشتی راه میرود با لباس
سفید رنگش در حالیکه سعی میکرد تعادلش بر هم نخورد بمن نزدیک
شد .

از او خواهش کردم :

- لطفاً برایم يك چای تعارف کنید .

گارسون برای اینکه مقصدم را بهتر بداند محترمانه پرسید :
- با لیمو ؟

- نخیر - بی لیمو .

- بی لیمو - نداریم .

و او با نزاکت با پینسل روی مینو خطی کشید و بمن نشان داد .

آنجا نوشته شده بود :

(چای با لیمو - هفت کپیک)

من تعجب کردم .

- چرا میگوئید نداریم - چای بالیمو هست .

- بلی هست .

- چرا بی لیمو میگوئید نداریم ؟

گار سون بادی در گلو انداخت در حالیکه سرش را بعقب می
کشید گفت :

- مطابق مینو !

- او برادر بیائید کمی فکر کنیم .

- بفرومائید فکر میکنیم .

او این جمله اش را با مهربانی ادا کرد و فوراً چنان قیافه ای بخود
گرفت گویا روی موضوع بغرنجی تعمق میکند .



بدون شرح

همه راضی اند

نگهداشت .

در ختم روز رئیس سکر ترش را احضار کرد و با علاقمندی خاصش

برسید :

- روز شنبه هیچ کسی پرسانی از من نکرد ؟

سکرتار جوابداد :

- نخیر ، روز شنبه بصورت

عمومی هیچ کسی از هیچ کسی پرسانی نکرده است .

.....



روز پنجمشنبه اول صبح انجنیر سخی پروژه ای عنوانی مدیر شعبه روی میز کارش گذاشت .

(روز شنبه مادر جانم ترشی می اندازد .
قدری معطل خواهم شد . آب معدنی را در یخچال گذاشته ام
کامله جان کاغذش را بسا لای یخچال گذاشت در لحظه ای که رو ز کار «پنجشنبه» اختتام می یافت و فشار دادن دکمه زنگ سکر تر رئیس صاحب را بجان آورده بود کاغذ به سکرتر خود نوشت :

(روز شنبه ناوقت تر میایم . اگر کسی از بالا دستان پرسان کرد ، بگو امور زیر دستان را بررسی می کنم و اگر زیر دستان پرسیدند بگو که مرا بالا دستان احضار کرده) .
رئیس اداره بصیر .
رئیس کاغذش را بین یخچال و گردن یکی از بوتلهای آب معدنی آویخت .
روز یکشنبه انجنیر سخی پروژه اش را روی میز خودش یافت درست همان جاییکه او گذاشته بود . آنرا گرفت و پاره کرد .

احترامات عمیقانه و صمیمانه ام را بپذیرید . احمد مدیر شعبه

مدیر شعبه رقعہ اش را در پاکت رسمی ای گذاشت و از زیر دروازه به اتاق کار سرانجنیر پرتاب نمود .
در اواخر روز و پنجشنبه سر انجنیر فابریکه فرید کارتی از جیب بیرون آورد و روی آن عنوانی رئیس نوشت .
جناب محترم رئیس : برادر زاده ام دو شیزه ای را فریب داده با خود به ده برده ، میروم تا از عواقب وخیمی که این حادثه بدنبال خرد خواهد آورد جلوگیری کنم روز شنبه کمی ممکن نا وقت تر برسم)
با احترام . فرید سر انجنیر
فرید نامه اش را روی میز سکرتر رئیس گذاشت و رفت .
لحظه ای قبل از ختم روز کار باشد در روی میز سکرتر پیدا کرد (پنجشنبه) سکرتر روی ماشین تایپ او آن پاکت را برای پنجشنبه آینده

مدیر شعبه احمد نامه اش را در حالیکه چمک هم شده بود از دهن دروازه سر انجنیر فابریکه یافت او نیز نامه خود را در تکرری کثافات انداخت .
سر انجنیر فابریکه مکتو بش را عنوانی رئیس نوشته بود بدون اینکه دستی خورده باشد و یا باز شده

روغن دارد سرخ میشود زود باش ماهی را از آب بیرون کن

نارذ فقط از لیمو صرف نظر کنید خلاصی .

فرمائید یکبار امتحان کنید .

از بس اختیار را از دست داده بود فوراً پر خواست و میخواست یک خطر را بصدا در آورد که مجله دستش را گرفت و ما نعلش بدم او با عصبانیت در حالیکه از تاز میز محکم گرفته بود دستش را از دستم رها کرد و رفت .

بعد ابرایم جای آورد . جای بدون

مثل اینکه در مسابقه و پهلوانی بروز شده باشم با تبسم نمکینی برایش گفتم :

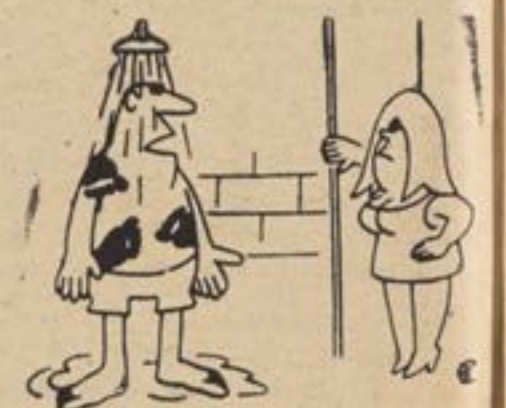
- دیدی عزیزم . در زندگی هیچ چیزی نیست که نا ممکن باشد .

او هم لبخند شیرینی روی لبانش نقش بست و از من هفت کیسک گرفت و رفت .

واضح است که قیمت جای بالیمو مطابق مینو .



مسابقه دوش



زن: معلوم میشه که خوب شکم کد شدی .

او تا حال در نقش

رسام هم میتواند اثر فریاد: میان هنر عمیق و ناگسسته هنرمند باید این

بقوه تخیل هنرمند ایجاد میشود و تخیل از واقعیت ها منشه گیرد بهتر است میگویم:

سدرین مورد بیشتر توضیح بدهید، واقعیت ها چگونه برای هنرمند سوژه میشود؟ فریاد پاسخ میدهد:

به وقایع و برخورد های اجتماعي هرکس ممکن است دقیق شود، منتشبي هنرمند به نازك بینی بیشتری به اجتماع دقیق میشود و در تخیل خود از موضوعات اجتماعی حکم برداری میکند، بعد ایده خود را که از اجتماع آب خورده است بروی کاغذ پیاده میکند بشکل داستان، شعر یا یک ایلو. میگویم:

خطاطی هم هنر است؟ -بلی اگر طراوت هنرمندانه داشته باشد میتواند از شکل فن برآمده قالب هنری بگیرد می پرسم:

-بنظر شما میان هنر و مردم رابطه وجود هست یا نه؟ میگوید:

-رابطه بین هنر هنرمند و اجتماع هنر است زیرا هنرمند مجبور است برای وجود آوردن اثر هنری خود برداشتی از اجتماع خود داشته باشد و بعد اثر خود را هم در معرض دید و قضاوت مردم بگذارد. من معتقدم که هنرمند باید در هنر خود حیات مردم را تجلی سازد، یعنی اگر گاهی بوضف یا تشریح طبیعت می پردازد باری در برابر مردم مسئولیت خود را فراموش نکند، بگوید خود را هرچه است شکل بشری و انسانی بدهد، گوشه از خصوصیت مردم خود را و برخورد های زندگی اجتماعی را تشریح نماید و چه بهتر که انتقاد کند. و من زیاده تر خواهان راهی هستم که چگونه باید رویه مردم در هنر پیدا نماید و تقاضای ایشان را در زمینه های هنری فراهم سازم البته هنرمند چیز لایتنک پدیده های اجتماعی که از اوضاع و چگونگی مردم نشئت می نماید است و زیاد

از انتقاد معقول و سالم مردم خوشم می آید این انتقاد سالم و منطقی خود دواي نایاب است که بخصوص هنرمند از درد جانسوز انحراف مداوا میتواند.



کبیر فریاد

هنرمند محبوب من

کبیر فریاد جوان هنرمند هست که از سالها به اینطرف بکار های هنری اشتغال دارد، او را از زمانی میشناسم که در پوهنی تئاتر علاوه بر تمثيل هنرء پامرحسوم اگر م نقاش و دیگر دوستان هنرمند خود پسرای نمایش درام ها دیگور میساخت. گمان میکنم دهسال قبل بود، کبیر در پهلوی کار های تئاتر بعضی کار های فنی و مسلکی تیا تر به موسیقی هم علاقه گرفت، گذشت زمان او را رسام و متسل پسار آورد. او درسه فلم هنری که ازطرف خارجیان در افغانستان تهیه شد نقش هایی داشت. مثلا در فلم ماموریت در کابل که از طرف هنرمندان اتحاد شوروی تهیه شد، در یک فلم تلویزیونی که فرانسوی ها تهیه کردند و یک فلم هنری دیگر، حتی در فلم فرانسوی اویک ساعت و بیست دقیقه نقش داشت.

کبیر فریاد که جوان بلند قد و گندمگون است محبوب و کم حرف بنظر میرسد او تیب هنرمندانه دارد ولی تاآرم با او درست حرف نزنه، یعنی به اصطلاح ازو گپ نکتند مشکل است بی ببرد که او چقدر کار هنری انجام داده زیرا او از خود کمتر حرف میزنه. او را بار ها در آهریت آرت مطبعه دولتی دیده بودم

حالا او بحیث آمر آنجا کار میکند.

رشته سخن را در دفتر کارش باوی کشودم. راجع به کار های هنری خود با من حرف بزند

تاحال چند تابلو کشیده اید و کدام سبک: را در نقاشی تعقیب می نمائید؟ کبیر فریاد نگاهی به انگشتانش می اندازد و پاسخ میدهد:

-تابلو های زیادی نقاشی کرده ام، تعداد آنها را بخاطر ندارم من یادوایر رسمی در قسمت خطاطی، نقاشی و دیزاین همکاری های فراوانی نموده ام و این کار هنوز هم ادامه دارد.

در مورد سبک نقاشی باید بگویم که خواسته ام از سبک کدام هنرمند بخصوص پیروی کنم اولاً ایده تابلو را نزد خود طرح میکنم و بعد به ترسیم آن آغاز می نمایم. ایده



سه فلم هنری

شسته است

انتقادی بوجود آورد

مردم را بطنه

وجود دارد و

طهر را احترام کند

می پرسیم :

آیا يك نقاش هم میتواند انتقاد بکند؟

پاسخ میدهد:

بلی... اگر يك تابلوی استاد غوث الدین را دیده باشید در آن زندگی گدایی نشان داده شده که دست نیاز دراز کرده و در گوشه تابلوی زن و مرد معمولی معلوم میشود که بی اعتنا بحال آن زن از مقابلش رد شده اند من این تابلو را بالاتر از يك داستان یا شعر یا مضمون انتقادی میدانم حتی خیلی اثر ناک تر از آن.

- در خطاطی چه سبکی دارید؟

در مورد خط های هنری که درجایید دیده میشود چه سبکی را پیروی میکنند.

در قسمت نوشتن خط های هنری که از من

درجایید و مجلات به نشر رسیده می توانم بصراحت بگویم هنر هرکس شیوه خاصی دارد و من هم طرزی را در عناوین و سبکها پیش گرفته ام که زاده ذوق و تخیل خودم بوده و تقلید اقتباس از خط کسی و سبکی بخصوص نیست.

نظرت راجع به نقاشان و خطاطان ماجیست؟

من در قسمت خط قضاوت کرده نمیتوانم، تاچونیکه معلومات دارم، در قسمت خطاطی قلمی هنر استاد عزیزالدین و کیلی و هنرمندان جوان هاشمی قابل قدر است، از نقاشان کشور بیشتر به هنر استاد محترم سیدجلال الدین خان استاد مرحوم برشته، اسناد کریمشاه خان و استاد غوث الدین علاقه دارم.

می پرسیم:

راجع به رویا و خطاطی او با مویک و توش

چه میگوئید؟

رویای جوان پراستاد و هنرمند خوبی است بخصوص خطاطی او با مویک شیوه خاصی خود اوست که میتوان آنرا هنرمندانه ترین شکل خطاطی قلمدار کرده هنر رویا در خارج کشور هم سخت مورد توجه قرار گرفته است رویا علاوه از خط چور نقاشی هم دسترس

شماره اول



کافی دارد خطاطی رویا با مویک نقاشی واقعا

انتکاری و جالب است.

از کبیر فریدی پرسیم.

در خطاطی و نقاشی چه کسی را رهنمایی

خود میدانی

فریاد میگوید:

سدر مرحله اول من به تنهایی کار هنری

خود را آغاز نمودم درین اواخر نظر به علاقه ای که

به هنر استاد کریمشاه خان و سید جلال آغا داشتم از ایده ها و مشوره های شان استفاده وسیعی کردم و از سبک مقبول و زیبایی شان اکثرا میخواهم پیروی نمایم.

آیا خودت هم کسی را در نقاشی

خط هنری رهنمایی کرده ای؟

سدرین مورد حرفی نمیزنم زیرا نمیخواهم قیافه يك استاد را بخود بگیرم ولی باصراحت میگویم اگر کسی مایل باشد در قسمت خطوط چیزی از من بیاموزد از کمک و رهنمایی

برادرانه پاوی دریغ نخواهم کرد.

آیا در نمایشگاه های نقاشی هم اشتراک نموده اید؟

وقتی این سوال را مطرح کردم، کبیر فریاد قیافه اندوهگینی بخود گرفت، چشمانش را به سطح میز دوخت و آنگاه شمرده گفت:

تا بحال چون از طرف مراجع رسمی بغیر وزارت اطلاعات و کلتور کدام نمایشگاهی دایر نگردیده است که از هنر مندان دعوت کرده باشند و من هم زیاده تر مقامات کلتوری و رسمی را ترجیح داده اگر از من دعوت می شد و یا حال دعوت شو د به کمال افتخار حاضر بودم و هستم البته در اکثر توجه دولت جمهوری به سایر امور در ز سره مطبوعات درو شد و بیشتر وقت آن سعی یلیقی نموده اند... که احیای نمایش بزرگ کلتوری خود نشانه آنست که من هم علاقه مفراطی به این نمایش دارم و البته به افتخار در آن اشتراک نموده ام

در قدم اول هیچ هنرمند از طرف خود نمایشگاه

دایر کرده نمیتواند تا در آن آثار خود را نمایش بدهد

بعلت اینکه خود خواه جلوه ننمایند یا بیکار

دست نمیزنند، ولی من طرفدار آنم تا وزارت محترم اطلاعات و کلتور نمایشگاه های نقاشی را زود زود دایر نماید.

دفعتا می پرسیم:

آیا در نظر ندارید امسال در جویز مطبوعاتی شرکت نمایید؟

سچر... من سه تابلوی خود را که در

تقویم سال ۱۳۵۳ نشر شده به اداره جویز مطبوعاتی سپرده ام.

می بینم که یکمده اشخاص منتظر فریاد هستند، آنها فرمایشاتی دارند. برای تقویم که میخواهند چاپ کنند از نویساد استامداد میجویند، فریاد مشغولیت زیادی دارند نمیتوانم بازهم اورا در مقابلم نگه دارم. مشککش و ادرك میکنم. از جا بلند شده با او خدا حافظی میکنم. او بالیند آرام و مخصوصش دستم را می فشارد از هم جدا میشویم و ...

داستان

درد

مضمون از: ابو المعانی بیدل

سناریو از: شرف رشیدوف

و. ویتکو ریچ

ترجمه از: غ.ح. اونگوت

مودن اظهار میدارد:
- بهونادجی، عزیز مصمم است درین زمینه بامن یاری رساند.
شاعر سرای دریا بخ او میگوید:
- بهونادجی، باغبانی چیره دست و ماهری است، اما رساندن تو بداخل قصر و مساعد ساختن زمینه دیدار با آن ماهروی... جوان، باید اینرا بدانی که هرکه میخواهد تمام چیز هارا بدست آورد، سر انجام ممکن است از تمام چیز ها محروم بماند.

باغبان درین سخنان او میدود.
- ایجان مانع در راه عاشق دور از انصافست آنکه عاشق نشود، آدم نیست!

باغبان گلی از بته میکند و به مودن تقدیم مینماید:

- بگیر جوان، این گل از تاثیر ترانه تو شکفت.

و سپس بسوی شاعر روی می آورد:

- ای شاعر عالیجناب محمد محسن، شما باطبع فرمانروای ما بهتر از همه آشنایی دارید و قصایدی زیبا تر از دیگران در مدح وی میسرایند. درحالیکه چنین است میتوانید برای رسیدن گل سرخ با گل سفید یسوی برسایند. هرگاه شما این لطف خود را از اهل محبت دریغ ندارید، بدون تردید نام شما جاودان خواهد ماند و شایستگی احترام و اعتماد مردم را خواهید یافت و طبعا در آن صورت تمام دلدادگان شما را خواهند ستود و مدایحی در ستایش شما خواهند سرود.

شاعر سرای محمد محسن بنظر میرسد. او در حضور فرمانروای هند مشغول خواندن شعر است:

از مسامات او گشود آغوش
چون نی انبان، هزار رنگ و خروش
ساز ها سر کشید از آن پیکر
هر یکی عالم نوای دگر
ارغنون عرضه داد پهلویش
چنگ گل کرد وضع زانویش
مغزود از گدوی سر جوشید
رشته چنگ را به مو پوشید
پس به هر عضو آن چون پرواز
بست سحر نفس بریشم ساز
فرمانروا میرسد:

ژوندون

- ایدل خسته آواره که یکی دو لحظه مهمان من، باری دوحرف از لب لعل او بیمن بگو.
- ای ماهروی زیبا که مودن را در زمره دلدادگان دیوانه خود نیدیرفتی، بدان و آگاه باش که او فقط ترا از میان پری رویان برگزیده است.
ملازمان سرای گامدی را بزور داخل قصر میبرند و در وازه بسته میشود.
فرمانروا باخشم و غضب دستور میدهد:
- برقص!

گامدی دستخوش هیجان واضطرار است.
سازندگان همانطور مینوازند.
هیجان گامدی که در آتش درد و حسرت میسوزد، برقص «مرغ مجروح» میدل میگرد.

مودن دریاغ با اهالی شهر و گروه هنرمندان صمیمانه غرق صحبت است. اوشرح حال خود را چنین بیان می رسد:
- همینکه تصویر او را دیدم، ترلایار و دیار گفته براه افتادم. از آنروز تاکنون شباهت به ابر پاره ای دارم که شمال در کرانه های آسمان آواره اش میسازد و بهر سویی میراند.
یکی از هنر مندان با صدایی محزون میگوید:

- دیدن گامدی امری محال است.
هنر مند دومی:
- او را از مار بودند، او حالا در سرای است، رقاصه فر مانراست.
استاد تنبور ساز:
- مایه سعادت مارا در چهار دیوار قصر زندانی ساختند.
مودن با هیجان اظهار میدارد:

- من باید حتما به قصر داخل شوم. من تحمل دوری او را ندارم، بگذار باری سوژ و گدازم را ببیند و لااقل نگاهی از گوشه چشم بسویم افکند... و سوژش عشق را ولواندگی احساس نماید....
محمد محسن فانی نغشی میگوید:
- جوان، این هنر تو در حقیقت بسی خطرناکست.

آواز صف مردم جدا شده نزدیک مودن می نشیند و بسخن خود دوام میدهد:
- هرگاه سبب برای فرمانروا ناخوشایند باشد آنرا میشکند و اگر گلیم ناخوشایند باشد، طعنه حریفش میسازد، اما سرود را نمیتواند نابود سازد. سرود زبان بزبان میگردد و در جهان بخش میشود و سرانجام بخود هنر مند میرسد.

موسیقی ملی هند مشغول نواختن آهنگی دلنشین اند. ناگهان یکی از صاحبان دروازه ایوان قصر را میکشاید. از فاصله ای دور صدای تنبور شنیده میشود و همزمان با آن صدای ساز های سرای خاموش میگردد و از وینا، بالوری، مرید نکهه، گپاتا و گنجیری، هیچگونه آوازی بر نمیخیزد و نوازنده ای لاغر اندام درحالیکه غرق حیرت است بسوی رفقای خود میترسد.
فرمانروا که از این وضع خشمگین شده است، از جا بر میخیزد و مشت های خود را گره کرده نوازندگان را تهدید میکند.
گامدی بسرعت روی ایوان می برآید و از آنجا چشمش بکنار دریا، به باغ و بگروه آدمپایکه آنجا گرد آمده اند می افتد.

در آنجا بهونادجی باغبان از غرس بته گل فراغت یافته است و مودن به قصر به دیوار های زیبای مرمرین و مناره های بلند چشم دوخته است. مودن از دور غزلی از نوایی حسب الحال میسراید:
- تودلدلار منی، توجان منی، اگر خواهی بوفایم بنواز و حیاتم بخش، و اگر خواهی در جفایم بسوز و هلاکم کن.

- تو سرو روان منی، خواهی باقی موزون و رعنا جلوه گنان از برم دور شو و خواهی نزدم بیا.

اهالی شهر ترانه مودن را باشور و علاقه میشوند. شاعر محمد محسن نیز با ولع و اشتیاق به ترانه گوش نهاده است. گامدی نیز که از دور، روی ایوان قصر ناظر صحنه است، در تحت تاثیر این سرود پر جاذبه جهان را فراموش کرده است.
- بگذار حدیث عشق و جمال دل باتو گویم، زیرا فقط این تویی که بقلبم راه داری و محرم راز نهان منی.

خورده مگیر، زیرا باعث آه و فغانم جز تو کسی نیست.
- هر لحظه جلوه گنان، برآه و فغانم

گلی که در کنار مودن قد کشیده است در تحت تاثیر نفس حیات بخش روی پرتگ زرد روشن میگلبد، و بهو نادی پیر از دیسن این واقعه شگفت انگیز غرق حیرت میشود.
فرمانروا در سرای، در آتش خشم میسوزد و تهدید گنان به ملازمان و در بانان اشاره میکند. آنها به ایوان رفته دست گامدی را محکم میگیرند، اما گامدی خود را از آنها نجات داده به جبهی که ترانه از آنجا بگوش میرسد گوش مینهد. باز هم صدای گامدی نیرومند تر از پیش طنین انداز میگردد:

بازار پایتخت فرمانروای هند بنظر میرسد همه جا مملو از آدمها و پر از جنب و جوش است.

آواز سوزاگران، صدای شترها، بوزینه ها و مرکب ها بگوش میرسد.
از کارگاه های آهنگران و کلالان صدای های ترق- ترق شنیده میشود.
آهنگری آهن گداخته را روی سندان گذاشته بایتنک روی آن میکوبد، اما ناگهان صدای یتنک بگوش نمیرسد. آهنگر ازین پیشامد شگفت اندر شده بار دیگر یتنک را بر میدارد و بشدت روی آهن میکوبد اما باز هم صدایی بر نمیخیزد.

بازار پر از جار و جنجال، ناگهان بغاموشی میگراید.

استاد هنر مند ی که مصروف ساختن آلات موسیقی است، تار های ساز را بنواختن امتحان میکند و چون آواز بر نمیخیزد نخست گوشها و سپس سر خود را بادیست لمس مینماید و بعد از آن به یکطرف خود را مایل ساخته بدور دستها گوش مینهد.

صدای الفسو نگر تنبور از فاصله ای دور طنین می افکند و گوشها را نوازش میدهد.
کلا لان و گلیم بافان یکی بعد دیگری وسایل کار خود را گذاشته آرام- آرام از جا بر میخیزند و به سمتیکه آهنگ دلنشین از آنجا شنیده میشود حرکت میکنند... تمام کسانی که در بازار مزدحم گرد آمده اند، شتابان بدان سمت روی می نهند.

مودن در باغی نشسته و انگشتان هنر مندش باتار های تنبور بازی میکند. در عقب وی طاؤسی روی شاخه درختان انار نشسته و باهنگ موزون ساز گوش فرا داده است.
باغبان پیر بته گل معطر را از خود چین کشیده میخواهد بساری نوازه خود آنرا در گوشه ای غرس نماید.

تمام اهالی شهر و عموم هنر مندان گرد می آیند و درحالیکه هم در تحت تاثیر قرار گرفته اند باهنگ روح انگیز تنبور گوش میدهند.

در جمله حاضرین، شاعر سرای محمد محسن فانی نغشی نیز دیده میشود. او چنین ابریشمین دوبر و دستار بسر دارد.

سرای در برابر چشمان ما جلوه گرمیشود گامدی در تالاری نسبتا کوچک بحضور فرمانروا میرقصد. سازندگان توسط آلات

حاضرین در عقب ایوان پنهان ساخته اما
دستمال ابریشمین برو کشیده و دزدانه سوی
سراینده افسونگر میگرد.

مودن بازهم میسراید .

«ای صنم گرتم سوت مدحش و حیرانت شوم
در رهت جان بخشم و هر لحظه قربانت شوم»
«کاش چون خال کبت جان در تنم بخشد وصال
مست از چشمان واز زلف پریشان شوم»

صداعای بر از التباب و آواز های هیجان
آمیز تحسین از هر طرف بگوش میرسد.
صدای آهنگساز لاغر اندام در تالار می پیچد:

فرمانروایی که چنین سراینده ای در
اختیار دارد، در اوج سعادت و شاد کامی
خواهد بود

نوازنده ای دیگر حرف او را تائید میکند:
«نام نیک فر ما نروایی که چنین ترانه ای
دل انگیزی در حضورش سروده شود، برای
همیشه جاودان خواهد ماند»
«باقیدارد»

«نابود باد دلم اگر هوای دیگری جز تو
کند و نیز هر آن دلی که عشق تو در سر پرورد»
«نومیدی نصیب بان مرا اگر آرزوی وصل
دیگری را در دل دهم راه دهم و نیز هر آن کسی
را که بوصول تو اندیشد»

سراینده لحظه ای خاموش میماند و نفس
عمیق میکشد . سرود دلنشین مورد قبول اهل
مجلس قرار میگیرد.

کامدی چهره خود را با گوشه ای از دستمال
پنهان ساخته از گوشه ایوان نظر می افکند.

مودن بسرودن ادامه میدهد:

«کور باد چشمم اگر جمال دیگری را
تماشا کند و نیز هر آن چشمی که سویت نظر
افکند»

«لال باد زبانم اگر ذکر غیر بر آن رود،
و نیز هر آن زبانی که آشکار انامت را بگیرد»

او بتاره ای جز تگریستن بسوی کامدی
ندارد و خطاب باین ماهر وی زیبا غزل معروف
نوایی را میسراید . کامدی خود را از نظر

در کنار تخت ز یر سایبان خسروانه،
امرا صف کشیده اند. مهمانانی که از هفت
اقلیم فرا خوانده شده اند، روی فرشهای
نرم نشسته اند . بر فراز تخت سایبانی
بزرگ مزین بانقشهای گوناگون و با تار
های زرین بسته اند . و پو پکهای زرجلان
در هوا معلق است .

از لابلای سایبان ، آسمان نیلگون دیده
میشود و از سوی دیگر منظره کوشک پراز
نقش و نگار جلوه گر است . دعوت با وج خود
میرسد ، مهمانان سرشار از نشئه می گردند
و ساقیان پیوسته از بسومی در قلع میریزند.

راجه ای که روی فرش نشسته از جا
بر میخیزد و طوطی زیبایی را از قفس کشیده
بر حلقه ای رنگین می نشاند. پیر مردی هم
که کتابی بدست دارد باز راچه از جا بر میخیزد.
مودن در قطار مهمانان نشسته و تنبور
خود را بدست دارد . اورا چه و پیر مرد را
بدقت از نظر میگذراند.

راجه در حالیکه پیر مرد کوچک اندام را
بادست نشان میدهد، میگوید:
«عالم پناه! میرزای خوشنویس و خطاط
من کتاب «طوطینامه» را بنام نامی شما
استنساخ کرده است»

میرزای خوشخط با قد خمیده تعظیم کنان
یک ذوقم جلو میرود و کتابی را که در دست
دارد، بیکی از ندیمان تقدیم میکند.
راجه بسخن ادامه میدهد:

«و اینهم یگانه طوطی منحصر بفرد
در جهان است که حرف میزند. این همان
طوطی سخنگو است که آنهمه قصه هارابه
«خجسته» حکایت نموده است»
امیر یک سیم حلقه ای را که طوطی براوشسته
است ، از دست راچه میگیرد. فرمانروا
مفرورانه میپرسد:
«چرا این طوطی خاموش نشسته و بما
سلام نمیدهد؟»

«سرور من! بعد از آنکه قصه های این
طوطی بتمام السنه جهان ترجمه گردید، او
خیلی از خود راضی شده و اکنون صد سال
میگذرد که حتی یک کلمه هم حرف نمیزند.
فرمانروا خنده ای حاکمی از مسئولیت
میکند:

«اکنون که نزد ما رسیده است، ناگزیر
حرف خواهد زد! در سمت چپ تخت گذاشته
شود»

کامدی که بر ایوان استاده بود چشم از
طوطی بر نمیداشت . پسرهای این سرخ،
زنگاری رنگ بود و بر دود گردنش حلقه ای
گلای رنگ دیده میشد و جنگالهای خود را
بر حلقه آهنین جسیانده بود. امیر یک چشم
آنها در سمت چپ تخت می آویزد.
شاعر محمد محسن با اشاره فرمانروای هند
مودن راه را به ستن تکلیف مینماید.

مودن از جابر خاسته بسوی فرمانروا
تنظیم میکند .
کامدی از ایوان بسوی او چشم دوخته
است.

مودن او را نمی بیند و بعد از آنکه تمام
حاضرین را از نظر میگذراند بیالانظر می افکند.
کامدی تکانی میخورد و خود را عقب میکشد
اما مودن موفق میشود او را ببیند و باتبسمی
سعادت مندانه زخمه بر تار میزند و بخواندن این
این غزل عاشقانه آغاز میکند:

«این فقط زاده تصور شاعرانه تو است
و یا اینکه حقیقتا چنین سراینده ای وجود دارد؟
«این يك حقیقت است ... جوانی که از
سرزمین های دور دست در اینجا رسیده چنان
استادانه میسراید که می آرد سرا بند گمان
دیگر بند گیش را بیدارند . چه آواز زیبا
ولذت بخش ویر جاذبه ای ! ...»

او باز هم بخواندن شعر ادامه میدهد:
«از فلان گلشن بهشت قفس

عند لیبی فشانده بال هوس
در طر بگاه ماز اوج قبول
همجو و حیش فتاده بال نزول
به جمال آرزوی اهل حضور
به کمال انتخاب علم سرور

«عالم پناه! هرگاه بزمی بزرگ برپا
داشته هنر کامدی و مودن را در معرض
تماشای علاقمندان قرار دهند، بعظمت و اعتبار
عالم پناهی یکبار نه صدبار افزوده خواهد
شد و صیت شهرت شان در عالم خواهد پیچید
«گر درینجای، کامدی و مودن
ورق صنع را دهند شکن
حاضران جمله در شگفت شوند
زین سرا شادمان برون بروند»
فرمانروا شعر او را قطع میکند:

«کافی است! ما بو فاراری و صداقت تو
و دولت خواهی صمیمانه تو اطمینان کامل
داریم. دهان او را پر از جواهرات سازید!
سبویی پراز جواهر نزد محمد محسن
می آورند و او با حرص و آژیر جواهرات
چشم میدوزد و مشتت از آن گرفته بدندان
می افکند و حیران میماند باد هان پراز مروارید
چه بکند .

فرمانروا به ملازمان سرای دستور میدهد:
«برای برپا کردن بزمی بزرگ آمادگی
بگیرید! از هفت اقلیم مهمانان فراخوانده
شوند. باید بزم ما را انواع گلهای جهان
بیارید و بوی انواع می مشام حاضرین را
بنوازند»

صفحه جدیدی از کتاب خطی که بن باز میگرد
وسطرهای زیرین روی آن جلب توجه
میکند :

گشت از شوق آن دور عزن هوش
گو شها چشم و چشمها همه گوش
صحن وسیع و بیشتا قهای سرای بزرگ
بنظر میرسد، در ختان بانواع مسره ها
و سنگپاره های گرانپای موجد و تار های
زرین گو ناگون آراسته شده اند. فرمانروای
هند برادریکه امارت تکیه داده و گلو بندی
دراز پراز مرجانهای نایاب گرانپا برگردن
آویخته است .



غسل آفتاب برای اطفال

طفل را دور بدهید تا اینکه فرق سروی بطرف آفتاب باشد، بناء ابرو هایش بالای چشمانش حیثت سایبان را خواهد گرفت. در زمستان هر گاه خواسته باشید در اطاق کلکین باز، میتوانید طفل خویشرا غسل آفتاب بدهید مشروط بر اینکه اطاق به اندازه کافی گرم باشد و شمال (باد) بالای طفل نوزد.

دادن غسل آفتاب به طفل خویش را با دود قیقه آغاز و آنرا (در معرض آفتاب قرار دادن) تدریجا در هر روز دو دقیقه علاوه کنید. البته وقت را بین پشت و شکم طفل تقسیم نمایید.

این آفتاب دادن طفل نباید از سی یا چهل دقیقه تجاوز نماید مخصوصا در فصل تابستان. ذره‌های گرم موضوع قابل اهمیت اینست

بقیه صفحه ۴۵

افغان ننداری

نمایش موجود است هنر مندان افغان ننداری نمایش هارا انجام دهند و - این موضوع شامل کار و پلان پیش بینی شده ما میباشد که امیدوار - استیم اینکار با مساعدت شما و امکانات تخنیکی هر چه زود تر صورت گیرد.

۷- توقع شما از مردم چیست؟

ج - از مردم توقع داریم با جهان بینی کامل در کمال بیطرفی در مورد نمایشنامه‌های مافضات کنند و با علاقمندی خود ما را در برابر وظایف ما دلگرم و در همه موارد ما را از پشتیبانی و تشویق بی شائبه خود مستفیض سازند تا ما هم در آزادی تشویق و ترغیب آنان را ملا نه تر برای انجام خدمات هنری خود تلاش نماییم و موفق بانجام خدماتی شویم که مردم از ما توقع دارند.

۸- پیام شما به هنرمندان کشور چیست؟

من با مذاقه تجارب گذشته بایسن حقیقت اعتراف میکنم که هنر در کشور وقتی بسر حد ارتقا خواهد رسید که هنرمندان بایست با یکدیگر صداقت و صمیمیت - با همدلی و یگر نگری تمام برای انجام وظایف خود که در واقع خدمت به مردم خدمت به مملکت و خدمت به اجتماع است بکوشند

صفحه ۷۰

مردی بانقاب بقیه

باورم نمی آید تا جاییکه احساس نموده‌ام میخواست از من کمک بگیرد. يك ميليون از تو تقاضای کمک می کند ایلا؟ باورم نمی شود این بسیار عجیب است؟

ایلا در پاسخ گفت: و هم عجیب است که سخت از کسی یا از يك ناحیه خاصی هراسی داشت.

تصور می کنم حادثه غم انگیزی - برایش روی داده باشد يك اتفاق غم آلود برای او پیش آمده است، امشب ممکن است باز بدیدن من بیاید، من وعده کرده‌ام که با او حرف بزنم تو بمن اجازه صحبت کردن با مایلند را میدهی؟ پدر به فکر فرو رفت.

بلی تو میتوانی با او حرف بزنی اما اجازه نداری از محیط باغ باو بیرون بروی، بتو وعده میکنم دخترم که خودم ربه او نشان ندهم اما حتما در نزدیکی شما خواهم بود.

و تو باور نداری که موضوع صحبت او درباره رای باشد؟

پدر، نی باور نمی کنم پدر، برای مایلند، وجود رای و احیانا هراتفاقی برای رای بیفتد بی ارزش تر از آن است که درباره اش با من صحبت کند ولی من می خواهم بفهمم که اجازه خواهم داشت با دیگران هم در باره آن حرف بزنم یا خیر؟

پدرش با لحن خشکی به ایلا گفت باکلونل گاردون می خواهم موضوع را در میان بگذاری؟ ایلا؟ تو به او -

بقیه صفحه ۴۴

آمریت صنایع

مقبول طبع تماشا چنان عزیز قرار بگیرد.

در اخیر از بناغلی کهزاد خواهش می نمایم آرزو خود را و بیا می را که به هنرمندان دارند تشریح نمایند بناغلی کهزاد میگوید:

- من از تمام هنر مندان افغانستان خواهش میکنم که بایک نیت پاک و بی آرایش گرد هم جمع شوند و یک سندیکای هنرمندان را برای اولین بار تشکیل بدهند و مسیر خدمت خود را در راه اعتلای وطن عزیز و نظام نوین ما صادقانه بصورت دسته جمعی تعیین نمایند، البته آمریت صنایع مستظرفه از نقطه نظرات ارتباط موضوع برای عملی ساختن این مفکوره از تمام هنر مندان و صاحبان ذوق صمیمانه استقبال میکند.

ژوندون

بهترین آواز خوان ما کیست

(بیانید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمایم).

بیانید تا بمنظور تشویق هنر و هنر مندان نظربیطرفانه و بیغرضانه خود را ابراز نمایم شما میتوانید طی نامه ای کاندید مورد نظر را انتخاب و نامه را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی با طبل نشده رایج به اداره جوائز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور ارسال دارید.

عواید بصندوق هنر مندان انتقال میابد.

باین ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر را انتخاب کنید و هم کمکی بصندوق هنر مندان نمایید.

اداره جوائز مطبوعاتی و کلتوری نظر بدون تکت پستی باطل نشده را نمی پذیرد.

برای معلومات مزید به تلیفون ۲۰۸۵۳ و نمره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمایید.

سوار کاران



مردم سرزمین شمال به گشت و کار علاقه فراوان دارند.



پاداش

بودند، بزرا به دایره حلال برسانند. باردیگر فریاد های ستایش آمیز به هوا بلند شد. دریا بان او جایزه اش را یک سکه طلا قدیم بخارایی بود، دریافت کرد و ختم بازی اعلام شد. چاب اندازان به سوی قرار گاه هایشان رهسپار گشتند خسته بودند. شوهرم به سوی من دید و بیتی از گیلنگ خواند:

فریاد ها و صدا ها خاموش میشود
شاهان و سرگردان از هم جدا میگردند...
در آسمان پرندایی تنها در پرواز بود
و مادر میان میدان قرار داشتیم .
ختم



- حکیم نام دارد و از بهترین چاب اندازان آفجه است .

در دلم آرزو کردم که حکیم برنده شود. بعدتر، یکی از سواران بز را برداشت و با شتاب به راه افتاد . سواران دیگر دنبالش کردند . حکیم از همه جلو تر بود . هر دو چار بغل میافتند . حکیم در کنار حریفش قرار گرفت. خودش را چنان به سوی حریف خم کرد که به جزیک پادر رکاب، دیگر تکیه گاهی نداشت و در ین حال بزرا از حریف بود و به سوی هدف بنای تاخت را گذاشت. او بز را به دایره حلال افکند و آوازی بر آورد. تماشاگران یگانه زن بوم . از فرار موتر تایید کردند.

تماشاگران گلچه و شیرینی میخوردند و با شان مانی میخندیدند من در میان تماشاگران یگانه زن بوم. از فرار موتر عکسبر داری میکردم و چشمهای همه متوجه من بود.

چار ساعت بازی ادامه یافت. بزچندین بار پارچه ، پارچه شد و بز های تازه یی آوردند. اسب ها چنان آموزش دیده اند که وقتی بز بر زمین افتاده باشد ، روی آن بایستند و فقط به سوار خود شان اجازه بدهند که آن را بردارد.

زنان نیز در پهلوی مردان به موسیقی عشق می ورزند.

نوروز باستانی و برخی ...

دعا :

فقط خودش بخورد و به کس دیگر ندهد تا در طول سال آسیب نبیند .

خلاصه اینکه آداب و مراسم نو روز بسیار است که در هر شهر و دیار وطن ما به ترتیب خاصی اجرا میشود ولی رسم عمومی که در همه جا بیک صورت اجرا میشود، مصافحه و بغل کشی و تبریک گفتن به یکدیگر است .

اما ازین هم مهتر توجیهی است که همه در آن روز به آفریننده جهان و پدید آورنده بهار و خزان دارند و به زبان حال برکت و سعادت و صحت و توفیق میخواهند تا سال نو را با همه یاران و دوستان بخوشی بگذرانند و در طی سال عمل خیری انجام دهند که مقرون به رضای خالق و مخلوق باشد .

خدا قسمت کند عیشی چنین را عموم مومنان و مومنین را . . .

بقیه صفحه ۲۵

سده و سی ...

تعمیم سادگی و مصرف کم در عروسیها انگیزه بزرگ را در افغانستان را درین قسمت تشکیل میدهد .

برو گرام فوق العاده نو روزی رادیو افغانستان را اجرای بخش های متنوع و اشکال جدید مسابقات

ذهنی توافق نظر ، من کیستم ، من چیستم ، آنچه که نه بلی و نه خیر را میدهد و هر چه دلت خواست

بیرس «رو گروبی» رنگینی خاصی بخشیده و مانند نسیم جانپور

بباری برای عروسیها و داماد ها و همچنان سایر اشکال کنندگان و

شنو ندگان رادیو افغانستان دل انگیز و خواستنی بود . و خاطره آن

همچون برگهای تازه بهاری بردرخت سال در ذهن و روح شنو ندگان

باقی خواهد ماند .

بخاطر همین رنگینی و علاقه بینندگان و شنو ندگان این

برو گرام بود که آنرا در ردیف آثار یکه برای جویز مطبوعاتی در نظر گرفته شده کاندید نموده اند

ژوندون

میزنند و بعد از روز نو روز آن سفره را جمع می کنند . این هفت چیز باید با حرف سین شروع شده باشد مثلا سیب ، سنجید ، سرکه ، سبزه ، سیاه دانه (تخمهای سیاهی که روی نان می پاشند) سمنک و سوهان . در سفره های هفت سین آیین ، عمل ، بنیر ، گلابدان ، گل ، نمک هم گذاشته میشود .

بوی خوش :

بعضی از خانواده ها بخور بوی خوش را نیز در ساعت تحویل سال لازم میدانند و چیز های معطر مانند عود را در آن ساعت می سو زانند و اگر تهیه عود مشکل باشد اسپند دود میکند .

هفت سلام :

از جمله آداب نو روز که در بعضی فامیله ها مر سوم است یکی هم نوشیدنی آبی است که بوسیله هفت سلام متبرک شده است . قبل از تحویل سال بر کاسه چینی به مشک و زعفران و عرق گلاب هفت آیه از قرآن کریم را که با کلمه سلام شروع شده است می نو یسند و بعد در آن کاسه آب میریزند پس از تحویل سال هر یک از افراد خانواده ، جرعه ای از آن به نیت تبرک می نوشند .

نور :

در بسیاری از فامیله ها قبل از تحویل سال ، چراغی را روشن میکنند و آنرا در محلی که از دسترس اطفال دور باشد می گذارند تا به خاموشی کردن آن مبادرت ننمایند ، این چراغ را تا وقتی که خودش بعلت تمام شدن فلیته (بلته) یا تیل خاموش نشود هیچکس خاموش نمیکند و عقیده دارند سالی که با نور آغاز شود ، تا پایان سال ، بخوشی خواهد گذشت .

تخم رنگ کرده :

بعضی از خانواده ها به تعداد فرزندان خود ، تخم مرغ جوشان داده و رنگ کرده را قبل از شب نو روز آماده میکنند و بعد از تحویل سال به هر یک از آنها یک دانه میدهند و توصیه میکنند که آنرا

شکر و روغن هم با آن می افزایند و چند دانه مغز پسته روی هر قرص آن می پاشند تا مطبو عتر شود حلوائ سوهان سابقا شیرینی مخصوص روز نو روز بود ولی اکنون علاوه بر نو روز در سایر فصول سال هم بعضی ها تهیه می نمایند .

کلچه نو روزی :

کلچه نو روزی ، کلچه هایی از نان قندی است که مخصوصا برای نو روز می پزند و بقدر توانایی ماری خود روغن و شکر با خمیر آن می آمیزند .

ماهی و جلیبی :

از جمله خوراکی هایی که علاوه بر سایر فصول سال ، خوردن آن در شب و روز نو روز بسیار رایج است ماهی و جلیبی است که بعضی از عوام عقیده دارند خوردن ماهی در شب نو روز ، برای تصفیه دستگاه ها ضمه از امراض مفید است و جلیبی را هم از خوراکی های مخصوص شب و روز نو روز می پندارند بدون اینکه برای آن خاصیتی قائل باشند .

مرغ سفید و سبزی :

بعضی از خانواده ها حتی اگر در تمام سال از خوردن گوشت و پلو محروم باشند ، به هر قیمتی که ممکن باشد تلاش میکنند که در شب نو روز سفره ایشان از پلو و گوشت مرغ آنهم مرغ سفید و سبزی رنگین باشد ، مقداری از آن را هم ذخیره میکنند تا در ساعت تحویل سال خانه ایشان از روزی خالی نباشد و آنرا در روز نو روز یا شب دوم حمل صرف میکنند .

شب مرده ها

شب آخر سال را برای یاد آوری از اموات تخصیص میدهند ، حلوا میپزند و فاتحه و اخلاص میخوانند و برای اموات طلب مغفرت میکنند .

هفت سین :

مقصود از هفت سین ، هفت چیز اعم از خوردنی و غیره ، آن است که قبل از تحویل آفتاب به برج حمل در سفره ای چیده میشود و اهل خانه در ساعت تحویل سال گرد آن حلقه

که برای افزایش قشنگی آن نواری سرخ بدور گردن صراحی میدوزند . سبزه را رادر ساعت تحویل آفتاب به برج حمل در محلی که اهل خانه نشسته اند قرار میدهند تا سال نو را با دیدن سبزه آغاز کنند و مدت ۱۳ روز بعد که سبزه های آنرو به زری میگذارند ، از خوا بیرون میکنند و در کوچه می اندازند .

خانه تکانی :

رسم دیگری که آنهم جز تشریفات استقبال نوروز است ، خانه تکانی است که وقت آن از یک هفته قبل از نوروز تا روز آخر حوت است ، در این روز ها به رفت و روب اطاقها و گرد گیری از در و دیوار و شستن لباسها و ظرفها و سفید کردن مس های پرازانند تا در آغاز سال نو ، سیاهی و چرک و کثافت در خانه نباشد .

هفت میوه :

هفت میوه عبارتست از تهیه یک نوع نوشیدنی مطبوع که از خیسانیدن کشمش و مغز بادام و اشتق و دیگر میوه های خشکبار در آب خالص تهیه میشود که از نظر طبی هم یک نوشابه مقوی بشمار میرود و تهیه آن از هفت تا پنج روز به نوروز مانده آغاز میشود ، در روز نو روز هر کس از اهل خانه یکی دو پیاله از آب هفت میوه می نوشد و بعضی از خانواده ها کاسه ای از آن برای همسا یگان و اقارب خود نیز میفرستند .

سمنک :

سمنک غذایی است که از گندم تیج زده بدست می آید ، هنگامی که گندم تیج میزند ، طعمی شیرین پیدا میکند که بعضی از خانواده ها با استفاده از شیر بنی طبیعی آن ، با تشریفات مخصوصی به طبخ سمنک میسر وازند و پس از آنکه تهیه شد ، مقداری به رسم تحفه برای همسا یگان و اقارب خود نیز میفرستند تا در روز نوروز صرف نمایند .

سوهان :

سوهان یا حلوائ سوهان یک نوع شیرینی نازک و لذیذ است که آنهم از گندم تیج زده تهیه میشود ، بعضی از خانواده ها در وقت تهیه آن که ترتیب مخصوصی دارد مقداری

نامه‌ای از لیلا

و آن نامه ها که بدفتر مجله رسیده است ، هر کدام چون گنجی برای من ارزش دارد . همه آنها اگر انباشته از همدردی و راهنمایی است و یا مملو از نکو هوش و ملامت . دوستان خوب من ! من از شما متشکرم . من از شما سپاسگذارم که در روز های یخزده و سرد و در شب های طولانی و پایان نا پذیر زمستان روی تخت شفا خانه تنهائیم نگذاشتید و در خلال یاد داشت هایم با من بودید و با من حرف زدید . در این سه ،

بهر حال آقای دیدبان ! در اخیر

خواهشی دارم و آن اینکه در نوشتن دوباره یاد داشت ها یا به قول خودتان در «تنظیم» آن ، کاری نکنید که من از هر جهت پاک و منزله جلوه

کنم و کسی باشم که همیشه حق بجانب او بوده است . گرچه تاکنون چنین نکرده اید و از این جهت از شما تشکر میکنم ، چون می دانید که من هم انسانم ، من هم لغزش هایی داشته ام و در حوادثی که بر

من گذشته است بدون دخالت نبوده ام ، اگرچه این دخالت ، از ظلمی که دیگران بر من روا داشته اند چیزی نمیکاهد و ایشا ترا تبرئه نمیکند .

امید من این است در آینده این موضوع بیشتر مورد توجه تان باشد . باشایسته ترین احترامات «لیلا» شفاخانه ...

چهار سال اخیر این خوشحال کننده ترین چیزی است که با آن بر خوردم و با خواندن هر نامه ای از شما دوستان ، برای ماتی درخسله و آرامش فرو رفتم ، آرا مشی که مدتی است از من گریخته و از من دور برگرانده ست .

دوستان خوب من ! آرزوی من این است که هر گز در زندگی رنجی نبینید و هر گز چون من سعادتی و کامکاری از شما نگریزد . آقای دیدبان ! نو روز بدید نم آمدید . انتظار داشتم که بیا یید ، اما آن دسته گل و آن قطی چاکلیت اضافی بود .

همان آمدن تان دنیایی برایم می ارزید ، دیگر گل و چاکلیت برای چه ؟

می بینید من چه دختر ناسپاسی هستم ، عوض اینکه از شما تشکر کنم اعتراض میکنم . اما ، مطمئنم که شما مرا می بخشید . همینطور نیست ؟

بگذارم . شما با نوشتن دوباره یاد داشت های من ، که نامش را گذاشته اید «تنظیم» ، دچار گرفتاری بی شده اید ، علاوه بر گرفتار یهای معمول مجله . وقتی من آن دفترچه را در اختیار تان گذاشتم ، خیال نمیکردم ، قصه زندگی من رنگ و استان به خود بگیرد ، داستانی که انسجام و پیوستگی و یکرنگی داشته باشد . واگر دیگران ندانند ،

شماره ول .

بناغلی خیال ...

موصوف کوشیده اند تا اولتر از همه بمبادی موسیقی آشنائی کامل پیدا نموده یعنی به شناخت سر ها و - اشکال راگ ها و سبک غزل سرانی موفق گردند تعداد شاگردانی که درین کورس به مشق می پردازند در حدود پانزده نفر است .

شاگردان کورس های تر بیوی سه پروگرام از طریق رادیو افغانستان بسمع شنوندگان رسانیده اند که موارد تقدیر شنوندگان واقع شده است همچنان فلم پنج دقیقه ئی از فعالیت های آمریت موسیقی توسط افغان فلم تهیه و به سینماهای کشور نمایش داده شده است .

برعلاوه کورس آمریت موسیقی تمام جوانانی را که استعداد آواز خوانی داشته باشند تحت تربیه گرفته و بعد از آشناسا ختن آنها به سر ، لی و تال ، کمپوز های جدید به آنها یاد داده و آواز شان را از طریق رادیو افغانستان به سمع شنوندگان میرساند . امتحان گرفتن از هنر - مندانی که میخواهند جواز هنری بگیرند به کمک هیئت فنی رادیو افغانستان نیز از وظایف آمریت موسیقی بوده و این آمریت در آینده فعالیت های موسیقی را در سرا سر کشور مراقبت و کنترل خواهد کرد .

ه : - آمریت موسیقی بر علاوه کورس آواز خوانی کورس رباب نوازی هم دارد که بکتهار از شاگردان راحت رهبری و رهنمایی استاد محمد عمر رباب نواز معروف کشور تربیه نموده است که تعداد این شاگردان به هشت نفر میرسد نیست که از کورس آواز کمتر است ، استاد به کورس آواز کمتر است که استاد مجبور است تا ناواختن وتر تیسب گرفتن ساز را به شاگردان به طور انفرادی بیاموزد این شعبه نیز متعلمین را اول تراز همه به اصول ناواختن رباب و مبادی موسیقی و - شناخت سر ها و راگ ها آشنا ساخته است این شاگردان بر علاوه ناواختن راگ ها آهنگها و نغمات ملی و محلی را نیز مو فقا نه می نوازند .

و : - آمریت موسیقی در پهلوی کورس های آواز خوانی و رباب نوازی

بقیه در صفحه ۷۷

از جمله هنر پیشه گانیکه از او شان نامبرده شد سوم ، بناغلی رحیم غفاری ، بناغلی وحید خلاند بناغلی رحیم مهریار ، بناغلی محمد نعیم ، بناغلی احمد مرید جمشید در همین آمریت تحت تربیه گرفته شده اند .

ج : - آمریت موسیقی در پهلوی پروگرام های موسیقی هفته وار - خویش پروگرام یک ساعته خاص جمهوری را که به افتخار روز بزرگ تاریخی ترتیب شده و شامل آهنگهای جمهوری بود به آواز محبوب ترین هنر مندان کشور بتاريخ ۲۷/۵/۵۲ از طریق رادیو افغانستان به نشر سپرد که پروگرام مذکور مورد علاقه و دلچسپی شنوندگان رادیو افغانستان قرار گرفت و هم در روزهای جشن استقلال پروگرام یک ساعته در باره استقلال و جمهوریت از رادیو افغانستان پخش نمود .

د : - آمریت موسیقی بر علاوه مکلفیت های موسیقی خویش در تربیه و پرورش استعداد های هنری نیز توجه خویش را مبذول داشته و برای تربیه همین استعداد ها کورس های آواز ، رباب و دلربا راهم دایر نموده است که تربیه و آموختن برای یک تعداد از شاگردان در کورس آواز خوانی به عهده استاد رحیم بخش میا شد این شاگردان تحت رهنمایی استاد

صحت و زیبائی

دختر های جوان توجه کنند که غصه ردن نوشیدنی های سرد ، شیرینی و میوه خشک و همچنین غذاهای از قبیل کچالو ، استندارد جاتی آنان را افزایش میدهد و لازم است که در خوردن این مواد نهایت صرفه جویی و پرهیز عمل آید . توجه به ورزش فوق العاده واجد اهمیت است . یک دختر جوان در هر روز یک ساعت آه بازی معادل ۷۰۰ کالری انرژی صرف میکند و یک ساعت بایسکل سواری به ۴۰۰ کالری احتیاج دارد و این به ورزش ها کاملاً برای تناسب اندام مفید است ، خاصه اگر باوریم مناسب تمام باشد که در آن صورت هر گونه استعداد جدی چاق شدن بدن را از بین خواهد برد و اندام متناسب و زیبا بوجود خواهد آورد .

روابط خانوادگی

از منزل دارند شرط اساسی زندگی آرام آنها ست . مثلاً شوهر جوانی که از وظیفه خویش عصر به خانه بر میگردد نباید خستگی های روز را بر سر همسرش کشیده و خود را در امور منزل بکلی بی اعتنا نشان داده و تنها زن را مکلف به امور اداره منزل دانسته و خود را بی مسئولیت نشان دهد و یا بر عکس اگر خانم خانه از وظیفه خویش بر میگردد ماندگی از کار را به قرار نداده و در امور منزل خود را بی اعتنا نشان ندهد و مردو مشترکاً در پیشبرد امور منزل سهم بگیرند .

«مادام سن» جلد هفتم گفتنی های

«لاورنس» به بودن فرمانده مو فق
میشود و در آخرین لحظه های
پیروزی (مادام سن) صفحه بر میگردد
و فرمانده که در کاخ (مادام سن)
شست و شوی مغزی دیده است ،
گرفتار میگردد .

سحر گمزه

چنین فلهی اثر ناک نمیتواند بود
مگر اینکه از صحنه آرایایی خاص و
تکنیکهای فلمبرداری استفاده شود.
و در فلم مورد نظر ما از هر دو عامل
خوب کار گرفته شده است . در
صحنه ها و سکو نیسها بیکیه
وضعیت غیرعادی و خارق العاده روی
صحنه میاید ، کمره حساستر
میشود و تکنیکهای پیچیده فضای
مساعدی برای اثر آفرینی ایجاد
میکند . در این صحنه ها و سکونیسها
کمره در کار خودش پیروز است و با
قدرت سحرانگیزش بر پرده نقشهای
شگفتی انگیز رسم میکند ، نقشهایی
که با همه عجیب بودن شان جانب و
پذیرفتنیست .

از : ناب

میربایندش .
«لاورنس» که چشم باز میکند ،
در میاید که اسیر پنجه «مادام سن»
شده است . «مادام سن» با نشان
دادن فلمی به (لاورنس) میگوید که
معشوقه اش به دست يك سازمان
جاسوسی در پاریس به قتل رسیده
است . فلمی که «مادام سن» نشان
میدهد ، بیانگر شکنجه های بیست که
معشوقه لاورنس متحمل شده است .
«لاورنس» در آغاز نمیداند برای
چه به کاخ «مادام سن» آورده شده
است و این زن ترس آفرین از او
چه میخواهد سر انجام «مادام سن»
حقیقت را با او در میان میگذارد و
از او میخواهد که فرمانده يك زیر
دریایی اتومی را که حامل راکتهای
«یو لاریس» است ، بر باید . چرا او
برای این کار انتخاب شده است ؟
برای اینکه «لاورنس» این فرمانده را
میشناسد و روز گاری با او همکار
بوده است .

ساخته اند ، خواسته اند به این
قهر مان تازگی دیگری هم بد هنده
«مادام سن» زن است .
این قهرمان رئیس سخت قدرتمند
که مردان و زنان بسیاری را در خدمت
خودش گماشته است . افزون برین ،
مغز های دانشمندان بزرگ در اختیار
اوست . این مغز ها که از خود
اختیاری ندارند ، با نهایت از خود
گذری به «مادام سن» خدمت میکنند
و این قهرمان قدرتمند به قدرتی که
دارد ، بسته نمیکند ، خواستار
قدرت بیشتر است . و همین انگیزه
ماجرایی را به میان میآورد که رویداد
های فلم بران استوار است .

در تلاش «یو لاریس»

مردی به نام (لاورنس) پس از
آنکه معشوقه اش ناپدید میشود
کارش را رها میکند . اصرار سودی
ندارد و او غمزه و غصه ناک اینسو
و آنسو میگردد . و یکروز در میان
بارکی دوزن تارک دنیا وی را بهیوش
میسازند و به کمک چند مرد دیگری

من هنگام بر رسی فلم «فرانکیشتمین»
باید نابود شود ، در روز نامه
«انیس» نوشتم که «فرانکیشتمین»
محصول دوره بیست که دانش
پشمی ، در هر زمینه یی ، بهرشد
پر شتاب آغاز کرده بود . اکنون
با همان پر داشت فلسفی - اجتماعی
میخوا هم بگو یم که «مادام سن»
محصول دورا نیست که دانش و
تکنالوجی بافرآورده های شگفتی
انگیز ، اندیشه و تخیل آدمیان را
بیشتر از پیش قدرت پرواز داده
است . (مادام سن) زاده تخیل انسان
است در شرایطی که دانش و تکنالوجی
در نیمه دوم سده بیستم فراهم آورده
است .

زن قدرتمند

آدمهای داستانی شگفتی انگیز
قرن ما بیشتر مردان بوده اند .
چنانکه «دراکیولا» مرد بوده ، «تارزن»
مرد بوده ، (فرانکیشتمین) مرد بوده و
همینطور دیگران ولی (لومور هیم)
و «باری شیر» که (مادام سن) را
بر رسی فلم

«دو کهلاری» و بیچاره «شتر»

سنها .
شاید بگوئید :
- چرا بیچاره «شتر و گن سنها»
پاسخ من این است :
- برای اینکه درین فلم از (شتر و گن
سنها) ، ازین بازیگر خوب ، يك
گدی کوکی ساخته اند . و او با تمام
قدرتش تلاش میکند که ازین حالت
خودش را بیرون بکشد ، ژنده
شود ، تنفس کند ، بازی کند ، ولی
تلاش او نتیجه پزگی به بار نمیآورد
و او همچنان يك گدی کوکی باقی
میانند و ناگزیر است «بازی» را
با گدی های کوکی دیگر ، که شماره
شان خیلی زیاد است ، ادامه بدهد .

خط افقی و پینه ها

جریان فلم مثل يك خط افقیست
مثل آببست که آهسته و بدون توج
به پیش میرود ، یا ظاهراً معلوم میشود
که به پیش میرود . از نظر ساختمان
این فلم پینه ها بیست که بهم وصل

شاید بگوئید :
- در آنچه تو گفتی ، شوری ،
هیجانی و کششی سراغ نمیتوان
کرد .
من در جواب میگویم :
- در فلم «دو کهلاری» هم شوری ،
هیجانی و کششی سراغ نمیتوان کرد
شاید بگوئید :
- در آنچه تو گفتی عمقی وجود
ندارد .
من جواب میدهم :
- در فلم «دو کهلاری» هم عمقی
وجود ندارد .
شاید بگوئید :
- پس دیدن این فلم ضیاع وقت
است .

من جواب میدهم :

- گاملا دوست من ، کاملاً ضیاع
وقت است .
و با همه اینها ، بیچاره «شتر و گن

و به هر سو بداند . آنوقت معلوم
است دیگر که این گدیهای کوکی
هستی خود شان را تثبیت نمیتواند
کرد و کاری هم برای اثبات وجود
حیات در خود شان از دست شان
ساخته نیست .
- این که قصه نبود و قصه فلمی
شاید بگوئید :
- این که قصه نبود دو قصه فلمی
نبود .
من در جواب میگویم :
- فلم «دو کهلاری» هم قصه یسی
نداشت و قصه فلمی نداشت .
شاید بگوئید :
- از آنچه گفته شد ، چیزی نمیتوان
فهمید ، اصلاً چیزی برای فهمیدن
در آن وجود نداشت .

من در جواب میگویم :

- از فلم «دو کهلاری» هم چیزی
نمیتوان فهمید . اصلاً چیزی برای
فهمیدن درین فلم وجود نداشت .

چراغها روشن شد و تماشاگران
پس از آنکه تقریباً سه ساعت را در
تاریکی به تصویر های روی پرده
خیره شده بودند ، بر خاستند که
بیرون بروند . چهره هایشان خسته
بود و نوعی بلا تکلیفی در آن ها
خوانده میشد .

تصویر هایی که این تماشاگران
در درازای سه ساعت دیده بودند ،
تصویر هایی بود متحرک . این تصویر
ها میخندیدند ، میگریستند ، می
رقصیدند ، و میجنگیدند . ولی این
جنبیدنها ، این خندیدنها ، این
گریستننها ، این رقصیدننها و این
جنگیدننها دلالت بدین نمیکرد که
این تصویر ها آدمهای زنده یسی
هستند . یا کم از کم تصویر های
آدمهای زنده هستند .

برای اینکه این تصویر ها به
گدیهای کوکی میمانند که کودکی
بدون هیچ هدفی آنها را كوك كند

دانش

و همینطور صحنه آرای محکم داستوار است. فلم قصه عجایت دانش و تکنوا لجیست ودر آرایش صحنه ها از دانش و تکنوا لجی خوب به کار گرفته شده است.

ارزیابی موضوع

موضوعی چون موضوع فلم «مادام سن» به نظر من، برای تماشاگر ما سودمند میتواند بود. تماشاگر ما که از فرا ورده های علم دوران ما خیلی کم دیده است، با تماشای این فلم، نظر خودش را و حدسیات خودش را درباره پدیده های علمی گسترش بدهد شاید هم بتواند امید خودش را به قدرت فزونی بخشد و شاید هم دلبستگی او به رشته های گوناگون دانش زیادت پذیرد و شاید هم از خرافه ها بیشتر روی گردان شود. و این همان اثر یست که داستانهای علمی (اسکیمکه فیکوم) بر مردم به جا میکند.



مغز های دانشمندان بزرگ «خدمت» «مادام سن» است.

رنگین سبها

شده اند - منظورم ترکیب نیست - منظورم وصل شدن است. برای این میگویم «وصل» نه ترکیب که رویداد ها در گونه یی از خلا ظاهر میشوند ودر همین خلاء ناپدید میگردند.

پینه ها یی که گفتم، باهم پیوند منطقی ندارند. حادثه ها نیز پیوند منطقی ندارند. همه چیز با همه چیز و همه کس با همه کس پیگانه است. نامانو س است. درست جوش نمیخورد، حادثه ها خصلت میخانیککی دارند و آدمها کوکی هستند، همان شبح گیری ول بدست میاید

و باز هم (شتر و گن سبهای) بیچاره که تمام زورش را به کار میبرد تا این خصلت میخانیککی رویداد ها را از میان بر دارد، تا همه چیز را با همه چیز، و همه کس را با همه کس آشتی دهد. ولی باز هم تلاش او بیسوده است.

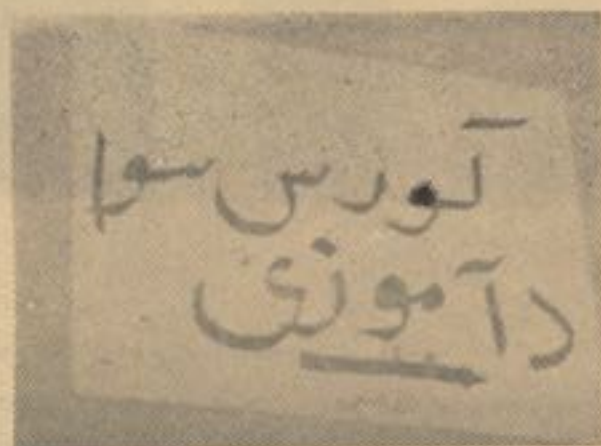
شماره اول



شمار آدمهای کوکی درین فلم زیاد است

هزار و یک گپ

همکار دایمی این صفحه شاعلی احمد غوث زلمی عکس جالبی برایم آورد که در همین صفحه بنظر تان میرسد.
او علاوه از عکس مضمون دیگری بنام صحبت های لاله کو نوشته بمن سپرد که آنرا هم در همین صفحه میخوانید. در مورد این عکس نمیدانم چه بنویسم، عکس لوحه یک کورس سواد آموزی است اما چه سواد آموزی سی، بهر حال عکس جالبی است. حال من با کارهای دیگر کاری ندارم صرف میخوانم بدانم حال و احوال سواد آموزان این کورس چگونه خواهد بود، زیرا طوریکه من بینیم «سواد در یک سطر» و «دوسطر دیگر است» خوب از تبصره میگذریم خود عکس همه چیز را نشان میدهد یا بقول معروف عکس است گویا.



صحبت های لاله کو

لاله کو برایم گفته بود که هر وقت خوا نه ایشان رفتم چون کسی از من روگیر نیست باید بدون و قالبا داخل شوم صبح و قتی که به منزل شان رسیدم در وازه حویلی باز بود اما با آنهم میخواستم که تکتک کنم زیرا بداخل حویلی زنی رادیدم که موهای خود را با یک روی پاک بپچانیده بود همیشه مرادید طرف آمد خواستم من از او بپرسم که نزدیکم آمد سرم رادور دادم دیدم گلوبچه لاله کو است موهای خود را بیگدی ما بسته نموده گفتم گلوجان این چه حال است زنها رادیده بودم اما مراد هارانه که بیگدی بزنند گفت توبه ای گپ هانسی فمی بیادر زن که پایا منتظر تاست بعدا به طرف پایای گلو یعنی لاله کوی خودم شتافتم لاله کو را مشغول مطالعه مجله یافتم بعد از احوال پرسسی بساط گفتگوی ما طبق معمول شروع شد. لاله کو گفت: گلورا دیدی گفتم بلی اما ... نگذاشت حرفم را تمام کنم گفت: حال موهای خود را هم بیگدی میزنه و هم مرا کامی پاپاجون و گاهی په په گل صدا میزنه و ننی خوده هم از همی گپ ها تر نکسی میزنه. میخواستم چیزی بگویم اما لاله کو برایم گفت گمشکو بچیم ایناره خدا اصلاح کنه چقدر بگویم چقدر مردم نوشتند و گفتند اما فایده نکرد. از بیرون قصه کوکه چه دیدی، چه کدی باز نوبت مه است که چشم دیدهای خوده برت قصه کنم. گفتم:

بسیار خوب نو بت اول از من شد شروع نمودم و گفتم لاله کو جان کدام چیز جالب ندیدم اما پیروز خانه مانعجب ر قسمت خورد گفت چطور؟ گفتم این قسم که روز سیزده صفر بود و مادرم هم بنابه پیروی از رسم و رواج قدیم شروع کرد به خانه تکانسی عجیب، یعنی که نه چته ماند و نه دره و نه دیواره، قالین و بالشت و توشک و خلاصه تمام اسباب خانه ره همراه یک چوب کلان زده میرفت و میگفت، غم هستی، درد هستی، سرگردانی هستی هر چه هستی برای وقتیکه برسیدم مادر چرا اینطور میکنید گفت بچیم شما به این چیز ها ننی فمید گفتم درست است که نمیفهم اما این گفتار وزمزمه و چوب کاری شما چه مننی دارد گفت از خاطری که سال آینده غم و درد و غیره ده خانه تأثیر نکند. منم از

نرس اینکه میبازانویت من برسد و کدام لست بخورم خانه راترک گفتم. لاله کو گفت: غی همی گپ بود که ننی گلو هم یک چوب کلا نه گرفته بود و خانه ره چوب کاری میکرد؟ گفتم شاید اما شماره که فرض نگرفت؟ آهی کشید و گفت ننی بابا حالی ننی گلو کت مه چندان داد و طلب نداره و میگه که ریش سفید شد یم. لاله کو گفت دیروز رفته بودم به سرویس نسایی شفاخانه مستورات از خاطری که کسی مریش بود پرسیدم که رویه و پیش آمد دکتوران و نرس ها مقابل ایشان چطور است آ نسیم بدون اینکه به سوال مه جواب پته گفت که در شفاخانه چند دانه پشک است که شبهای آمده بر علاوه اینکه میومیو میکنند و مریش هاره به خواب نمی گذارند به الماری هاییکه پهلوی مریش هاست بالا شده و خورا که و میوه ها یشانرا میخورند و یک شب پشک در بین الماری قید مانده نمی دانم از پس خورده بود خسته شده بود که نتوانسته از الماری برآید یا کدام گپ اگر بود بهر حال پشک در گفت: اگر میخوانند مریشان سرویس نسایی الماری قید مانده و صبح وقتیکه نرس موظف آمده و میخواست الماری را باز کنند که پشک میو گفته خیز ز دو نرس بیچاره چیفی کشید و از نرس از حال رفت.

گفتم لاله کو تقریبا عین قصه شما یسک گپ یادم آمد: روز گذشته به عیادت یکی از رفقا که به سرویس صندری این سینا بستری است رفته بودم وی از مو شهای آنجا یاد آور شد و گفت که آنها از دست مو شها روز ندارند. لاله کو خندیده گفت شکل موش و پشک در همه جا است همین ننی گلو تلتک ها خریده و ده به شیز خانه و تحویلخانه و جاهای دکه نصب کده ولی هر چه میکنیم که موش کم شوه زیاد شده میره.
لاله کو گفت گوش کو یک قصه دیگر را و اینطور گفت: یکی از رفقایم که شعبه کار شان در مکروریان است از دست بعضی مردم گله کرد و گفت که بعضی ها به بلاك ها بالا شده و سری به یک شعبه میزنند و چیزی میگویند بعدا که به اصطلاح وقتی که شرمک شان پرید از تشناب های آنجا استفاده میکنند و وقتیکه هم میبرایند دروازه تشناب را باز میگذارند گفتم لاله کو این عجیب ترک است لاله کو گفت آن بچیم حال مام فمیدم که چه کنم اگر تصادفا از آنجا هامیگنشتم و به تشناب ضرورت پیدا کردم همان کار رامیکنم. گفتم لاله کو باید شما اینطور نفر هارا نصیحت کنید در حا لبیکه ... گفت شو غی کردم بچیم حال از یخن ما نکی در اخیر لاله کو گفت غی بخی که برویم بیرون از هوای خوشایند کمی هوا خوری کنیم باقی صحبت مایاشد برای روز دیگر.



بدون شرح

ممیزات مساوات اسلامی

اجتماعی و کمک های اجتماعی ای که صلحت عمومی مردم، متقا ضعی باشد، بصورت یکسان و برابر، و جایی دارند که بایستی آنرا در برابر اجتماع خویشی انجام بدهند و هر فرد در حدود یک توان و استعداد دلی اش اجازه بدهد در راه فراهم سازی اسباب رفاه افراد اجتماع بدانچه تلاش کنند و سهمی را که در عنصریت وی در اجتماع تو قع گردد و یا این عنصریت، آن سهم بردوش او میگذارد، پیروز بدانچه ایفا نمایند.

ج: برقراری مساوات در قوا عدالت اسلامی و احترام به آن قواعد، تاکیدات دیگری است که اسلام بر زمینه تطبیق مساوات همه جانبه، ترتیب زیر بعمل می آورد:

اول - هیچ برادر رانمیتوان در سهم و استحقاق میراث، بر برادر دیگر ترجیح داد و حق یکی را در برابر آن دیگری یا بکلی سلب نمود یا کمتر از اندازه وی تعیین کرد.

دوم - اسلام هیچگاه نمیخواهد حقوق میراث یک فرد انا ث در برابر فرد ذکور، سلب ساخته شده. طبقه اناث را در برابر طبقه ذکور چنانچه این وضع در میان مردم جاهلیت وضع در میان مردم جاهلیت بود، رائج بود، ولی هنگامیکه دین اسلام بحیث قانونی نجات بخشی

بناغلی خیال

درس دلربا نوازی نیز دارد که باگردان مذکور تحت نظر و هنمای محمد سلیم به فراگرفتن - ربا می پردازند که نتیجه این درس نیز اطمینان بخش میباشد. از: - آمریت موسیقی گذشته از آن کورسها در آینده قریب چهار درس موسیقی دیگری را افتتاح خواهد نمود این کورسها را چهار مرتبه امتداد که عنقریب از یکی از ممالک وست باآلات موسیقی آن میرسد تقدیم گردید.

مردی بانقاب بقیه

ایلا با احساس وحشت پرسید: پدر منظور از این حرفها چیست؟ بنت لختی به تفکر پرداخته پاسخ داد: شاید... شاید بتوانم از روی فیلمی که دیروز برداشته ام به نتیجه ای برسم من امروز این مطلب را تکرار متذکر شده ام و از روی بسیار کارهای که کرده ام برایم به تجربه ثابت شده و اکنون باور میکنم مردی که عکسها را می خرد، صاحب مغازه ای در - خیابان وردو می باشد، او بمن گفت که عکسهای بر داشتگی من از لحاظ کیفیت در هر بار عکاسی نسبت به سابق بهتر می شود.

من يك مرغ آبی ماده را در آشیانه اش عکاسی کرده ام این فیلمبر داری درست زمانی صورت گرفته که چوچه ها از تخم بیرون می آیند، هنوز نمی دانم که عکسها از شستن چگونه می برآیند، زیرا هنگام عکاسی فاصله من از لانه مرغابی يك کمی دور بود... ایلا پیش ازین نخواست بحث را ادامه دهد.

عصر يك مرد بیگانه رابه روی خیابان دید که مقابل دروازه ورودی ایستاده عمارت مایتری را تماشا می کرد، او مردی بود که لباس مناسبی به تن داشت و از روی شیشه های گرد عینکش بیشتر به امریکائی هامی مانند و وقتی او با ایلا داخل صحبت شد از روی لهجه اش در امریکا بودن برای ایلا هیچ جای تردید باقی نماند.

آن مرد پرسید: اگر سهو نکنم شما ماد موازل بنت هستید؟ و وقتی ایلا با اشاره سر حرفش را تصدیق کرد، او به معرفی خود پرداخت: اسم من براد است من به حسب اتفاق در همین نواحی گردش می کردم و - تصادفا بیادم آمد که شما در همین نزدیکی ها سکونت دارید. برادر شما این حرف را بمن گفته بود.

ایلا پرسید: شما دوست را ی - هستید؟ براد بالبتندی پاسخ داد: اصلانی من با او در کلویی که هر دو یمان عضویت داریم آشنا شده ایم و لهذا آشنایی ما محدود به چهار دیوار کلوب است.

او هیچگونه کوششی برای نزدیک آمدن نکرد، و غالباً هم انتظار نداشت پس از تذکر آشنایی خود برای به

پریه های هنری

تپیه و نوشته ی محمد اسرائیل رویا

(کمپوزسیون و تحریر)

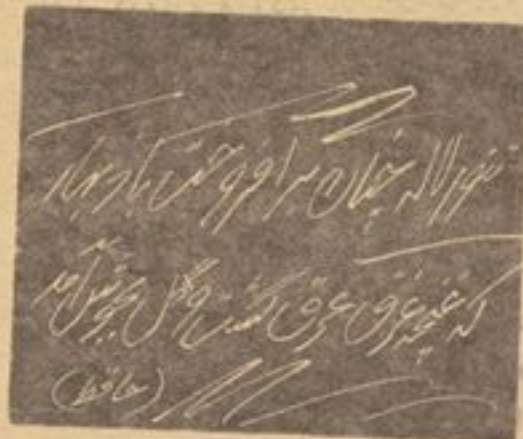
درین تابلو از خط باتغیر
شکل استفاده شده، به گونه ای
که کشش های خط نستعلیق و
شکسته «کمپوزسیون» را
تکمیل مینماید.
تابلوی مذکور گزیده شده از
اینکه يك کمپوزیسیون
ابستریک است از نظر «بصری»
اوپ آرت می باشد.
در مورد اوپ آرت در شماره
های آینده سخن خواهم
گفت.



بر چهره گل نسیم تو در و ز خوشیست
بر طر فچمن روی دل الفرو ز خوشیست
ازدی که گذشت هر چه گویی خوش نیست
خوش باش وزدی مگو که امروز خوش نیست
(خیام)

غزل دل انگیزی از سعدی :

بامدادن که تفاوت کند لیل و نهار
خوش بود دا من صبرا و تماشای بهار
صوفی از صومعه گو، خیمه بزن در گلزار
وقت آن نیست که در خانه نشینی بیکبار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند ز شوق
نه کم از بلبل مستی تو بنالای هشیار
این همه نقش عجیب بر درو دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
آفرینش همه تسبیح خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
کوهر دریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار
تاکی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و نرسد بیدار
آدمی زاده گر در طرب آید چه عجب
سرودر باغ بهرقص آمدو بید و خیال
زاله بر لاله فروز آمده تنگنا سحر
راست چون عارض گلگو نغمه کرد یار
بادبوی سمن آورد و گل و سنبل و بید
در دکان بچه رونق بگشاید عطار



از اشعار درخشان خوشحال ختک:

جای من نیست

از و دل برگزین کار من نیست
که از جان سیر گشتن کار من نیست
چمن را گرچه گلپایش شگرف است
ولی همچون رخت گل در چمن نیست
مرا گویی بگو وصف دها نسیم
چه گویم چون درو جای سخن نیست
من و سودای رویت تا که هستم
اگرچه خود ترا پروای من نیست
چراخو شحال را گویی که چو نی
مگر از چهره او میر هن نیست

گفتم: رخ تو بهار خندان هست
گفت: آن تو نیز باغ و بستان هست
گفتم: لب شکرین تو آن هست
گفت: از تو درخشان تر جان هست
(فرخی)



این تابلوی خط که شباهت
زیادی به نقاشی ابستریک دارد،
سیاه مشق نستعلیق است.
سیاه مشق چنانکه از نامش
پیدا ست سیاه کردن فضای
کاغذ است بطوریکه کلمات
و حروف يك شعر یا يك مطلب
طوری روی هم به تکرار نوشته
شود که در عین حال يك
«هارمونی» قشنگ را
بوجود آورد بسبب همین است
که سیاه مشق علاوه از اینکه
ورق تمرین خطاط میباشد يك
تابلوی از زنده نیز هست.
در سیاه مشق بالا گزیده شده
از هارمونی دلدیری که
دارد تمام حروف و کلمات تکیه
بتکرار آمده از هم فرقی
نمی شود و این بهترین شیوه
چیره دستی خطاط می توانا
باشد.

این «قطعه» اثر
عبدالرحمن خطاط بزرگ
افغانستان متوفی ۱۳۶۸ هجری
قمری است.

میر عبدالرحمن مو ج
شیوه نو خط نستعلیق در عصر
تیمور شاه سددو زان
میزبسته و نام وی مثل
عماد با خط نستعلیق همراه
است.

و هنرمندان

تابلو ای از پیکاسو



های آثار انگریز هانری فوژ لی ریباکس می آورد
کیفیات تزئینی (اکسپرسیو) ساختی و حتی
سود یا ایستایی بنوعی کاملی در این تا بلو
با هم تلفیق شده اند.



پابلو پیکاسو

در اوایل سالها ۳۰ پیکاسو نقاش
هسپانوی آثاری بوجود آورد که هر چند متشکل
از خطوط منحنی آزاد بودند ولی بعلمت سطوح
مستوی و کمپوزیسیون های متداخل، کوبیزم
محسوب میشدند، آثار مهم این دوره نظیر
(دختر با آینه) دارای رنگ های درخشان و
سطوح مزین هستند ولی در عین حال داخل
تصویر و تغییر شکلی که در اندام هاسورت،
گرفته وابستگی به «موضوع» و بیانی است
که حالات و سکناات آنرا عیان میسازد.
(خواب) که در سال ۱۹۳۲ نقاشی شده نمونه
بارزی از این شیوه است این تابلو تصویر
زنی را در حال خواب نشان میدهد که با شکال
منحنی و رنگ های شدید، نقاشی شده
است.

نمایش وجهه مختلف یک شیء که از خواص
کوبیزم است در اینجا نیز به نحوی خود بخود
در ترکیب و رنگ و خط و شکل و بافتها بسته
و بلند مختصری بر شاخصه اش تکیه کرده و به
خواب رفته اعمال شده است.

این تصویر حالات فلسفی بعضی از فیگور

«معماری اصیل افغانی»

تا بلوی مقابل باز گویای از
معماری اصیل افغانی است.

شیوه نقاشی این تا بلو
گرافیکی، متمایل به پاپ آرت
بوده و کمپوزیسیون و طرز
بیانش تا اندازه ای به کوبیزم
شباهت دارد.

هدف از ارائه چنین یک
تابلوی احیای پدیده های
اصیل هنری ایست که میشود
باروش تازه تبارز د هیمشان
و یا بگفته ای مدرن اش سازیم.
یعنی می توانیم در معماری
امروزی خویش مو تیف ها،
نقش ها ارسک ها (نقوش
اسلیمی) و طرح های کاملاً
افغانی را بکار ببریم.

اگر از مطلب دور نرویم
گفته می توانیم که بسیاری از
پدیده های فرهنگی: چه شعر
یا موسیقی، چه نقاشی و
مجسمه سازی و بالاخره حتی
معماری اگر از مایه های اصیل
فرهنگی ما بارور گردد و دامنه
آن به عصر کنونی گسترش
داده شود بدون شک فرهنگ



ما تحول نموده و اصیل خواهد
ماند. کوتاه سخن: تقلید
ناآگاهانه از دیگران به مفهوم
نوآوری به فر هنگ ملی ما
سخت لطمه می زند.

انجمن

ژوندون

مسؤول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلیفون: ۲۶۸۴۹

کور تلیفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

تابلو از استاد غوث‌الدین



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library